

حکایت از چه کنم، سینه سینه درد اینجاست
هزار شعله سوزان و آه سرد اینجاست
نگاه کن که زهر بیشه در قفس شیری است
بلوچ و کرد و لر و ترک و گیله مرد اینجاست
به روزگار شبی بی سحر نخواهد ماند
چو چشم باز کنی صبح شب نورد اینجاست
هـ. ا. سایه



سرمایه‌داری جهانی



زیر نظر هیئت تحریریه همکاران این شماره:

مسعود امیدی، هوشمند انوشه، خسرو باقری، علی پورصفر (کامران)
کوروش تیموری فر، شبگیر حسنی، طلیعه حسنی، اسماعیل صادقی
ناهید صفایی، سیامک طاهری، آیدین کریمی شاد، مرتضی محسنی
فرشید واحدیان، نیاز یعقوب‌شاهی

و آثاری از:

سیاوش کسرای، هوشنگ ابتهاج، شفیع کدکنی

پست الکترونیک: Daneshvaomid@gmail.com



آدرس تلگرام: <https://t.me/daneshvamardom>

هیئت تحریریه «دانش و امید» در ویراستاری و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است

پاسخگویی به نظرات رسیده، بر عهده نویسنده یا مترجم مقاله است

بازنشر و استفاده از مطالب مجله «دانش و امید» تنها با ذکر مأخذ مجاز است.

ارتجاع ضدبشری که در این سال‌ها خود را در قامت داعش و طالبان و بوکوحرام نمایانده است، در روز چهارشنبه چهارم آبان‌ماه جاری با حمله مسلحانه به زائران حرم شاهچراغ در شیراز، بالغ بر ۱۵ نفر از هموطنان مظلوم ما را به قتل رسانید و بر غم‌ها و تألمات جاری میهن ما افزود. ما به سهم خود این جنایت پلید را محکوم می‌کنیم و به مردم ایران و خانواده‌های داغدار تسلیت می‌گوئیم.

فهرست

در محکومیت عوامل مرگ هولناک مهسا امینی	۳
سخنی با هموطنان در جمهوری اسلامی ایران.....	۵
تحلیلی بر جنبش مهسا.....	۱۱
دربارهٔ تظاهرات اخیر در ایران.....	۳۱
جنبش «مهسا دختر ایران».....	۳۴
باید متوقف شود!.....	۳۶
غوغای امتیاز نفت شمال:.....	۴۰
فرقه کمونیست ایران و سید ضیا.....	۶۲
همان یگانهٔ حسنی، اگر چه پنهانی.....	۶۸
شکستن هم زمان بیست استخوان.....	۷۵
چند شعر	۸۴
جواد شمس، بازیگر تاتر و مترجم آثار نمایشی.....	۸۸
میدان تقسیم.....	۹۱
پاکستان پس از سیلاب‌ها.....	۹۸
جهانی شدن: برای آگاهی شهروندان	۱۰۲
ناتو و رسانه	۱۰۷
از انقلاب شورایی اکتبر روسیه تا اتحاد جماهیر شوروی.....	۱۱۹
هنوز هم روسیه پیروز خواهد شد.....	۱۳۳
نگاه به شرق به مثابه یک اجبار و نه یک انتخاب	۱۴۰
جام جهانی فوتبال ۲۰۲۲ قطر از نگاهی دیگر	۱۴۹
امپریالیسم در آنتروپوسین	۱۵۶
نظرات یک سیاست‌مدار کهنه کار آلمان	۱۶۶
امپریالیست‌ها معترضند.....	۱۷۲
نخبگان قدرت و محافظانشان	۱۷۵
خطرناک‌تر از همیشه!.....	۱۸۳

زن

زندگی

آزادی

در محکومیت عوامل مرگ هولناک مهسا امینی

حکایت از چه کنیم، سینه سینه درد اینجاست
هزار شعله سوزان و آه سرد اینجاست



هیئت تحریریه دانش و امید - شنبه ۱۴۰۱/۶/۲۶

بار دیگر پایان زندگی یک انسان، یک زن، یک دختر جوان، عضوی از جامعه بشری سرزمین ایران وجدان و روح و روان جمعی ایرانیان را به سختی جریحه دار کرد. مرگ به شدت تکان دهنده و باور نکردنی مهسا (ژینا) امینی، دختر جوان ۲۲ ساله، که در کمتر از دو ساعت بعد از دستگیری، به بهانه «پوشش نامناسب» به زعم آمران به معروف گشت ارشاد نیروهای انتظامی کشور، در حالت کما راهی بیمارستان شد.

فارغ از آنکه مرگ دردناک این دختر جوان در نتیجه ضربه فیزیکی یا سکته قلبی بوده باشد، موضوعی که حاکمیت و دستگاه قضایی کشور موظف به بررسی دقیق و بدون لاپوشانی آنند، این است که مسؤولیت چنین حادثه مهلکی برای یک دختر جوان تنها کمتر از ساعتی از دستگیری و

انتقال به بازداشتگاه، تماماً بر عهده دستگاه قضایی کشور و نهادهای امنیتی و انتظامی مربوطه است. طبق قانون، مسئولیت تامین و حفظ امنیت جانی و سلامت هر فرد که به هر دلیلی در اختیار نهادهای انتظامی و پلیسی قرار می‌گیرد، در هر شرایطی برعهده این نهادهاست و تا زمانی که فرد تحت کنترل و در اختیار آنهاست حتی اگر دست به خودکشی بزند، مسئولیت این خودکشی متوجه نهادهای نامبرده است. بنابراین حتی مرگ به دلایل طبیعی در چنین شرایطی، باری از مسئولیت پاسخگویی دستگاه مسؤول امنیت و قانون درباره آن نمی‌کاهد.

اکنون با توجه به ضربه شدیدی که مرگ دردناک مهسا امینی در بازداشت گشت ارشاد، به روح جامعه و افکار عمومی وارد ساخته است؛ و به ویژه با توجه به سابقه برخوردهای خشن و غیرقانونی از این دست در گذشته و تشدید آن در ماه‌های اخیر، طبیعی است که مردم در قدم اول، نفس وجود نهادی به نام «گشت ارشاد» را به زیر سؤال ببرند. مردم خواهان آنند که دستگاه قضایی کشور و نهادهای مدنی قانونی با همکاری قانون و کلا دست به تحقیق جدی در کشف حقیقت ماجرا بزنند و همه مسئولان مرتبط، پاسخگوی اعمال خشن، رفتار فراقانونی یا مشارکت احتمالی در بروز چنین فاجعه‌ای باشند.

جان تک تک انسان‌ها ارزشمند است. بی‌اعتنایی به دلایل و ریشه‌های چنین حوادثی، از سوی مجموعه حاکمیت، قابل بخشش نیست. شیوع چنین رفتارهای فراقانونی، تاکنون جان انسان‌های بی‌شماری را گرفته، و تداوم آن به معنای هرچه بی‌ارزش‌تر شدن کرامت انسانی است، که هسته پایداری هر تفکر اجتماعی، سلامت جامعه و احساس مسئولیت فرد در قبال جمع را تشکیل می‌دهد. این مهم در شرایط بسیار حساس بین‌المللی و تشدید فشارهای همه‌جانبه امپریالیستی علیه کشور ما حائز اهمیتی حیاتی است.

ما ضمن ابراز همدردی عمیق با اعضای خانواده مهسا امینی و مردم رنج‌دیده کشورمان، و محکوم کردن قاطعانه هرگونه رفتار غیرقانونی و فراقانونی که به چنین فجایی می‌انجامد، خواهان آنیم تا هرچه زودتر مسئولین این اتفاق ناگوار شناسایی و به مجازات عمل ضد انسانی خود برسند.

سخنی با هموطنان در جمهوری اسلامی ایران

علی پورصفر (کامران)

الف - نخست با حکومت.

۱ - اصل ۲۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌گوید: تشکیل اجتماعات و راهپیمائی‌ها بدون حمل سلاح به شرط آنکه مخل به مبانی اسلام نباشد، آزاد است. این اصل بدون هرگونه تفسیری بر حقوق مردم در برگزاری انواع اجتماعات و راهپیمائی‌ها - با ملاحظه همان دو شرطی که در اصل یاد شده آمده است - تاکید دارد و هیچ حکومتی نباید خارج از شروط مزبور مانع از آنها شود. تفسیر اولیه و ساده این اصل که بر اعتبار آن و التزام بدان می‌افزاید حاکی است که انجام چنین عملیاتی حتی نیاز به کسب اجازه از دولت و سازمان‌های مربوطه ندارد و تنها باید آنها را از چنین گردهمایی‌ها و راهپیمائی‌هایی با خبر کرد. این تفسیر که در حقیقت به معنای بسط گفتار است و نه افزودن بر دلالت‌های آن، جز این معنائی ندارد که تحت هیچ شرایطی چنین حقوقی تعطیل‌بردار نیست. به‌طور نظری و حقوقی، ممانعت از این حقوق و بازداشت کسانی که در اجتماعات و راهپیمائی‌های موضوع اصل ۲۷ قانون اساسی دستگیر و زندانی می‌شوند جرم است و همه کسانی که مانع از چنین حقی می‌شوند - اعم از آمر و مأمور - قانون‌شکن و مستحق مجازاتند. با کمال تاسف از سال ۱۳۶۰ تا امروز هیچ اقدامی در راستای اجرای این حق قانونی صورت نگرفته و برخلاف آن با تمام قوا سعی شده است که چنین حقی حتی به اذهان مردم نیز خطور نکند.

۲ - مطابق ماده ۱۵۷ قانون مجازات اسلامی: مقاومت در برابر قوای انتظامی و دیگر ضابطان دادگستری در مواقعی که مشغول انجام وظیفه خود باشند، دفاع محسوب نمی‌شود؛ لکن هرگاه قوای مزبور از حدود وظیفه خود خارج شوند و حسب ادله و قرائن موجود، خوف آن باشد که عملیات آنان موجب قتل، جرح، تعرض به عرض یا ناموس یا مال گردد، دفاع جایز است. دلالت این ماده با ملاحظه قتل و یا مرگ مشکوک برخی بازداشت‌شدگان و زندانیان تحت اختیار نیروهای انتظامی و سایر ضباط دادگستری در چند سال اخیر - ژیلای بنی یعقوب و زهرا کاظمی و ستار بهشتی و محسن روح‌الامینی و محمد کامرانی و امیر جواد فر - ایستادگی در برابر ضباط رسمی و غیررسمی دادگستری را به هنگام عدول آنان از وظایفشان مطابق با آنچه که در بخش اخیر ماده ۱۵۷ آمده، و موافقت آن با دفاع از جان و مال و عرض و ناموس خود در برابر عملیات غیرقانونی ضباط دادگستری، موجه می‌سازد، و حکم به آزادی همه کسانی می‌دهد که در حوادث

اخیر به اتهام مقاومت در برابر پلیس بازداشت شده‌اند. در قوانین قضائی ایران تأکید شده که هیچکس حق ندارد در جریان بازداشت و دستگیری بزهکارانی که وارد حریم خصوصی مردم شده‌اند آزار و اذیتی به آنان برساند و در صورت ارتکاب چنین اعمالی مجازات خواهد شد. چگونه است که ضباط رسمی و غیر رسمی دادگستری در برابر چشم مردم سخت‌ترین رفتارها و انواع ضرب و شتم‌ها را علیه معترضان و راهپیمایان مرتکب می‌شوند و هیچ مجازات قانونی متوجه آنان نمی‌شود؟

۳- برخی احکام قرآن کریم بی‌آنکه هیچ نسخی در آنها راه یافته باشد، از مصداق موضوعیت پیشین خارج شده‌اند و به‌طریق اولی با انتفای موضوع و مصداق، اجرای حکم نیز منتفی شده است. نظیر احکامی که راجع به کنیزان محصنه (سوره نساء/ ۲۴) و بردگان و انواع آزادی بردگان (سوره مجادله ۳/ و سوره توبه ۶۰/ و سوره بقره ۱۷۷/ و تأدیه قروض وامداران مفلس (سوره توبه ۶۰/ آمده است. اگر تغییر و تحولات اجتماعی جهان اسلام در طول تاریخ می‌تواند مصادیق یک یا چند حکم را بی‌آنکه انتساح آن از کتاب بوده باشد، منقضی گرداند آیا نمی‌توان با ملاحظه تغییر و تحولات اجتماعی جاری ایران و با اتکاء به آیه ۱۹۹ از سوره اعراف، در اجرای برخی احکام - به‌ویژه حجاب اجباری - که از عرف فاصله گرفته‌اند، تردد و تأمل داشت؟

۴- دولتمردان عالیرتبه کشور در مواجهه با حوادث جاری، زبانی را به کار گرفتند که هیچ تناسبی با وظایف و تکالیفشان نداشته است. رئیس قوه قضائیه که باید معرف عدالت قضائی در برخورد با اتباع کشور ایران باشد، بلافاصله پس از بی‌اعتنائی بخشی از افکار عمومی به وعده‌هایش، زبان تهدید را به کار گرفت و همزمان نیز وزیر کشور که در حقیقت کارمند مردم ایران است بی‌اعتنا به جایگاه اداری خود، همچون فرمانده هنگ‌های تنبیهی، همان افکار عمومی را که اعتنائی به وعده‌های رئیس قوه قضائیه نکرده بود، وعده تعقیب و مجازات داد. اگر چنین زبانی کارساز بود، قطعاً زبان رئیس قوه قضائیه اعتبار و اهمیت بیشتری نسبت به وزیر کشور داشت.

۵- نتیجه قهری پیروزی انقلاب ایران به رهبری روحانیان و مسلمانان ترقی‌خواه و تصدی حکومت بر دولتی که موظف به جبران عقب‌ماندگی‌ها و تدارک آینده بود، با انتشار دائم‌التزاید عرف و عرفیات در کشور ملازمه داشت و هنوز نیز دارد. پیامد انتشار و گسترش عرف نیز رشد محسوس اجتماعی است و اگر در چنین برهه‌ای تناسب عمل دولت‌ها با سرعت رشد عمومی کشور و گسترش عرفیات دچار تأخیر شود، ناگزیر با اعتراضات اجتماعی روبرو خواهند شد و عجیب است که چنین حقیقت بدیهی و ساده‌ای در منظر و دیدرس دولت‌ها قرار نمی‌گیرد. مشروطه‌خواه ناشناخته‌ای از مردم تهران در رجب سال ۱۳۲۵ ه.ق ضمن مقاله‌ای به نام محکمه/انصاف که در شماره‌های ۱۷۱ و ۱۷۴ روزنامه مجلس (چهارشنبه ۲۵ و دوشنبه ۳۰ رجب ۱۳۲۵) منتشر شده بود خطاب به دولت وقت نوشت که: ...تو رابطه اتحاد افراد ملت را فراهم نموده تلگراف و پستخانه را احداث نموده‌ای ...ترقیات عصری

به واسطه تو در حیثیت من اثر کرده و از مسلک اولی منقلب نموده است. چرا باید تو که دولتی، هیچ تغییر مسلک نمائی و انقلاب حالتی پیدا نکنی

در میان قعر دریا تخته‌بندم کرده‌ای باز می‌گوئی که دامن تر مکن، هشیار باش این هشدار ساده که ۱۱۵ سال پیش اعلام شد از قرار معلوم هنوز نیز تازگی و اعتبار دارد و دولت جمهوری اسلامی ایران که خود از جمله ناشران عصر جدید در کشور بوده به هر دلیلی موافق برخی پیامدها و نتایج آن نیست و این مخالفت می‌تواند حتی به بیگانگی و بیزاری از عرف و تجدد منتهی شود و از آن بدتر موجب بیگانگی از دوران و زمانه گردد. چنین گرایشی جز افزایش فاصله میان دولت و مردم و تشدید بیگانگی آنها نسبت به یکدیگر، نتیجه دیگری ندارد.

۶- پیدایش، تکامل و استمرار ملت و ملیت علاوه بر دستاوردهای کلان سیاسی و اجتماعی، مشوق عواطف و احساسات شریف انسان‌دوستانه‌ای همچون مؤدت و رأفت اجتماعی و انتشار هرچه بیشتر آنهاست و دولت‌های ملی نیز مکلفند که چنین احساساتی را تقویت کنند. هرگاه روابط متقابل مردم و دولت با عملیاتی که به‌ویژه از ناحیه دولت‌ها صورت می‌گیرد، آسیب ببیند و خدشه دار شود، آنچه که در وهله اول تحت تأثیر چنین آسیب‌ها و خدشه‌هایی مجروح می‌شود، مودت و رأفت اجتماعی متقابل است. حوادثی که طی یک ماه گذشته در خیابان‌ها و مراکز آموزشی کشور اتفاق افتاده، خبر از آسیب‌هایی می‌دهد که بر عواطف و احساسات مزبور وارد شده است. هر دولتی باید از این روند و تحولات مترتب بر آن نگران باشد.

۷- تشدید حیرت‌انگیز سختی‌های اقتصادی و افزایش غیر قابل جبران هزینه‌های زندگی و ناتوانی بی‌سابقه طبقات اجتماعی مردم و به‌ویژه زحمتکشان و تهیدست‌شدگان شهری و کاهش وسیع و خطرناک امیدواری به آینده علی‌الخصوص در میان جوانان ایران اعم از طبقات زحمتکش و متوسط، این گروه بزرگ انسانی را مستعد انواع رویاروئی‌ها با هر نیروئی کرده که آنها را موجد چنین اوضاعی می‌بینند. اغلب وعده‌های قانون اساسی ایران برای تأمین زندگانی آبرومندانه‌ای که در فصل حقوق ملت (اصول ۱۹ تا ۴۲) آمده کمابیش یا متوقف شده و یا معوق مانده است و از آن خطرناک‌تر نقض صریح و بی‌محابای فصل چهارم قانون اساسی (اصول ۴۳ تا ۴۹) است که ضامن اساسی پیشبرد حقوق ملت بوده‌اند. احساس بیگانگی از حکومت پس از آن شدت می‌گیرد و دوچندان می‌شود که هیچ چشم‌اندازی برای کاستن از شکاف‌ها و فواصل عمیق طبقاتی میان توده‌های مردم و صاحبان سرمایه و ثروت و دولتمردان متمول دیده نشود. تأمین حقوق ملت با مضامینی که در قانون اساسی وعده داده شده، هنگامی میسر است که ثروت‌های ملت همچنان متعلق به ملت و در اختیار آن باشد؛ اما در ایران از دوران سازندگی تا این زمان روزبه‌روز از میزان سرمایه‌ها و ثروت‌های متعلق به مردم ایران که در اختیار دولت‌ها قرار داشت با عناوین مضحک و بی‌مسمای «خصوصی‌سازی»

کاسته شد و با سرعتی حیرت‌آور، ثروتهائی که بعضا ریشه در ادوار باستانی داشتند از دست مردم و دولت - که طبق قانونی اساسی وکیل مردم در نگهداری و سرپرستی آن سرمایه‌هاست - بیرون رفت و به تصرف اشخاصی در آمد که صرف‌نظر از اینکه تصرفات ضد قانونی‌شان در این سرمایه‌ها، برخلاف جامعه و مصالح مردم بود، بسیاری‌شان فاقد هرگونه اهلیتی برای اداره و نگهداری آنها بودند.

۸ - امواج حیرت‌آور مهاجرت جوانان ایرانی اعم از بی‌سواد و کم‌سواد و دانش‌آموخته و متخصص و فوق‌متخصص چندین انگیزه دارد که جدا از انگیزه‌های اقتصادی، باید بخشی از آن را واکنش طبیعی در برابر انواع توهین‌ها و تحقیرهای دانست که به انحاء مختلف متوجه جوانان ایرانی می‌شده است. تبعیض‌ها در استخدام‌های دولتی و تعیین سهمیه‌بندی‌های غیر عادلانه دانشگاهی و اداری، یأس از تأثیرگذاری در معاشی سیاسی و اجتماعی کشور و ممانعت از آنان در انتخاب رهبران دلخواه خود برای اداره کشور و تشدید هرچه بیشتر انسداد مجاری حیات سیاسی و اجتماعی کشور و ناامیدی از مجازات کسانی که به حقوق مردم تجاوز کرده و یا مرتکب ضرب و جرح و قتل و اعمال غیرقانونی شده‌اند و احساس ناتوانی در برابر جریان غول‌آسا و رشد‌یابنده فساد مالی و اداری نیز بخشی از همان انگیزه‌های مهاجرت جوانان ماست.

ب - دوم با مردم و اتباع جمهوری اسلامی ایران:

۱ - تعقیب مطالبات حقه دموکراتیک موکول به ابزارهای مسالمت‌جویانه و دوری از هرگونه رادیکالیسم قهرآمیز چه در کلام و چه در اقدام است چرا که تبدیل اعتراضات قانونی به اعتراضات قهرآمیز و فراقانونی منتهی به استحاله مطالبات مورد نظر و انهدام مبانی سازنده و نگهدارنده آنها می‌شود.

۲ - تحمیل امر نامقدور بر هر جنبش اعتراضی که قادر به حمل آن نیست و یا تناسبی با آن ندارد موجب شکست و ناکامی و بد فرجامی اعتراضات شده و جامعه را در نهایت به یأس و استیصال مبتلا می‌کند. هر نیروئی که خلاف دستور کار جامعه اقدام نماید - اعم از دولت‌ها و اتباع دولت‌ها - درست همانند آن است که بخواهد خلاف جریان آب رودخانه، شنا کند. این شناگر فقط می‌تواند از حواشی رودخانه بگذرد - معبری که نهانگاه خطرات بسیار بدتری نسبت به فشار آب در میان رودخانه است - و اگر توانسته باشد که خود را به اولین عارضه طبیعی مسیر رودخانه برساند، مجبور به توقف است و چنانچه توان و ظرفیتی در او باقی مانده باشد ناگزیر از بازگشت می‌شود. تاوان اتلاف فرصت‌ها و هزینه‌ها را چه نیروئی می‌دهد؟

۳- اعتراضات دموکراتیک نیازمند التزام فعالان‌شان به اصول مبارزات و اعتراضات مسالمت‌جویانه است و هیچیک از حوادثی که در جریان مقابله دولت‌ها با اعتراضات صورت می‌گیرد نباید موجب عدول از اصول و اساس این گونه مبارزات و اعتراضات شود. توسل به قوانین کشوری و میثاق‌های بین‌المللی که دولت ایران نیز متعهد به آنها شده، در هر حال ابزاری مقدور برای مقابله با قانون‌شکنی‌های دولت‌هاست.

۴- اعتراضات دموکراتیک و قانونی اگر در رویارویی با نیروهای دولتی مرتکب همان اشتباهاتی شوند که نیروهای دولتی انجام می‌دهند، به سهم خود موجب کاهش رأفت و مودت ملی می‌شوند و بخشی از تقصیر به پای آنان نوشته خواهد شد. اگر پای‌بندی به ضوابط اعتراضات قانونی و مسالمت‌جویانه یک ضرورت است، پس هیچ حادثه‌ای نباید موجب ترک آن ضوابط شود.

دانیل اورتگا، اولین رئیس جمهوری ساندینیست نیکاراگوا پیش از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۰ اظهار داشته بود که اگر آمریکا بخواهد جنگ داخلی را بر ما تحمیل کند، حکومت را رها خواهیم کرد و مترصد فرصت‌های آینده می‌نشینیم. از آن عالی‌تر، واکنش حزب کنگره هند به اعمال دولت انگلیس علیه استقلال طلبان بوده است. هیچیک از عملیات خشن و خونین ارتش انگلیس - حتی بمباران مناطق مسکونی شمال هند- منتهی به تغییر مرام و مشی مسالمت‌جویانه و مبارزه منفی حزب کنگره نشد. این مشی و مرام پس از حمله نظامیان انگلیسی به مردم بی‌دفاع در جلیان والا باغ شهر امریتسار و مراسم مذهبی آنان در ۱۳ آوریل ۱۹۱۹ که به دستور ژنرال دایر صورت گرفت و منتهی به قتل عام بیش از ۴۰۰ نفر از مردم بی‌پناه شد، تغییر نیافت و استحکام بیشتری گرفت. برای حفظ خود و اثبات حقانیت خود نباید مطابق قاعده چشم در برابر چشم، و دندان در برابر دندان عمل کرد. اگر شنیده می‌شود که «بچرخ تا بچرخیم» باید میدان را برای چرخندگان خالی کرد تا در نتیجه چرخیدن‌های بی‌دلیل دچار سرگیجه و بدحالی شوند.

۵- دامنه حیرت‌انگیز توجهات و حساسیت‌های جهان امپریالیستی نسبت به حوادث جاری در ایران هیچ تناسبی با اعمال آنان در ایجاد سختی‌های زندگانی ایرانیان ندارد و چنان وقیحانه است که حتی استعاره اشک تمساح در برابر آن ناچیز می‌نماید. امپریالیسم جهانی به رهبری دولت آمریکا و همدستی دولت انگلستان و اعضای اتحادیه اروپا با تحمیل بدترین تحریم‌ها علیه ایران به سهم خود نقشی پلید در ویرانی اقتصاد کشور و تقلیل سطح معیشت و زندگانی مردم ایران داشته‌اند. آنان با وقوف به نتایج و پیامد مخرب و ضد انسانی تحریم‌ها چنین سلاخی را علیه دولت ایران و مآلاً علیه مردم ایران به کار گرفتند تا قدرت مقاومت و چانه‌زنی در مذاکرات را از دولت ایران سلب کنند (ترامپ و بایدن هر دو، بر این امیدواری تأکید کرده بودند). چنین دولت‌هائی نمی‌توانند دوست‌دار مردم ایران باشند. آنان به دنبال پیروزی با خون دیگران هستند و می‌کوشند که از ماتم مردم ایران،

جشن خود را برپا دارند. هر مبارز سیاسی ناگزیر از ملاحظه این ترفندها و پرهیز از قرارگیری در مدار آنهاست. همه فعالان سیاسی و اجتماعی ناگزیر از احتیاط هستند تا در زمره ابزارها و مقدورات دشمنان ترقی و پیشرفت بشریت قرار نگیرند.

۶- اوضاع و احوالی که دولت‌ها در آن شرایط نتوانند، و مردم نیز همانند دولت‌ها نتوانند - به تعبیر دیگر هر دو ناتوان شده باشند - زهدان مناسبی برای تشکیل بنپارتیسم و نوفاشیسم می‌شود. هر نیروی سیاسی ملی و ترقی‌خواه که از چنین احتمالی استقبال کند و یا بدون ملاحظه چنین خطراتی همچنان بر اعمال و مطالبات قهرآمیز و نامقدور اصرار بورزد، قابله بنپارتیسم و نوفاشیسم خواهد شد. همه باید مراقب باشند تا چنین زهدانی شکل نگیرد.

به امید پایان هرچه سریع‌تر و خوشایند حوادث جاری به سود مردم و میهن ما و آغاز دور جدیدی از مناسبات متقابل ملی میان مردم و حکومت برپایه اجرای وعده‌های دموکراتیک اجتماعی و اقتصادی و سیاسی قانون اساسی به‌ویژه فصول سوم و چهارم آن و التزام متقابل به آنها.

جوزف بورل: اروپا باغ و بقیه جهان جنگل است

رئیس سیاست خارجی اتحادیه اروپا «جوزف بورل» در یک سخنرانی برای دیپلمات‌های جوان اروپا گفته: ما در اروپا یک باغ ساخته‌ایم، همه چیز درست و منظم است. ترکیبی از آزادی سیاسی، رفاه اقتصادی و همبستگی اجتماعی بهترین جامعه‌ای را به وجود آورده که تاکنون بشر موفق به ایجاد آن شده. ولی قسمت اعظم مابقی دنیا جنگل است و ممکن است در باغ اروپا نفوذ کند، چه، این جنگل ظرفیت بسیار بالایی برای رشد دارد و دیپلمات‌های جوان باید به این جنگل بروند و بیش از پیش فعالیت کنند و گرنه ساکنین جنگل به اشکال مختلف وارد باغ ما خواهند شد. شنیدن چنین سخنانی از فردی فاسد، نژادپرست و جنگ‌طلب که در رویای اروپایی با قدرتی بی‌پایان است غیرمنتظره نیست زیرا سخنان نژادپرستانه‌ای مانند «روس‌های شرور» یا «وحشی‌های آن سوی دیوار» را در گذشته از «جوزف بورل» شنیده‌ایم.

برای دیدن این درآفشانی: <https://www.alef.ir/news/4010724064.html>

تحلیلی بر جنبش مهسا

(جنبش «زن، زندگی، آزادی»)

مسعود امیدی

رویکرد و مبنای نظری

در این نوشته تلاش می‌شود تا جنبش مهسا (ژینا) با تمرکز بر زمینه‌های اجتماعی و سیاسی که به شکل‌گیری آن منجر شد، با رویکرد لنینی «**تحلیل مشخص از وضعیت مشخص**» مورد بررسی قرار گیرد. این رویکرد که کلید تحلیل و درک درست از پدیده‌ها و تحولات اجتماعی در ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی است، اساساً مبتنی است بر درک درست دیالکتیک عام و خاص. به نظر می‌رسد باید در همین ابتدا تأکید شود که منظور لنین از «تحلیل مشخص از وضعیت مشخص»، تأکید بر اجتناب از تمرکز صرف بر اصول عام (که بی‌تردید درست هستند) و یادآوری ضرورت توجه به ویژگی‌های خاص و متمایزکننده‌ای است که تأثیرگذار بر روند تحول پدیده‌ها هستند. ویژگی‌هایی که می‌توانند یک حلقه محوری از زنجیره تحولات را شکل دهند و به صف‌آرایی، بسیج نیرو و کنشگری اجتماعی و سیاسی پیرامون آن منجر شوند و شرایط را برای انتقال به حلقه بعدی فراهم کنند. رویکرد علمی و ماتریالیستی و دیالکتیکی می‌طلبد که به این موضوع به عنوان یک امر عینی و بر اساس داده‌ها و اطلاعات و ورای پیش‌فرض‌های نظری و علائق و کلیشه‌های ذهنی افراد نگریسته شود.

در همین ارتباط در کتاب ماتریالیسم دیالکتیک نوشته زنده‌یاد امیر نیک‌آیین در «درس ۲۱. مقولات عام، خاص، مفرد» آمده است:

«نکته بسیار مهم، دیالکتیک عام و خاص (مفرد با خواص مشترک ماهوی) در روندهای اجتماعی است. توجه به این دو مقوله به ما امکان می‌دهد قوانین عینی رشد را بیابیم و فعالیت عملی خود را بر اساس علمی و درست بنا نهیم. در انبوه پدیده‌ها و روندها آنچه را که عام است بیابیم، خصوصیات مهم و مشترک را پیدا کنیم و جهت و طرق اساسی تکامل را تعیین کنیم. توجه به این مقولات می‌تواند حتی ما را به وجود اشیاء و پدیده‌هایی که بر ما مجهول است، رهنمون شود. مثلاً اگر خواص عام پدیده "نواستعمار" یا حکومت "فاشیست‌گرا" را بشناسیم، می‌توانیم بر جنبه‌های خاص شناخته نشده آن در این یا آن کشور آگاهی حاصل کنیم. در فعالیت‌های اجتماعی و انقلابی، توجه به این دو مقوله به مبارزان کمک می‌کند تا قانونمندی‌ها را تشخیص دهند، ویژگی‌ها را در نظر گیرند و تناسب بین اصول عام یک رشته

از پدیده‌ها و خصوصیات هر پدیده را درک کنند. مطلق کردن هریک از این دو مقوله در فعالیت انقلابی، زیان‌های فراوان به بار می‌آورد. اگر خواص مشترک و عام و ارتباطات عمومی در نظر گرفته نشود و تنها به مشخصات خاص و ویژگی‌ها توجه شود، یا برعکس، اگر عناصر ویژه و عوامل خاص نادیده گرفته شود و تنها به کلی‌گویی و الگوسازی و اصول عام توجه شود، در هر دو حال مبارزه انقلابی و فعالیت اجتماعی زیان خواهد دید ... توجه به دیالکتیک مفرد، عام، خاص، یک بحث آکادمیک و تجریدی و دور از زندگی نیست، بلکه برای عمل ما و شناخت ما اهمیت خاص دارد ... لنین اهمیت درک دیالکتیکی این مقولات را برای مبارزان انقلابی خاطرنشان ساخته، می‌نویسد:

"تئوری مارکسیستی تنها اصول عام و راهنما را تعیین می‌کند که در هر حالت خاص، به‌طور ویژه و مختلف به کار گرفته می‌شود."

کم بها دادن به "اصول عام و راهنما" یا به "حالت خاص"، این یا آن انحراف از مشی لنینی را به وجود می‌آورد.^۱

در ادامه بحث در همین زمینه در کتاب آمده است :

«بنابراین، عام، یعنی آنچه که یک سلسله از اشیاء و پدیده‌ها دارای آن هستند، عبارت از خاصیت مشترکی است که در تعدادی از اشیاء، پدیده‌ها یا روندها دیده می‌شود، خاصیتی که در گروه معینی از اشیاء و روندها تکرار می‌گردد.

البته عام بسته به درجه رده‌بندی و بسته به خصوصیات مشترک مورد نظر می‌تواند در سطوح مختلف بیان شده و انعکاس یابد.^۲

براساس این نگاه، بسته به اینکه از چه زوایا و از چه حوزه‌هایی به بررسی و مطالعه پدیده‌ها پرداخته می‌شود، باید به این مفهوم توجه داشت که آنچه در حوزه‌های محدودتر عام نامیده می‌شود، می‌تواند برای حوزه‌های بازتر به خاص تبدیل شود و همینطور خاص نیز می‌تواند با تکرار در «افراد» بیشتر به عام تبدیل شود. اهمیت این بحث از آن روست که به این نکته جلب توجه می‌کند که نه تنها نباید در تحلیل پدیده‌ها ذهن را صرفاً بر یافته‌های عام یا خاص در ارتباط با پدیده مورد بررسی متمرکز کرد، بلکه باید به این نکته نیز توجه داشت که مفاهیم عام و خاص نیز مفاهیم ثابت و لایتنیری نیستند که یک بار برای همیشه تعریف شده باشند. آن‌ها در فضایی پویا معنی می‌یابند و از این رو مرزهای آن‌ها را باید تا حدی خاکستری و متفاوت از خط‌کشی‌های مشخص و برجسته جداکننده دانست.

بر این اساس اگر قانونمندی‌های عام حاکم بر جنبش‌های ملی و دموکراتیک به‌ویژه در شرایط جهانی‌سازی و نئولیبرالیسم را مد نظر قرار دهیم، جنبش اخیر در ایران می‌تواند به عنوان یک مورد خاص در آن‌ها مورد ارزیابی و تحلیل قرارگیرد.

اگر جنبش‌های مطالباتی عدالت‌خواهانه و دموکراتیک و اعتراضی در ایران در سال‌های اخیر را عام فرض کنیم، جنبش جاری یک مورد خاص از آن است که ضمن داشتن تشابهاتی با آن‌ها، از تفاوت‌ها و ویژگی‌های خاصی نیز برخوردار است که باید در تحلیل و ارزیابی آن مورد توجه قرار گیرند. اگر این جنبش را با توجه به تمرکز ویژه آن بر لغو حجاب اجباری و جمع کردن گشت ارشاد و ... در آغاز شکل‌گیری آن، از منظری مقایسه‌ای در ارتباط با جنبش‌های مختلف کارگران، بازنشستگان، دانشجویان، جوانان، زنان و ... مورد توجه قرار دهیم، باز هم چه از نظر شکل تکوینی و چه اهداف و رویکرد آن، می‌تواند متفاوت و خاص باشد.

اگر از شاخص‌های توسعه انسانی نیز این جنبش و مطالبات آن و پاسخ شیوه حکمرانی موجود به آن را در مقایسه با سایر جوامع کم‌توسعه و از جمله کشورهای اسلامی نیز مورد توجه و ارزیابی و تحلیل قرار دهیم، باز هم جنبش اخیر اهداف خاصی را دنبال می‌کند که دارای اهمیت زیادی به نظر می‌رسند.

از منظر حقوق بشری نیز اگر این جنبش و مطالبات و اعتراضات آن را با کشورهای مختلف جهان به‌ویژه کشورهای پیرامونی و کم‌توسعه و حتی اسلامی نیز مورد مقایسه قرار دهیم، باز هم می‌توان شرایط زنان در ایران و سطح مطالبات آن‌ها را در این قیاس به عنوان یک مورد خاص و منحصر به فرد مورد بررسی و تحلیل قرار داد و از آن نتیجه گرفت.

از منظر تاریخی نیز چنانچه جنبش اخیر در چارچوب مطالبات و اعتراضات زنان و مبارزات، دستاوردها و شرایط آن‌ها در یک قرن اخیر در کشور مقایسه شود، نیز مورد اخیر به عنوان یک مورد خاص قابل ارزیابی و تحلیل و نتیجه‌گیری است. از این منظر به‌ویژه محدودیت‌های تحمیل شده بر زنان پس از انقلاب با قبل از آن نیز قابل مقایسه و نتیجه‌گیری است.

و البته بدیهی است که باید از منظر اهداف کلان انقلاب ملی و دموکراتیک معاصر جامعه ایران که بخش مهمی از آن از مشروطیت تاکنون دنبال شده و شامل استقلال، صلح، آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و مجموعه‌ای از مطالبات مدرن و سکولار است، نیز به این جنبش توجه شود. از این منظر نیز با یک جنبش خاص در مقایسه با موارد مشابه در تاریخ معاصر ایران مواجه هستیم که نقش زنان در آن آشکارا متفاوت از گذشته و بسیار متمایز و برجسته و خاص است. بعلاوه چالش‌های خاصی نیز در ارتباط با فرصت‌ها و تهدیدات مرتبط با استقلال و امنیت و تمامیت ارضی کشور در این لحظه تاریخی در آن مطرح است که آن را متمایز از سایر موارد می‌کند و نیازمند تمرکز و توجه خاصی است.

بر این اساس به منظور تمرکز بر شرایط خاص جامعه ایران در شرایط کنونی جنبش ملی دموکراتیک، به نظر می‌رسد لازم است که فهرستی از واقعیات اجتماعی و سیاسی و ملاحظات مرتبط با آن‌ها را

مد نظر قرار دهیم تا تحلیل آن در چارچوب رویکرد «تحلیل مشخص از وضعیت مشخص» ممکن شود. گزاره‌های زیر فهرستی از واقعیات مربوط به جامعه ایران و جنبش دموکراتیک کنونی را به عنوان موارد خاص مورد توجه قرار می‌دهد و اگرچه ممکن است برخی از آن‌ها را بتوان از جنبه‌های مختلف مقدم بر دیگر نکات دانست و برخی، نسبت به دیگر موارد از جنبه‌های مختلف به‌ویژه میزان اهمیت، در اولویت بالاتری قرار گیرند، اما در این فهرست هیچ اهمیتی در تقدم و تأخر طرح آن‌ها مد نظر نبوده است.

واقعیات جامعه ایران در شرایط جنبش مهسا (زن، زندگی، آزادی)

- انبوه مطالبات بی‌پاسخ مانده و نارضایتی‌های انباشته شده و خشم فروخورده توده‌های وسیع مردم به هر بهانه‌ای ممکن است برآمد کند. و این بار کشته شدن مهسا (ژینا) امینی طی ۲ ساعت پس از بازداشت از سوی گشت ارشاد، بهانه آن را فراهم کرد.
- آنچه جنبش مهسا با آن آغاز شد، یعنی اعتراض به کشته شدن مهسا در بازداشت دوساعتۀ گشت ارشاد و «پلیس امنیت اخلاقی»، امروز دیگر محدود به مهسا نیست. دامنه اعتراضات معترضان در شهرهای مختلف در سطح کشور امروز به کشته شدن نیکا شاکرمی، غزاله چلاوی، سارینا اسماعیل زاده، حدیث نجفی و ده‌ها جوان دختر و پسر معترض توسعه یافته و خواهان محاکمه و مجازات آمرین و عاملین این جنایات و همچنین آزادی همه بازداشت شدگان در اعتراضات اخیر و همه زندانیان سیاسی است که شیوه حکمرانی مسلط از پاسخگویی به آن عاجز است.
- کشته شدن مهسا (ژینا) امینی نمونه‌ای از موارد متعدد قتل‌های مشابه دیگر و محصول و برون‌داد یک سیستم است.
- اعتراضات جاری، نتیجه نارضایتی و خشم انباشته مردم طی دهه‌ها از شیوه حکمرانی مسلط بر کشور در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و تحمیل ارزش‌ها و هنجارهای مطلوب حاکمیت بر سبک زندگی مردم است. در این ارتباط به‌ویژه تشدید انسداد سیاسی در سال‌ها و ماه‌های اخیر، سبب شده است تا تمرکز بر مطالبات دموکراتیک در جنبش اخیر مشهودتر گردد.

- زنان در جوامع سرمایه‌داری در معرض ستم مضاعف قرار دارند. در ایران به دلیل شیوه حکمرانی مبتنی بر اسلام سیاسی که متکی بر ارزش‌ها و هنجارهای سنتی و پیش سرمایه‌داری است، این ستم را باید مضاعف در مضاعف دانست.
- حجاب اجباری یکی از مواردی است که دهه‌هاست بر زنان کشور تحمیل شده و جنبش زنان نیز دهه‌هاست که در کنار سایر مطالبات برابری‌طلبانه و رفع تبعیض‌های جنسیتی، اینک به صورت خاص خواهان لغو حجاب اجباری و گشت ارشاد است. این خواسته مورد حمایت کل جنبش دموکراتیک مردم ایران نیز قرار دارد.
- تحمیل حجاب اجباری و راه‌انداختن «گشت ارشاد» به عنوان «پلیس امنیت اخلاقی» به منظور تحمیل ارزش‌های مد نظر حاکمیت، با نقض گسترده حقوق زنان و تحقیر، اهانت و آزار آن‌ها طی دهه‌ها همراه بوده است.
- این جنبش در شرایطی آغاز شد که شرایط عینی اجتماعی و اقتصادی کشور در بدترین وضعیت خود نسبت به دهه‌های گذشته قرار دارد. شاخص‌هایی چون نرخ‌های تورم، بیکاری، فلاکت و جمعیت زیر خط فقر، فاصله طبقاتی و ضریب جینی، رشد اقتصادی، ارقام نجومی فساد، تعطیلی بنگاه‌های اقتصادی، حجم نجومی افزایش نقدینگی که عملاً در چاه ویل فساد هزینه می‌شود، ساختار به شدت غیرمردمی بودجه، خاصه‌خرجی‌هایی که هیچ ارتباطی با نیازهای اجتماعی ندارند، افزایش چشمگیر نرخ بزهکاری، خودکشی، فحشا، ترک تحصیل، کودکان کار، طلاق، مهاجرت نخبگان و ... بدتر از هر زمان دیگری هستند. داده‌های این شاخص‌ها در دسترس هستند و منحنی تغییرات آن‌ها در طی دهه‌ها و سال‌های گذشته، نشان از بدتر شدن این شاخص‌ها در سال‌های اخیر به‌ویژه در دولت سیزدهم دارد. از این منظر هم جنبش مهسا در شرایط ویژه‌ای آغاز شد که بر چشم‌انداز پیش‌روی آن تأثیرات مهمی می‌گذارد.
- جنبش در شرایطی آغاز گردید که تغییرات دموگرافیک آشکار به نفع نیروهای دارای مطالبات دموکراتیک، مدرن و سکولار در جامعه بیش از هر زمان دیگری است. این تغییرات را می‌توان در زمینه‌های مختلفی مورد توجه قرار داد: افزایش تعداد دانشجویان و دانش‌آموزان دختر نسبت به پسر، افزایش قابل توجه نرخ جوانان فارغ‌التحصیل دانشگاه و به‌ویژه زنان دارای تحصیلات دانشگاهی بیکار که نزدیک به نیمی از بیکاران کشور را تشکیل می‌دهند، نسبت جمعیت جوان در هرم جمعیتی کشور، نسبت جمعیت شهرنشین نسبت به جمعیت روستایی، فروپاشی روزافزون به‌اصطلاح طبقه متوسط در نتیجه اجرای برنامه‌های نئولیبرالی و پرتاب شدن بسیاری

از آن‌ها به صفوف جمعیت فقیر که با رادیکالیسم بیشتری در کنشگری اجتماعی و سیاسی آن‌ها همراه است، افزایش قابل توجه نرخ طلاق همراه با کاهش چشمگیر نرخ ازدواج که با میزان قابل توجهی از جمعیت مجرد بدون چشم‌انداز و آمادگی بیشتر برای پذیرش ریسک در مبارزه سیاسی و اجتماعی همراه است. جنبش مهسا در شرایطی آغاز گردید که مجموعه‌ای از تغییرات دموگرافیک، پتانسیل شکل‌گیری جنبش‌های مطالباتی و اعتراضی را بیش از هر زمان دیگری در گذشته ایجاد کرده است.

- دهه‌هاست که حاکمیت با سرکوب و زندان به مطالبه‌گری و اعتراضات توده‌های وسیع مردم پاسخ می‌دهد.
- نشانی از استقلال قوا به عنوان رکن مهم جمهوریّت نظام در ساختار سیاسی ایران مشاهده نمی‌شود.
- حقوق ملت مندرج در فصل سوم قانون اساسی تقریباً در طی دهه‌های گذشته تعطیل بوده است.
- انتخابات آزاد در ایران اساساً وجود ندارد.
- حاکمیت هیچ‌گاه به اصل ۲۷ قانون اساسی مبنی بر آزاد بودن تشکیل اجتماعات و راه پیمایی‌ها بدون حمل سلاح، تمکین نکرده است و نمی‌کند.
- حاکمیت هیچ‌گاه به اصل ۵۹ قانون اساسی مبنی بر همه‌پرسی و مراجعه مستقیم به آراء مردم در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تمکین نکرده است و نمی‌کند.
- فساد در سیستم به امری نهادینه شده و ساختاری تبدیل شده و بدون تغییرات ساختاری نمی‌توان به برچیده شدن بساط آن امیدوار بود.
- جمع در بسته و انحصارگرایی حاکم در ایران جنبش اصلاحات را به شکست کشاند. از سوی دیگر جنبش اصلاحات نیز هرگز نتوانست با جهت‌گیری مردمی در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی، حمایت کارگران و توده‌های وسیع زحمتکشان را به عنوان پایگاه اجتماعی خود جلب کند و پایبندی خود را به منافع عمومی به ویژه در حوزه‌های عدالت‌خواهانه و دموکراتیک حفظ کند. در مجموع به دلایل مختلف، مدت‌هاست که توده‌های وسیع مردم خواهان تحولات دموکراتیک، امید خود به اصلاحات در ساختار حاکمیت ایران را از دست داده‌اند.
- توده‌های مردم بر اساس تجارب زیسته خود، هیچ راه چاره‌ای بجز ایجاد تغییرات ساختاری، برای تأمین مطالبات عدالت‌خواهانه و دموکراتیک‌شان در پیش روی خود نمی‌بینند.

- مبارزه مردم اساساً مسالمت‌آمیز است. این حاکمیت است که با نقض حقوق طبیعی، حقوق شهروندی و دموکراتیک مردم و ممانعت از برگزاری تجمعات اعتراضی و اقدام به سرکوب و بازداشت معترضان، خشونت را به معترضان تحمیل می‌کند.
- مجموعه گسترده‌ای از شواهد از منظر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و...، تغییرات ساختاری در کشور را به یک امر اجتناب‌ناپذیر تبدیل کرده است.

ملاحظات در ارتباط با جامعه ایران و جنبش مهسا

- عمده‌ترین تضادهای مرتبط با جنبش ملی دموکراتیک کنونی جامعه ایران عبارتند از:
 - تضاد کار و سرمایه که عمدتاً در قالب تضاد بین کارگران و زحمتکشان و توده‌های وسیع آسیب‌دیده از نئولیبرالیسم با مروجان، حامیان، طراحان و سیاست‌گذاران، برنامه‌ریزان، تصمیم‌گیران و مجریان برنامه‌های نئولیبرالی نمود دارد.
 - تضاد توده‌های وسیع مردم خواهان دموکراسی و آزادی شامل کارگران، طیف وسیع زحمتکشان شهر و روستا، زنان، جوانان، دانشجویان، معلمان، اقوام و اقلیت‌های مذهبی، نویسندگان و هنرمندان، روزنامه‌نگاران و وکلا و ... با سیستم و شیوه حکمرانی موجود که فساد نهادینه شده و انسداد سیاسی از ویژگی‌های مهم و برجسته آن است.
 - تضاد بین مطالبات مدرن و سکولار جامعه با ارزش‌ها و هنجارهای مورد نظر جمع در بسته و انحصارگرایی حاکم.
 - تضاد بین منافع ملی و استقلال کشور با مداخله امپریالیستی را هم داریم که در تأثیر متقابل با تضادهای فوق قرار دارد. مجموعه این تضادها بخش عظیمی از مردم جامعه را در برابر یک جمع در بسته و انحصارگرایی حاکم قراردادده است.
- جنبش ملی دموکراتیک کشور دارای وجوه مهم ملی (ضدامپریالیستی)، عدالت‌خواهانه (ضد سرمایه‌داری و نئولیبرالیسم)، دموکراتیک (مردمی)، آزادی‌خواهانه (ضد استبدادی) و مدرن و سکولار به معنای جدایی دین از حکومت است. جنبش اخیر متمرکز بر وجوه آزادی‌خواهانه و مدرن و سکولار است.
- باور به «نبرد که بر که» فاقد هر گونه زمینه عینی و شواهد قابل استناد در ساختار کنونی حاکمیت است و هیچ جناحی از حاکمیت را نمی‌توان نماینده توده‌های مردم و دنبال‌کننده منافع و مطالبات آنها دانست.

- اختلافات و جناح‌بندی‌هایی در حاکمیت وجود دارد، اما کارنامه‌ی جناح‌های مختلف حاکمیت نشان می‌دهد که به رغم برخی اختلافات موجود در بین آن‌ها، همه‌ی جناح‌های حاکمیت با اجرای برنامه‌های نئولیبرالی و تحمیل ارزش‌های شیوه حکمرانی مسلط، به زیان منافع توده‌های وسیع مردم عمل کرده‌اند.
- انسداد سیاسی و فرهنگی مبتنی بر ارزش‌ها و هنجارهای پیش سرمایه‌داری، نامتعارف با جهان امروز و واپس‌گرا تحمیل شده بر جامعه از سوی جمع در بسته و انحصارگرای حاکم، سبب شده است تا طیف گسترده‌ای از مطالبات و اعتراضات در زمینه حقوق طبیعی و دموکراتیک در جامعه مطرح شوند که نمی‌توان آن‌ها را با طبقات و اقشار اجتماعی خاصی مرتبط دانست. به‌عنوان مثال خواسته لغو حجاب اجباری و یا طیف وسیعی از مطالبات مشابه آن مانند حق آواز خواندن زنان و یا رفتن به استادیوم و ... را می‌توان از همین دسته از مطالبات عمومی برشمرد که طبقه کارگر، اقشار میانی و طبقه سرمایه‌دار را نیز دربرمی‌گیرد. از آنجا که جنبش اخیر بر این گونه مطالبات به‌ویژه لغو حجاب اجباری متمرکز است، نوعی اتحاد عمل و هم‌سوئی بین نیروهای اجتماعی مختلف در عرصه کنشگری اجتماعی و سیاسی در ارتباط با این بخش از مطالبات شکل گرفته است.
- با اینکه حاکمیت ایران نماینده بخش‌های مختلف مالی، بوروکراتیک، تجاری و نیز صنعتی طبقه سرمایه‌دار است، با این وصف به دلیل ویژگی‌های کاستی و شیوه حکمرانی خاص خود در حوزه‌های فرهنگی و سبک زندگی و ...، از تأمین مطالبات بخش قابل توجهی از آن‌ها نیز بازمانده است. بدین ترتیب نوعی تعارض در شیوه حکمرانی مستقر شکل می‌گیرد. به این معنی که منافع طبقاتی یک حاکمیت متعارف مدافع بخش‌های مختلف بورژوازی که دهه‌هاست دستور کار نئولیبرالی را هم به اجرا گذاشته‌است، نیازی به تحمیل حجاب اجباری به جامعه و تبدیل آن به رکن هویتی موجودیت نظام ندارد. و این نکته مهمی است که در تحلیل وضعیت مشخص جامعه ایران و جنبش کنونی باید مورد توجه قرارگیرد.
- حقیقت آن است که اساساً زنان طبقات مرفه و مناطق مرفه‌نشین شهرها هیچ‌گاه به‌اندازه زنان طبقات محروم و متوسط در معرض این گونه تحمیل‌ها نبوده‌اند و حوزه تحمیل این فشارها اساساً متمرکز بر دختران و زنان طبقات پایین و متوسط جامعه بوده است. با این وجود، تمرکز آن‌ها بر لغو حجاب اجباری بیشتر از زنان طبقات محروم است.

- اهمیت و گستردگی مطالبات دموکراتیک به‌ویژه زنان در ایران با سایر کشورها قابل قیاس نیست. و این به پیشینه اجتماعی و تاریخی و دموگرافی جمعیت زنان در ایران برمی‌گردد. مطالبات زنان به دلیل بنیان اجتماعی خود، از قدرت جذب نیرو و بسیج‌گری بسیار زیادی برخوردار است. به دلایل مشابه این گزاره در مورد جوانان نیز صدق می‌کند.
- به دلایل وضعیت اقتصادی و اجتماعی فلاکت‌بار، ناعادلانه، فساد ساختاری، نقض گسترده حقوق طبیعی، دموکراتیک و حقوق اساسی مردم و تحمیل سبک زندگی خوشایند جمع در بسته و انحصارگرایی حاکم که مبتنی بر ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی و سنتی است، مشروعیت حاکمیت در میان بخش‌های مختلف مردم به شدت فروریخته است.
- امید به اصلاحات و رفورمیسم، مستلزم پیش‌نیازهایی است که به هیچ وجه زمینه‌های سیاسی آن در ایران فراهم نیست. ساختار حاکم و شیوه حکمرانی مسلط هیچ فضایی برای رقابت نیروهای رفورمیست و در جهت تأمین نسبی و حداقلی مطالبات مردم باز نگذاشته است. ساختار سیاسی در بسته، متمرکز و انحصارگرایی حاکم بر ایران، چه از نظر محتوایی و چه از نظر شکلی فاقد پتانسیل اصلاح خود بوده و استعدادی از خود در این زمینه نشان نمی‌دهد.
- شیوه حکمرانی مسلط در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ... به بن بست رسیده است. خروج از بحران بدون تغییرات ساختاری، اجتناب‌ناپذیر است.
- نیروهای ملی و مترقی منتقد وضع موجود، اگر چه از وزن اجتماعی معینی برخوردار هستند، اما فضای بسته سیاسی کشور هیچ گاه فرصت مطرح شدن آن‌ها را در قامت یک نیروی سیاسی رقیب نداده است تا از شانس تبدیل شدن به نیروی آلترناتیو برخوردار شوند.
- اعتراضات جاری که با کشته‌شدن مهسا آغاز شد و بسیار زود شهرهای مناطق مختلف کشور و توده‌های وسیع مردم را فراگرفت، خودبه‌خودی است و توسط هیچ نیروی سیاسی یا شخصیت خاصی رهبری نمی‌شود. این هم می‌تواند یک فرصت، و هم یک تهدید برای جنبش ملی و دموکراتیک کشور محسوب شود. فرصت برای اینکه نیروهای ملی و مترقی و مردمی بتوانند با برنامه و رویکردی نوآورانه و ارائه تاکتیک‌ها و شعارهای خلاقانه و هدفمند، نظر مردم را جلب و از شانس آلترناتیو شدن برخوردار شوند. هم‌زمان، تهدید است برای اینکه اپوزیسیون ارتجاعی با استفاده از انواع امکانات و حمایت‌های گسترده مالی، سیاسی، تبلیغی و رسانه‌ای امپریالیسم، در تلاشند تا رهبری خود را بر جنبش تحمیل کنند و آن را از مسیر ملی و عدالتخواهانه و دموکراتیک واقعی خارج کنند.

- از منظر شرایط عینی، نه تنها مردم به شکل‌های مختلف، نخواستن و مخالفت خود را با ادامه وضع موجود نشان می‌دهند، شواهدی حاکی از آن هستند که توانایی حاکمیت نیز برای ادامه اعمال حکمرانی به شیوه گذشته به زیر سؤال رفته و به راحتی امکان‌پذیر نیست.
- از منظر شرایط ذهنی اما جنبش اعتراضی جاری فاصله قابل توجهی با سطح آگاهی و تشکل و سازمان‌یافتگی لازم برای تغییرات ساختاری برخوردار است. دقیقاً همین کاستی جدی است که مخاطره آلترناتیو ارتجاعی را مطرح می‌کند.
- تمرکز و تأکید روی مخاطره برآمد آلترناتیو ارتجاعی می‌تواند آگاهانه یا ناآگاهانه در جهت ترویج نگرانی و هراس از سرانجام جنبش و توسعه بی‌عملی نیز باشد. به جای آن، باید با افشای برنامه‌ریزی شده آلترناتیو ارتجاعی، در رویکردی با برنامه و فعال برای کسب هژمونی و ایجاد آلترناتیو ملی و دموکراتیک برای تغییرات ساختاری اقدام کرد.
- دغدغه‌هایی که از سوی برخی‌ها بر مبنای شبیه‌سازی شرایط کنونی کشورمان با لیبی یا سوریه در زمان تهاجم خارجی بر بستر درگیری داخلی و سرکوب مخالفان معترض و خواهان تغییرات دموکراتیک از سوی دولت مطرح می‌شود، و نیز شبیه‌سازی شرایط کشور با شرایط انقلاب‌های رنگی به دلایل متعدد گمراه کننده است. موضوع آن نیست که مخاطره به انحراف کشیده شدن جنبش وجود ندارد. موضوع آن است که تفاوت‌های متعددی بین ایران و کشورهای مورد مقایسه وجود دارد که مورد توجه قرار نمی‌گیرند. شیوه حکمرانی نامتعارف و مبتنی بر ارزش‌های ایدئولوژیک در ایران، بافت اجتماعی و دموگرافی جمعیت در ایران که سطح آگاهی بهتری نسبت به آن کشورها را بازتاب می‌دهد، بزرگی کشور و توان نظامی آن، نیاز غرب به تعامل با ایران در برابر روسیه، استعداد حاکمیت ایران برای تعامل با غرب در جهت مدیریت بحران، قدرت نهادهای مدنی در کشور و ... به راحتی اجازه پیشبرد چنین پروژه‌ای را در ایران نخواهد داد. با این وجود راه مقابله با این دغدغه‌ها، تنها تسریع در شکل دادن به آلترناتیو ملی و دموکراتیک است، نه پاشیدن تخم یأس و بدبینی در جنبش.
- به رغم تصور و ادعای برخی گرایش‌های شبه رفورمیستی (چرا که زمینه‌های فعالیت رفورمیستی به هیچ وجه در ایران وجود ندارد)، با توجه به ظرفیت‌های بسیار اندک قوانین برای حقوق دموکراتیک و با توجه به قانونی کردن بسیاری از موارد نقض حقوق طبیعی و دموکراتیک از سوی ساختار حاکم، امکان تأمین حقوق دموکراتیک مردم در چارچوب قانون غیرممکن است. مبارزه صرف قانونی در ایران جواب نمی‌دهد و به همین دلیل مردم آموخته‌اند که

مجموعه‌ای از روش‌های قانونی و نافرمانی مدنی را به صورت ترکیبی مورد استفاده قرار دهند و هر اندازه که پیگیری آن‌ها از طریق ساختارها و سازوکارهای قانونی برای تأمین مطالبات و رسیدگی به اعتراضاتشان بی‌پاسخ مانده است، طبیعی است که رویکرد آن‌ها به استفاده از نافرمانی مدنی و اعتراضات خیابانی برای تغییرات ساختاری در جنبش افزایش پیدا کرده است.

- مجموعه شعارهای مطرح شده در اعتراضات نه تنها حاکی از عبور از امید به امکان اصلاح ساختار موجود است، بلکه آشکارا خواهان تغییرات ساختاری اساسی با رویکرد مدرن و سکولار یعنی ضد ارزش‌ها و ویژگی‌های هویتی و هستی‌شناختی ساختار حاکمیتی و شیوه حکمرانی موجود است.

- بدیهی است که امپریالیسم آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن نسبت به تغییر و تحولات در ایران به‌ویژه تغییر و تحولات ساختاری با توجه به آنچه در مورد تضاد خلق با امپریالیسم و اهداف توسعه‌طلبانه و مداخله‌گرانه امپریالیسم در منطقه مورد اشاره قرار گرفت، بی‌تفاوت نباشد و دستیابی به این اهداف را در هر شرایطی از جمله در شرایط کنونی نیز دنبال نماید. امپریالیسم نه دیروز، نه امروز و نه فردا یک ایران مستقل و مقتدر و دموکراتیک را به نفع اهداف امپریالیستی خود نمی‌بیند.

- راه واقعی مقابله با مداخلات امپریالیستی و دفاع از استقلال و تمامیت ارضی کشور، تأمین حقوق دموکراتیک و عدالت‌خواهانه مردم در همه مناطق به‌ویژه مناطق محروم کشور است. شواهد فراوان دال بر تشدید قطب‌بندی‌های اجتماعی - طبقاتی و تضادهای مناطق محروم با مرکز در شرایط کنونی وجود دارد که محصول شیوه حکمرانی مسلط بر کشور است و در صورت تداوم می‌تواند امنیت ملی کشور را بیش از پیش در معرض تهدید قرار دهد.

- بر خلاف تصویری که مبارزه برای حقوق و مطالبات دموکراتیک چون لغو حجاب اجباری را از اولویت‌های جنبش کارگری ندانسته و آن را مورد توجه کافی و حمایت جدی قرار نمی‌دهد، بر اساس آموزه‌های لنینی دفاع از این گونه حقوق و مطالبات دموکراتیک، برای جنبش کارگری از اهمیت شایان توجهی برخوردار است. چرا که طبقه کارگر و توده‌های وسیع جامعه از جمله زنان تنها با برخورداری از این حقوق دموکراتیک است که از این فرصت برخوردار می‌شوند که ضمن تجربه زیستی و مبارزاتی خود دریابند که مشکل اصلی در جای دیگری است و آن ماهیت ضدانسانی و سودمحور سیستم سرمایه‌داری است. از این رو لنین دفاع از حقوق و مطالبات دموکراتیک را از وظایف مقدم، جدی و اساسی کمونیست‌ها می‌شمارد.

- بر خلاف تصویری که در تلاش است تا اینگونه القا کند که جنبش کنونی متعلق به طبقه متوسط و بورژواهاست و مورد حمایت طبقه کارگر نیست، باید تأکید شود که اتفاقاً طبقه کارگر و زحمتکشان و محرومان جامعه نیز به شکل‌های مختلف همدلی و حمایت خود را از این جنبش نشان داده‌اند. بی‌تردید بیشترین تعداد بازداشتی‌ها و کشته‌شدگان جنبش از خانواده‌های کارگران و توده‌های وسیع زحمتکشان است. به‌علاوه جمعیت حاضر در اعتراضات بسیاری از مناطق حاشیه‌ای چون پرند، قرچک ورامین، شهر ری، نازی‌آباد، قلعه حسن‌خان (شهرک قدس)، فردیس، اندیشه شهریار، سلطان‌آباد و بسیاری از شهرستان‌ها به ویژه در مناطق محروم کشور اگر متعلق به طبقه کارگر نیستند، پس چیستند؟! علاوه بر این‌ها حمایت کارگران پروژه‌ای نفت، پتروشیمی و نیشکر هفت تپه از جنبش از طریق اعتصاب نیز گویای نادرستی این نگاه است. هرچه زمان می‌گذرد، مشارکت طبقه کارگر در جنبش سراسری بیشتر می‌شود. آنچه در این ارتباط باید مورد توجه قرار گیرد، این است که کارگران پراکنده شرکت‌کننده در اعتراضات نیز طبعاً همان شعارهای رایج و دموکراتیک جنبش را تکرار کرده‌اند نه شعارهای معیشتی و صنفی و عدالت‌خواهانه و کارگری را که بتوان آن‌ها را بدین طریق به عنوان کارگر بازشناخت.
- اشکال اساسی این نگاه آن است که انتظار دارد طبقه کارگر به صورت منسجم و سازمان‌یافته در قالب اعتصابات و تظاهرات به حمایت از این جنبش وارد صحنه شود. این در حالی است که در پنج ماه اول سال نیز که با جنبش حق‌طلبانهٔ بازنشستگان مواجه بودیم، شاهد کنش حمایتی سازمان‌یافته و منسجمی از سوی طبقه کارگر نبودیم. و دلیل آن را باید اساساً در ضعف سازمان‌یافتگی و تشکل طبقه کارگر جست. کمترین شناخت واقعی و ملموس از وضعیت عمومی طبقه کارگر ایران مؤید آن است که آن‌ها بی‌شک حامی جنبش دموکراتیک کنونی در کشور هستند.
- یک نکتهٔ مهم دیگر در این ارتباط، نگاه سندیکالیستی به تحولات اجتماعی و سیاسی است که بسیار نارساست. برخی تصور می‌کنند که مسئلهٔ اساسی کارگران مبارزهٔ طبقاتی است که در قالب‌های مبارزهٔ صنفی، معیشتی و اتحادیه‌ای دنبال می‌شود و بر این باورند که فعالان اتحادیه‌ای باید از درگیر شدن در مبارزات سیاسی اجتناب کنند. (به‌ویژه اگر متمرکز بر مسئلهٔ لغو حجاب اجباری باشد!)

نکته کلیدی و مهم در این ارتباط آن است که اگرچه مبارزه صنفی برای بهبود شرایط کار و زندگی تحت هدایت اتحادیه‌ها یک تعریف عام است، اما مبارزه صنفی و اتحادیه‌ای، همچنین مدرسه مبارزه طبقاتی نیز هست که به هیچ وجه به ابعاد صنفی محدود نمی‌شود و به ناگزیر وارد حوزه مبارزه سیاسی و دموکراتیک نیز می‌شود. بر این اساس، این رویکرد سندیکالیستی به‌ویژه در جامعه‌ای چون ایران که کارگران در آن از ابتدایی‌ترین حقوق دموکراتیک از جمله آزادی فعالیت صنفی و اتحادیه‌ای نیز برخوردار نیستند، آشکارا پاسیفیستی بوده و هیچ نسبتی با جنبش انقلابی طبقه کارگر و مارکسیسم-لنینیسم ندارد.

- تجربه نشان می‌دهد که بخشی از چپ حامل رویکرد شبه‌رפורمیستی، از یک سو به مطالبات دموکراتیک و مبارزه مدنی توجه کافی نداشته و اهمیت لازم را به آن نمی‌دهد و به آن بی‌توجه و کم‌توجه است، از سوی دیگر تمایل دارد تا مبارزات دموکراتیک و عدالت‌خواهانه را نیز تنها در چارچوب‌های قانونی (که عملاً امکان خاصی برای آن وجود ندارد)، دنبال کند.
- این رویکرد بیشتر دغدغه خود را در ارتباط با ضرورت حفظ استقلال و امنیت و تمامیت ارضی کشور در برابر مخاطرات ناشی از مداخلات توسعه‌طلبانه، تجاوزگرانه و ویرانگرانه امپریالیستی مطرح می‌کند و در همین راستا مایل است تا با تمرکز بر فضای ژئوپولیتیک و اقتصاد سیاسی و توازن قوای بین‌المللی و برآمد چندجانبه‌گرایی و شکل‌گیری قدرت شرق در برابر جهان تک‌قطبی تحت سیطره آمریکا و ...، همچنان امیدوار به مشاهده عقلانیت در شیوه حکمرانی مسلط بر کشور باقی مانده و چالش‌های آن با امپریالیسم را نوعی جهت‌گیری ملی و ضدامپریالیستی تلقی کند. این نگاه ابایی ندارد که نگرانی خود را از رادیکالیسم جنبش دموکراتیک در ایران به دلیل مخاطراتی که ممکن است برای استقلال کشور ایجاد کند، ابراز کند. این نگاه به استقلال و امپریالیسم و مبارزه ضدامپریالیستی، آشکارا تقلیل‌گرایانه است. حقیقت آن است که چالش‌های سیاست خارجی ایران با آمریکا و وابستگان آن در منطقه و نیز اسرائیل را نمی‌توان به سادگی در چارچوب جهت‌گیری ضدامپریالیستی مورد ارزیابی قرار داد. اگر بخشی از این چالش‌ها را بتوان در ارتباط با حفظ استقلال و امنیت و تمامیت ارضی کشور دید، بخشی از آن را نیز باید در توسعه‌طلبی منطقه‌ای ایران در قالب نوعی تمدن ایرانی-اسلامی و به صورت اخص شیعی مد نظر جمع در بسته و انحصارگرایی حاکم که آن را در چارچوب نظری آینده‌پژوهی و بر بستر نبرد تمدن‌ها در سیاست خارجی کشور نهادینه کرده است، جستجو کرد. این رویکرد اگر چه در چالش با امپریالیسم و صهیونیسم در منطقه، گاه از

برخی جهات ممکن است حامل جهت‌گیری‌های مثبت در فضا و توازن قوای منطقه‌ای و بین‌المللی باشد، تفاوت روشن و معناداری با یک جهت‌گیری ضدامپریالیستی دارد. این دقیقاً چیزی است که باید آن را در قالب عناوینی چون اختلاف منافع در حوزه دیپلماسی بین‌المللی دید. و هر نوع اختلاف منافع با امپریالیسم را نیز نمی‌توان ضرورتاً به معنای ضدامپریالیست بودن یک نیرو دانست. به‌ویژه اینکه آن نیرو در موارد متعددی دستور کارهای امپریالیستی و نئولیبرالی را برای چندین دهه در کشور خود اجرا کرده باشد و در ارتباط با تهاجم امپریالیسم به افغانستان و عراق و لیبی نیز همسو با امپریالیسم عمل کرده باشد و ...

این نگاه توجه به این بنیان نظری ندارد که بر اساس ماتریالیسم دیالکتیک، تضادهای درونی و جوهری پدیده‌ها هستند که تعیین‌کننده جهت تکامل آن‌ها هستند نه ارتباطات خارجی یک پدیده با پدیده‌های پیرامونی آن از نوع امضای برجام یا عضویت در شانگهای، بریکس و ...

- جنبش مهسا نمادی از پیوند جنبش‌های اجتماعی مختلف با یکدیگر برای مطالبات مشترک است. این جنبش که با تمرکز بر مطالبه لغو حجاب اجباری آغاز شد، در عمل به هیچ وجه به زنان و مطالبه لغو حجاب اجباری و گشت ارشاد محدود نشد. مشارکت گسترده توده‌های مردم به ویژه جوانان و زنان و اقلیت‌های ملی در سطح کشور در آن، مطالبات گسترده دموکراتیک و عدالت‌خواهانه را در شعارهای جنبش بازتاب می‌دهد

- جنبش مهسا مانند بسیاری از جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی گذشته به تجمع در مکان خاصی محدود نماند و به تظاهرات گسترده خیابانی در سطح کشور و نیز خارج از کشور فراروئید.

- جنبش اخیر پس از موارد متعددی از جنبش‌های عدالت‌خواهانه و دموکراتیک در سال‌ها و دهه‌های اخیر شکل گرفته است، از این رو طبیعی است که تجارب انباشته آن‌ها را نیز مورد توجه قرار دهد. در این میان از جمله می‌توان به استمرار و خستگی‌ناپذیری از درس‌ها و تجارب ارزشمند جنبش موفق بازنشستگان در نیمه اول سال جاری اشاره کرد.

- جنبش در شرایطی آغاز گردید که انباشت کمی تجارب جنبش‌های مطالباتی و اعتراضی پیشین، زمینه شکل‌گیری جهت‌گیری کیفیاً متفاوتی از این اعتراضات را مهیا کرده است. این کیفیت جدید کمتر امیدوار به دستیابی به مطالبات در چارچوب قوانین و مقررات کشور است، در عوض بیشتر دستیابی به آن‌ها را از طریق نافرمانی مدنی و در راستای تغییرات ساختاری امکان‌پذیر می‌بیند.

- جنبش مهسا در شرایطی آغاز شد که جنبش زنان طی چند دهه هزینه‌های فراوانی را برای دستیابی به حداقلی‌ترین مطالبات خود بر محور رفع تبعیض جنسیتی پرداخت کرده‌اند و این تجربه زیست آن‌ها را به این نتیجه رسانده است که دستیابی به حقوق برابر و رفع ستم جنسیتی در این ساختار با شیوه حکمرانی حاکم شده بر کشور، امری غیرممکن است. از این رو به ناچار باید خواهان تغییرات ساختاری باشند.
- ویژگی دیگر این جنبش آن است که بسیار زود بر بستر نارضایتی عمومی موجود از کارنامه و رویکرد شیوه حکمرانی مسلط بر کشور در زمینه‌های مختلف، تبدیل به یک جنبش گسترده در سطح کشور شده است. از این منظر نیز این جنبش با هیچ یک از جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی موجود در چند دهه گذشته قابل قیاس نیست.
- بی‌تردید جنبش کنونی، همدلی و حمایت طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان را نیز با خود به همراه دارد. برخلاف رسانه‌های غربی که می‌کوشند تا آن را به موضوع حجاب و برخی مطالبات فمینیستی تقلیل دهند، دامنه مطالبات دموکراتیک جنبش بسیار گسترده است.
- جنبش مهسا بسیار زود مرزها را درنوردید و نه تنها ایرانیان مقیم در سایر کشورهای جهان از جمله در اروپا و آمریکا را با خود همراه کرد و اساساً موفق به جلب حمایت بین‌المللی بی‌سابقه‌ای شد. در واقع نیز بی‌نظر می‌رسد پیش از این هیچ یک از جنبش‌های مطالباتی و اعتراضی داخل کشور از چنین موفقیتی در این ابعاد برخوردار شده باشند.
- اگر جنبش‌های معلمان، کارگران و بازنشستگان بر مطالبات عدالت‌خواهانه تمرکز بیشتری داشت، جنبش کنونی بیشتر بر مطالبات رفع تبعیض جنسیتی به ویژه حجاب اجباری و مجموعه‌ای از مطالبات مدرن و سکولار تمرکز دارد.

چشم‌اندازهای پیش رو

- تغییر و تحولات اجتماعی اساساً از منطق علمی و ماتریالیستی و دیالکتیکی برخوردارند. توده‌های مردم جان به لب رسیده از ستم طبقاتی، دیکتاتوری و نقض گسترده حقوق طبیعی و دموکراتیک منتظر نمی‌مانند تا ابتدا یک آلترناتیو ملی و مرفقی برای رهبری آن در جایی درست شود و بعد شروع به اعتراض و مبارزه تحت رهبری و هدایت این آلترناتیو کنند. این نیروهای سیاسی مرفقی هستند که باید بتوانند شرایط و نیازهای جنبش را به موقع و درست درک کنند و به آن پاسخ مناسب بدهند تا بتوانند با آن ارتباط برقرار کنند و متناسب با وزن

کمی و کیفی خود از شانس بیشتری برای رقابت با آلترناتیو ارتجاعی و غلبه بر آن برخوردار شوند. در چنین شرایطی آلترناتیو منطقاً باید از دل همین اعتراضات و مبارزات بر ساخته شود.

- نگاهی که بر آن است تنها با پیش شرط موجود بودن یک آلترناتیو ملی و مردمی، می توان به آینده جنبش کنونی امیدوار بود و بدون وجود این آلترناتیو با دیده تردید به جنبش می نگرد، و فراتر از آن در جنبش جاری نوعی انقلاب مخملی را جستجو می کند، از درک شرایط مشخص جامعه کنونی و روند تحولات واقعی آن فاصله بسیار دارد. این نگاه درک نمی کند که راه مقابله با خطر اپوزیسیون ارتجاعی پروغرب، زیر سؤال بردن حقانیت جنبش دموکراتیک و انتساب عنوان انقلاب مخملی و ... به آن نیست، بلکه تنها مشارکت با برنامه، فعال، هوشمندانه و همراه با خلاقیت و نوآوری در آن و بیشترین تلاش برای همگامی و اقدام مشترک و هماهنگ با همه نیروهای ملی و دموکراتیک در جنبش است که می تواند زمینه شکل گیری آلترناتیو ملی و مردمی را فراهم کند. وجود آلترناتیو ملی و دموکراتیک، پیش نیاز مشارکت در جنبش و حمایت فعال از آن نیست بلکه محصول تعامل سازنده و مسئولانه همه شخصیت ها و نیروهای ملی و دموکراتیک در فرآیند جنبش است. به صورت خودبه خودی هم چنین اتفاقی نمی افتد. نیازمند کار برنامه ریزی شده، آگاهانه و پیگیر است.

- شکل گیری شرایط ذهنی یعنی شکل گیری آلترناتیو ملی و دموکراتیک برای هدایت جنبش، مستلزم کار با برنامه، سازمان یافته، فعال، مسئولانه، هوشمندانه و مبتنی بر اراده و شجاعانه فعالان چپ و سایر نیروهای ملی و دموکراتیک است که پتانسیل های آن موجود است اما تا کنون چشم انداز امیدبخشی در ارتباط با آن مشاهده نمی شود.

- از سوی دیگر اگر بتوان شانس نیز برای چپ جهت برآمد مجدد در فضای سیاسی کشور قائل شد، تنها با مشارکت فعال آن در جنبش و جلب اعتماد توده های وسیع خواهان تحولات دموکراتیک می تواند میسر باشد. از این رو بخشی از مدعیان چپ که به بهانه دغدغه های امنیت ملی و مداخله امپریالیستی از دفاع تمام قد از جنبش دموکراتیک جاری و مشارکت فعال و هدایت گرانه در آن امتناع می کنند و می کوشند تا رادیکالیسم آن را به عنوان خطر معرفی کنند، به هیچ وجه شانس برای جلب نظر توده های مردم به برنامه های خود ندارند و بر همین سیاق از هیچ شانس نیز برای برآمد مجدد برخوردار نخواهند بود، چه رسد به مطرح شدن به عنوان نیروی آلترناتیو که ابداً در این مورد قابل بحث نیست.

- فارغ از نتایج و دستاوردهایی مانند برچیدن گشت ارشاد و حجاب اجباری که جنبش مهسا (ژینا) امینی در کوتاه مدت ممکن است بتواند به آن دست یابد یا دست نیابد، این جنبش اساساً یک نقطه عطف در تغییر و تحولات اجتماعی و سیاسی ایران محسوب می‌شود. جامعه پس از این جنبش، با پیش از آن تفاوت جدی خواهد داشت. این جنبش پتانسیل‌هایی را به نمایش گذاشت که از یک سو یکپارچگی حاکمیت در برخورد با جنبش را به چالش گرفته است و از سوی دیگر ناتوانی آن را در سرکوب مهار جنبش مانند گذشته به رغم تمام منابع عظیمی که برای کنترل اعتراضات اجتماعی و سرکوب آن‌ها تخصیص داده است، نمایان کرد. در همین ارتباط، نوعی خودباوری و اعتماد به نفس در فعالان جنبش دموکراتیک ایجاد کرد که در گذشته سابقه نداشت. با فرض سرکوب و مهار جنبش در کوتاه مدت، اعتراضات آتی که بر اساس بدیهیات جامعه‌شناختی بسیار محتمل است، در چنین فضایی شکل خواهد گرفت و می‌توان حدس زد که با رادیکالیسم بیشتری نیز ظاهر شود.
- کلیه اقدامات انجام شده برای مهار و سرکوب جنبش و پایان دادن به آن ناموفق بوده است. بر این اساس هسته دیرپا و تصمیم‌گیر حاکمیت در شرایط بحرانی، با چالش جدی برای تصمیم‌گیری مواجه است. در این ارتباط از محتمل‌ترین گزینه‌ها در برابر آن، اقدام برای نوعی تغییرات ساختاری نمادین با رویکرد شبه بنیادریستی باشد که البته زمینه‌های آن وجود دارد اما موفقیت آن به عوامل مختلف به‌ویژه چگونگی تعیین تکلیف با ساختار قدرت موجود بستگی خواهد داشت.
- از منظر دیالکتیک عام و خاص نیز اگر طیف وسیعی از جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی را که دائماً در فاصله‌های زمانی کوتاه‌تری در جامعه ظاهر می‌شوند، عام در نظر بگیریم، جنبش مهسا یک جنبش خاص هست که ضمن اینکه بر بستر جنبش‌های پیشین و در امتداد آن‌ها رخ داده است و ویژگی‌های مشترکی با آن‌ها نیز دارد، اما ویژگی‌هایی دیگری نیز دارد که آن را از سایر جنبش‌ها متمایز و سرکوب آن را برای حاکمیت با دشواری جدی مواجه کرده و امید به تغییرات ساختاری و اجتناب‌ناپذیر در کشور را به شدت تقویت کرده است.

نتیجه

از منظر «تحلیل مشخص از وضعیت مشخص» می‌توان جنبش کنونی در ایران را به عنوان فرازی خاص از یک جنبش ملی دموکراتیک در کشوری با حاکمیت اسلام سیاسی دانست که شیوه

حکمرانی مسلط بر آن دهه‌هاست علاوه بر اجرای برنامه‌های نئولیبرالی و به فلاکت کشاندن زندگی مردم و نقض گسترده حقوق دموکراتیک مردم، ارزش‌ها و هنجارهای سنتی و ایدئولوژیک برخاسته از قرون را در زمینه سبک زندگی مردم بر جامعه به ویژه زنان تحمیل کرده است. از این منظر جنبش مهسا دارای مطالبات برابری طلبانه فمینیستی و مترقی است و آن را به مطالبات عمومی دموکراتیک، مدرن و سکولار فرارویانده است.

جنبش کنونی را می‌توان یک مورد خاص از جنبش‌های مطالباتی و اعتراضی عدالت‌خواهانه و دموکراتیک عام در ایران در سال‌های اخیر دانست که همانند آن‌ها دارای جنبه عدالت‌خواهانه و دموکراتیک و مترقی است و بر بستر تجارب موجود از سایر جنبش‌ها، شکل گرفته و اهداف و راه خود را به‌ویژه با تمرکز بر حقوق زنان دنبال می‌کند.

با تمرکز ویژه جنبش بر لغو حجاب اجباری و جمع کردن گشت ارشاد و ... در مقایسه با جنبش‌های مختلف کارگران، بازنشستگان، دانشجویان، جوانان، زنان و ... در سال‌ها و دهه‌های گذشته، جنبش کنونی از نظر کمی و کیفی، دامنه و عمق مطالبات و نیز اشکال و روش‌های کنش‌گری، سطح رادیکال‌تر و تکامل‌یافته‌تری را به نمایش گذاشته است که محصول تجارب کسب شده از سایر جنبش‌های مطالباتی و اعتراضی است.

با اینکه جنبش خودبخودی است و از سوی شخصیت یا جریان سیاسی خاصی هدایت نمی‌شود، اما سطح آگاهی عمومی شرکت‌کنندگان در آن و تعهد آن‌ها به استقلال و امنیت کشور، آن‌ها را به آن سو هدایت کرده است تا مسئولانه بر وجه مسالمت‌آمیز جنبش تأکید داشته باشند که نکته بسیار مهمی است و باید در ارزیابی جنبش و چشم‌اندازهای آن مورد توجه قرار گیرد.

از منظر توسعه انسانی نیز مطالبات این جنبش خاص در مقایسه با دستاوردهای توسعه انسانی در سایر جوامع، اساساً حداقلی بوده و بی‌شک دارای جنبه مترقی است.

از منظر حقوق بشری نیز مطالبات خاص این جنبش حتی در مقایسه با شرایط عمومی کشورهای کم‌توسعه و پیرامونی از جمله کشورهای اسلامی، حداقلی بوده و کاملاً برحق و مترقی است.

از منظر تاریخی نیز مطالبات و اعتراضات جنبش کنونی در ارتباط با لغو حجاب اجباری در برابر محدودیت‌های تحمیل شده بر زنان پس از انقلاب، کاملاً مربوط، بجا و مترقی است.

از منظر اهداف کلان انقلاب ملی و دموکراتیک معاصر جامعه ایران نیز مطالبات جنبش اخیر بخشی جدایی‌ناپذیر از مطالبات دموکراتیک، مدرن و سکولار این جنبش بوده و مترقی بوده و دقیقاً در چارچوب اهداف تدوین شده این انقلاب است.

از منظر مبارزه طبقاتی نیز تحقق اهداف دموکراتیک به صورت عام و برابری طلبی زنان از جمله مطالبه لغو حجاب اجباری، همسو با اهداف طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک بوده و واجد اهمیت بالایی است و نه تنها متری است بلکه یک الزام و وظیفه ضروری است.

گسترش جنبش در سطح کشور و در بین اقشار و طبقات گوناگون مردم و همین طور حمایت بی نظیر جهانی از جنبش کنونی نیز در کنار سایر شواهد، دلیلی بر حقانیت و متری بودن آن است. بر اساس شواهد فراوان، دستیابی به مطالبات دموکراتیک در چارچوب ساختار موجود غیرممکن به نظر می رسد. به همین دلیل است که اعتراضات و جنبش جاری اساساً به دنبال تحولات ساختاری و رادیکال است.

از منظر استقلال و امنیت ملی نیز تنها با استقرار یک حاکمیت ملی، مردمی و دموکراتیک که خود را متعهد به تأمین و حفظ حقوق بخش های مختلف مردم اعم از کارگران و زحمتکشان، زنان، جوانان، دانشجویان، اقلیت های ملی و مذهبی به ویژه در مناطق محروم و مرزی بداند، می توان امیدوار به حفظ استقلال و امنیت و تمامیت ارضی کشور و غلبه بر تهدیدات مداخله خارجی و ریسک های جدایی طلبی و تجزیه بود. شواهد حاکی از آن هستند که بزرگترین زمینه برای به مخاطره افتادن استقلال و امنیت کشور از سوی امپریالیسم و ارتجاع، محصول سیاست هایی است که هم اکنون شاهد آن در کشور هستیم.

وضعیت موجود جامعه بی تردید ناپایدار و تغییر در آن اجتناب ناپذیر است. شیوه حکمرانی مستقر، قادر به عقب نشینی و انجام برخی اصلاحات و جلب نظر توده های معترض نیست. جمع کردن و تعطیل کردن جنبش از طریق سرکوب، امکان پذیر به نظر نمی رسد. جنبش فاقد رهبری متمرکز و آلترناتیو معینی است. تلاش برای انحراف جنبش و ارائه آلترناتیوهای ارتجاعی از طریق رسانه های فارسی زبان وابسته به امپریالیسم غیرقابل انکار است. آلترناتیو ملی و متری شکل نگرفته است. با توجه به واقعیت وجودی و غیر قابل انکار جنبش و پویش ویژه آن که منتظر انسجام و اتحاد نیروهای ملی و دموکراتیک نمی ماند، تنها راه مقابله با تهدید و مخاطره آلترناتیو ارتجاعی، تلاش ارادی، آگاهانه، با برنامه، همراه با پشتکار و خستگی ناپذیر و فوری برای شکل دادن به آلترناتیو ملی و دموکراتیک و متری و هدایت و رهبری جنبش از سوی آن است. پتانسیل های اجتماعی، تاریخی و سیاسی و نظری لازم برای شکل دادن به این آلترناتیو وجود دارد اما آثار و نتایج آن هنوز مشاهده نمی شود. در هر صورت بدون شکل گیری این آلترناتیو، یکی از گزینه های آلترناتیو ارتجاعی و مداخلات امپریالیستی یا شبه بناپارسیسم از درون شیوه حکمرانی مستقر، اجتناب ناپذیر به نظر می رسد.

چشم‌اندازهای پیش رو در ارتباط با آینده جنبش کنونی متأثر از عواملی است که لازم است به صورت مجزا و مفصل مورد بررسی قرار گیرند. اما ورای همه پیچیدگی‌ها و دغدغه‌های واقعی، به طور کلی می‌توان به چشم‌اندازهای پیش رو برای جنبش امیدوار بود. در پایان به نظر می‌رسد نقل قول زیر می‌تواند به درک درست جنبش کنونی بر اساس رویکرد لنینی «تحلیل مشخص از وضعیت مشخص» کمک کند:

«اما لزوم به حساب آوردن کلیه گرایش‌ات موجود در هر شرایط مشخصی به هیچ وجه بدان معنا نیست که همه‌ی آن‌ها از وزن برابر در تصمیم‌گیری برخوردارند. در مقابل، هر وضعیتی شامل یک مشکل مرکزی است که راه حل آن، هم پاسخ سایر مسائلی را که همزمان توسط آن مطرح می‌شوند و هم کلید توسعه به پیش همه گرایش‌ات اجتماعی در آینده را تعیین می‌کند. لنین گفت: «شما باید در هر لحظه قادر به یافتن حلقه‌ای خاص در زنجیره‌ای باشید که باید با همه توان خود به منظور حفظ کل زنجیره و آمادگی پایدار برای انتقال به حلقه بعدی، به نظم و ترتیب این حلقه‌ها، شکل آن‌ها، چگونگی ارتباط آن‌ها با یکدیگر و مسیری که در رویدادهای تاریخی آن‌ها را از یکدیگر متمایز می‌کند، دست‌یافته و آن‌ها را دریابید که به سادگی و سهولت کار بر روی حلقه‌های یک زنجیره معمولی ساخته شده توسط یک آهن‌گر نیست. تنها دیالکتیک مارکسیستی از طریق تحلیل مشخص از اوضاع مشخص می‌تواند معین کند که کدام فکت در یک لحظه معین از زندگی اجتماعی از این اهمیت برخوردار می‌شود. مایه اصلی و ترجیح‌بند آن، درک انقلابی از جامعه به مثابه یک کلیت دائماً در حال توسعه است. زیرا تنها این رابطه با کلیت است که این حلقه محوری را از این اهمیت برخوردار می‌کند: این حلقه کلیدی باید به چنگ آورده شود چرا که تنها از همین طریق است که خود این کلیت می‌تواند درک شود.»^۳

و آیا این حلقه کلیدی در انقلاب ملی و دموکراتیک معاصر جامعه ایران، ممکن است چیزی جز تعیین تکلیف با شیوه حکمرانی مستقر برای تأمین مطالبات دموکراتیک و عدالت‌خواهانه توده‌های وسیع مردم به صورت عام و مطالبات برابری طلبانه و ضد تبعیض جنسیتی زنان جامعه ما از جمله لغو حجاب اجباری و ... به صورت خاص باشد که امروز باید بر آن تمرکز کرد تا شرایط انتقال به حلقه بعدی فراهم آید؟!

^۱ نیک‌آیین، امیر، ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، ۱۳۵۸، انتشارات حزب توده ایران، صفحات ۲۴۱-۲۴۲

^۲ پیشین، صفحه ۲۳۶

^۳ لوکاچ، جرج، رآل پالیتیک انقلابی لنین و پاسخ به پسامارکسیسم، ترجمه: امید، مسعود (۱۳۹۷)، ص ۳۸-۳۹، نشر گل آذین

درباره تظاهرات اخیر در ایران

فرشید واحدیان

مرگ دلخراش دختری جوان در زمانی که در بازداشت نیروهای انتظامی گشت ارشاد به سر می‌برد، موجب انفجار خشمی عظیم در میان مردم سرتاسر ایران شد؛ خشمی فروخورده، انباشته و برخاسته از اعمال سال‌ها سیاست‌های سرکوب مدنی، سلطه سیاست‌های نئولیبرالی بر بخش‌های بسیار بزرگی از نظام تصمیم‌گیری اقتصادی، و تبعات تحریم‌های کمرشکن امپریالیسم.

این اعتراضات به دلیل مخالفت مراجع قانونی با هرگونه تظاهرات و گردهمایی‌های قانونی مصرحه در قانون اساسی جمهوری اسلامی، شکل تظاهرات خودبه‌خودی و با حداقل سازمان‌دهی در خیابان‌ها و اماکن عمومی شهرهای بزرگ به خود گرفت. در ابتدا شعارهای عمده این تظاهرات که با حضور بسیار پررنگ دختران و زنان عمدتاً از طبقات متوسط صورت می‌گرفت، نفی حجاب اجباری و برچیده شدن گشت ارشاد بود؛ شعارهایی بسیار منطقی در واکنش به سال‌ها اعمال قانون ظالمانه حجاب اجباری و عوامل اجرای آن، یعنی «گشت ارشاد» و «ستاد امر به معروف نهی از منکر».

عدم اتخاذ عکس‌العملی مناسب و به‌موقع از سوی دولت و مسئولین در قبال این اعتراضات به‌حق موجب شد که تظاهرات به‌تدریج شکل خشونت‌آمیزتری به خود گرفته و محتوای شعارها نیز به سمت نفی حکومت جمهوری اسلامی و تقاضای سرنگونی آن میل نماید. درگیری میان مردم و نیروی انتظامی حادث شده و به کشته و مجروح شدن تعداد زیادی از انسان‌ها منجر شده است.

گُرد بودن این دختر معصوم عاملی بود که تظاهرات و درگیری‌ها در مناطق گُردنشین و به‌خصوص در استان‌های مرزی شمال غربی، اشکال حادث‌تری به خود بگیرد. موقعیت بد اقتصادی مردم این مناطق و بی‌توجهی دیرینه به وضعیت اقتصادی-اجتماعی آنها، همیشه عاملی بوده که نارضایتی از دولت و حاکمیت در این مناطق اشکال حادث‌تری نسبت به بقیه مناطق ایران به خود بگیرد. عناصر وابسته به سازمان‌های جاسوسی غرب و اسرائیل با حضور گسترده خود در مجاورت این مناطق در آن سوی مرز، یعنی اقلیم کردستان، سعی در سوءاستفاده از این موقعیت دارند.

استان‌های مرزی جنوب شرقی کشور یعنی سیستان بلوچستان نیز به دلیل مجاورت با مناطق ناآرام بلوچستان پاکستان و وجود جنبش‌های جدایی‌طلب بلوچ که توسط امپریالیسم و عوامل جاسوسی غرب، برخی کشورهای عرب و حتی پاکستان تقویت می‌شوند، از جهات مختلف، موقعیتی را مشابه استان‌های شمال غربی کشور به وجود آورده است. درگیری در نماز جمعه زاهدان در هشتم مهرماه، حمله مسلحانه هم زمان به مراکز انتظامی شهر، توزیع اسلحه در میان افراد و آتش زدن مراکز

تجاری در مرکز شهر از نشانه‌های دخالت عوامل بیگانه در تشدید این ناآرامی‌ها در کشور است. حضور پررنگ اسرائیل در جمهوری آذربایجان و تحرکات این کشور در اقدام به تغییر موقعیت ژئوپولیتیکی منطقه بحرانی دیگری را در شمال کشور، به وجود آورده است.

این تظاهرات در زمانی صورت می‌گیرد که در صحنه بین‌المللی شاهد حدت فزاینده درگیری میان امپریالیسم غرب به سرکردگی ایالات متحده با جبهه ضد امپریالیستی هستیم که روزبه‌روز قدرت و استحکام بیشتری به خود می‌گیرد. نیروهای روسی مواضع خود را در اوکراین مستحکم‌تر کرده و با انجام همه‌پرسی در مناطق شرق اوکراین و تأیید آن توسط مراجع مقننه و اجرایی روسیه، الحاق شمار بیشتری از مردم روس تبار این سرزمین‌ها به روسیه، مراحل قانونی خود را طی کرده است. حملات بسیار دقیق و پیچیده انفجار خطوط لوله زیردریایی نورد استریم، برای خرابکاری و ایجاد وقفه در صادرات گاز روسیه به اروپا، و اخیراً استقرار ارتش ۱۰۱ آمریکا در رومانی به منظور درگیری احتمالی با روسیه، همگی نشانه‌هایی از حاد شدن این رویارویی‌هاست.

تشدید تنش در منطقه آسیای جنوب شرقی برای محاصره چین و کره شمالی از طریق ایجاد اتحادیه‌های نظامی میان ژاپن، کره جنوبی و عناصر مرتجع دیگر در منطقه، کوشش امپریالیسم برای گشودن جبهه دوم در منطقه حساس دیگری از جهان توسط امپریالیسم را نشان می‌دهد.

با شدت گرفتن گرایش به شرق در جمهوری اسلامی ایران، طبیعی است که امپریالیسم غرب تمام کوشش خود را در جلوگیری از اتحاد میان ایران و جبهه جدید مبارزه با سلطه بالامنازع امپریالیسم به کار گیرد. طبیعی است که در این راستا نقشه تغییر رژیم در ایران در این دوران الویت بیشتری پیدا می‌کند. با توجه به موقعیت ژئوپولیتیک و قدرت نظامی ایران، اتاق‌های فکر در ایالات متحده همیشه برای تغییر رژیم ایران، الگوی انقلابات مخملی سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۹۰ را توصیه می‌کنند که در بسیاری از کشورهای اروپای شرقی با موفقیت اجرا شد.

در بحبوحه مذاکرات با کشورهای غربی برای رسیدن به توافقی جدید بر سر برجام، امضای توافق شانگهای و حضور رئیس‌جمهور در مجمع عمومی سازمان ملل، شدت گرفتن این تظاهرات در تضعیف موقعیت بین‌المللی ایران شدیداً مؤثر است. کافی است که حجم پوشش تبلیغاتی رسانه‌های غربی از اعتراضات عمومی برای مرگ دختر جوان در ایران را با میزان خبررسانی در مورد مرگ فجیع ده‌ها دختر نوجوان هزاره در کابل به دست تروریست‌های انتحاری مقایسه کنیم. حملات بعضی از عناصر گروه‌های برانداز به دفتر نمایندگی جمهوری اسلامی به‌خصوص در کشورهای اروپایی و کمپین اخراج دیپلمات‌های ایرانی از این کشورها نمونه‌هایی از کوشش برای گرفتن امتیاز بیشتر از ایران در مذاکرات با غرب است. همچنین، محتمل است که با انسداد کانال مذاکره و

دیپلماسی، هدف دیگر کمپین اخراج دیپلمات‌های ایرانی از این کشورها برجسته کردن گزینه تهاجم نظامی باشد.

در ادامهٔ تظاهرات و نبود برخوردی منطقی و عادلانه از سوی دولت با خواسته‌های به حق مردم، مضمون شعارها از خواست لغو قوانین حجاب اجباری و انحلال نهادهایی چون گشت ارشاد، به سرعت به شعارهای سرنگونی و براندازی تبدیل شد. تبلیغات آن سوی مرزها با همکاری دانسته و یا ندانسته بخشی از حاکمیت دائماً می‌کوشد که جنبش اعتراضی را به خشونت بکشانند. تلاش زیادی می‌شود که جوانان را به قتل و درگیری در خیابان‌ها، استفاده از ادبیات رکیک و فحاشی به جای شعارهای مطالبه‌گرایانه تشویق نمایند. رواج بیشتر این تاکتیک‌ها نه تنها جنبش را از پیروزی نسبی اولیه‌ای که به دست آورده، محروم می‌سازد، بلکه توجیهی برای سرکوب هرچه بیشتر تظاهرات به دست عناصر تندروی داخل حاکمیت می‌دهد.

به نظر می‌رسد در واکنش به این تظاهرات، با دونوع برخورد متفاوت از سوی حاکمیت روبرو هستیم:

- بخشی از مسئولین بالای مملکت و مقاماتی از سه قوه در طیف عملگرایی قرار گرفته و ضمن بیان برخی سخنان هشدارآمیز، عمدتاً با لحنی مسالمت‌جویانه به نحوی از لزوم تغییرات در پاره‌ای از سیاست‌ها و تحول در نحوهٔ اجرای آن در کنار استقبال از «اعتراض‌های اصلاح خواهانه» سخن می‌گویند.

- در مقابل، طیفی از عناصر حکومتی، از جمله برخی از نمایندگان مجلس از عموم مردم معترض با لحنی زشت و سخیف سخن گفته و خواهان قلع و قمع آنها، تشدید فزایندهٔ قید و بندها و محدودیت‌های سیاسی، اجتماعی فرهنگی بیشتر شده‌اند.

طیف عملگرا خواهان ایجاد تعدیل‌هایی است، اما طیف متمایل به بنیادگرایی، راه حل را در سخت‌گیری بیشتر و استفاده از اهرم‌های ترور و سرکوب می‌بیند.

تعلیق نظام تصمیم‌گیری در یک سال گذشته تا اندازه‌ای نتیجهٔ همین انشقاق است. مشابه همین تعلیق را در انتخاب میان ادامهٔ سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال و نسخه‌های بانک جهانی، از یک سو، و سیاست اقتصادی عدالت‌خواهانه و مردمی، از سوی دیگر، شاهدیم. ناآرامی‌های جاری فرصتی برای ادامهٔ این تعلیق باقی نمی‌گذارد. به علاوه، ادامهٔ این تعلیق فشار بر روی دولت ایران برای تسلیم در مقابل غرب را به مراتب بیشتر خواهد کرد. نحوهٔ جوابگویی نظام تصمیم‌گیری کشور به این چالش عظیم سیاسی- اقتصادی سرنوشت آیندهٔ جمهوری اسلامی را رقم خواهد زد.

جنبش «مهسا دختر ایران»

سیامک طاهری

نگاه کن که ز هر بیشه در قفس شیرست
بلوچ و کرد و لر و ترک و گیله مرد اینجاست

مرگ مهسا بغض فروخته‌ای را ترکاند. بغضی که سالیانی در گلو فرو خفته بود و گه‌گاه به اشکال گوناگون فریاد می‌شد، اما توجه دولت‌مردان را یا جلب نمی‌کرد و یا با نگاه شماتت‌بار و غضبناک آنان مواجه می‌شد. آنچه که این روزها در خیابان‌ها و دانشگاه‌ها و مدارس شاهد آنیم، شرایط جدیدی را در عرصه سیاسی و اجتماعی کشور در برابر دیدگان همگان قرار می‌دهد. گستردگی و جسارت باور نکردنی نسلی خشمگین، بی‌مهابا و غیر قابل کنترل. پدیده‌ای که فقط می‌توان آن را آتش‌فشان خشم نامید. در عین حال، هوشیاری و تجربه‌اندوزی قابل تعمق!

دوری جستن آگاهانه این جوانان - با وجود خشم متراکشان - از سلطنت و شعارهای مربوط به این دارودسته، نشان از رشد عقلایی آنان دارد. هرچند که از منظر آسیب‌شناسی می‌توان پاره‌ای انتقادات را به برخی از حرکات فردی روا داشت، ولی این موضوع بحث ما نیست. برخلاف پاره‌ای دلقکان خارج‌نشین که می‌کوشند با برهنگی و ادا و اطوارهای ابلهانه جلب نظر کنند، و یا پاره‌ای از حرکات غیر قابل قبول در یکی - دو استان مرزی کشور، که گروه‌های معینی کوشیدند از آن‌ها بهره‌برداری کنند، آنان در کلیت خود هرگز به دام این گونه تحریکات نیفتادند.

انبوه جوانان معترض، نه در دام سلطنت افتادند و نه در دام تجزیه‌طلبی. با توجه به جوانی اکثریت مطلق معترضین، لازم بود که این هشیاری از سوی مسئولان کشور مورد تقدیر قرار گیرد، ولی متأسفانه نه تنها چنین نشد، بلکه با بزرگنمایی پاره‌ای حرکات فردی افراطی و البته نادرست، کوشیده شد تا کل اعتراضات نادیده گرفته شود و خواست‌های برحق معترضین زیر سؤال برده شود. واقعیت موجود حکایت از آن دارد که کشور دو پاره شده است و مسئولان باید با حیرت شاهد باشند که در طرف اقلیت قرار گرفته‌اند. تظاهرات سازمان‌یافته با امکانات رایگان رفت و برگشت، و تعداد کم شرکت‌کنندگان در میدان انقلاب تهران و میدان تجریش تا چیدر و پاره‌ای از شهرهای کشور، شاهد این مدعاست.

هرچند که بسیاری از مقامات کشور تأکید کرده‌اند که مسئله بر سر حجاب نیست، اما متأسفانه تاکنون هیچگونه اقدام عملی همچون انحلال گشت ارشاد و یا لغو قانون حجاب اجباری و یا تشکیل کمیته بی‌طرف حقیقت‌یاب، صورت نگرفته است.

اگر در میان بخشی از کسانی که در طرف حکومت ایستاده‌اند، حجتیه‌ای‌ها و قشریون و طرفداران اسلام آمریکایی و ... غیره قرار دارند، بعید نیست که در این سو نیز عناصر ناسالمی وجود داشته باشد. درست به همین دلیل است که می‌گوییم هشیاری این جوانان در کنترل اوضاع قابل تقدیر است.

حتی اگر آمارهای ارائه شده از سوی مقامات امنیتی در باره شمار تجزیه‌طلبان، سلطنت‌طلبان و ... در بین دستگیرشدگان را ملاک قرار دهیم، بازهم روشن می‌شود که شمار آنان در مقابل خیل جوانان خشمگین - اعم از دانشجوی، دانش آموز، بیکار و ... ناچیز است. واقعیت این است که این تحرکات به‌طور خودجوش و بی‌سر شکل گرفته است. درست به همین جهت است که باید با معیار هشیاری‌اش شناخته و مورد قضاوت قرار گیرد و نه با ضعف‌ها و کاستی‌هایش. حضور احتمالی و فرضی یک فرد که پرچم را آتش زده و یا خطای دیگری را مرتکب شده است، میزان درستی برای قضاوت این جوانان نیست.

در حالی که یک سوی این درگیری از همه گونه امکانات برخوردار است، طرف دیگر با دستان خالی به میدان آمده است. متأسفانه تاکنون گروه قابل توجهی کشته و یا مجروح شده‌اند. هرچند که برخی مسئولان می‌گویند که حق اعتراض را به رسمیت می‌شناسند، اما تاکنون هیچ اقدام عملی برای ایجاد امکان چنین اقدامی صورت نگرفته است. حتی اعتراضات مسالمت‌آمیز معلمان و کارگران نیز بارها با خشونت و بگیروبیند همراه بوده است.

انعطاف‌ناپذیر بودن حکومت، عامل اصلی پیدایش وضع فعلی است. نمی‌توان و نباید از این خطای عمده چشم پوشید. روزانه، جوانان و حتی نوجوانان ما به خاک و خون می‌افتند. باید هرچه زودتر چاره‌ای اندیشید. مسئولان مربوطه باید بفهمند که با روش‌های سرکوب‌گرانه، توان غلبه بر جنبش را ندارند و ناچارند در مقابل خواست‌های برحق مردم، عقب‌نشینی کنند. حاکمیتی که در مقابل مردم قرار گیرد، ناچار به کرنش در برابر بیگانه خواهد شد.

باید متوقف شود!

سوء استفاده از فجایع انسانی برای دامن زدن به «انقلاب مخملی» در ایران

شورای صلح ایالات متحده / دوم اکتبر ۲۰۲۲

شورای صلح ایالات متحده تشکیلاتی است از نژادهای مختلف، حامی طبقه کارگر، و ضد امپریالیست که متعهد به حفظ صلح، عدالت اقتصادی و اجتماعی، و همبستگی انترناسیونالیستی با همه مردم جهان است. این شورا در ۱۹۷۹ در شهرهای عمده آمریکا تاسیس شده و در شورای جهانی صلح عضویت دارد. شورای جهانی صلح بزرگترین سازمان مبارز در راه صلح و سمنی عضو سازمان ملل متحد است.

شورای صلح ایالات متحده به عنوان رکن مهم رسالت خود، معتقد است که تحقق صلح، چه در سطح ملی و چه در عرصه بین‌المللی بدون تحقق عدالت ناممکن است. شورا بر ارتباط جدایی ناپذیر مبارزه در راه صلح با مبارزه در راه تامین حقوق و نیازمندی‌های مردم زحمتکش تاکید داشته و بر این باور است که توجه به مسایل اقتصادی، محیط زیست، و مسایل اجتماعی سیاسی، نقشی حیاتی در تحقق امر صلح دارد.

در ارتباط با وقایع اخیر در ایران، این شورا اعلامیه زیر را صادر نموده است:

شورای صلح ایالات متحده به شدت نگران رویدادهای جاری در ایران و واکنش‌های بین‌المللی به آن است. پیش از هر چیز، شورای صلح ایالات متحده به صراحت حوادث منجر به مرگ مهسا امینی را که به دلیل نداشتن حجاب [مناسب] در بازداشت «پلیس اخلاق [ارشاد]» بوده، محکوم می‌کند. شورای صلح ایالات متحده از حق زنان در ایران و سراسر جهان برای تصمیم‌گیری در مورد بدن و زندگی خود، از جمله انتخاب پوشش، حمایت می‌کند. هیچ سازمان دولتی حق مداخله در چنین تصمیماتی را نداشته و هیچ زنی نباید به دلیل استفاده از این حقوق خود، دستگیر، بازجویی یا مورد آزار و اذیت قرار گیرد.

در عین حال، شورای صلح ایالات متحده از نحوه بهره برداری ایالات متحده و متحدانش از این واقعه دلخراش، و در جهت اهداف شرورانه، بسیار نگران است. اهدافی که هیچ ارتباطی به نگرانی صادقانه برای حقوق زنان ندارد. رسانه‌های غربی - صدای آمریکا، بی‌بی‌سی، دویچه وله، رادیو فرانسه بین‌المللی و بسیاری دیگر از رسانه‌های امپریالیستی در سراسر جهان - از این فاجعه انسانی سوء استفاده کرده و یک کمپین هماهنگ جهانی را، با هدف بی‌اعتبار کردن حکومت ایران و توجیه تغییر رژیم اجباری در آن کشور، آغاز کرده‌اند.

همزمانی کل این فاجعه و کمپین رسانه‌ای جهانی علیه ایران، با امضای توافق‌نامه شانگهای توسط ایران و نیز سخنرانی رئیس‌جمهور ایران در مجمع عمومی سازمان ملل، بسیار تأمل برانگیز است. با توجه به این موارد، برای شورای صلح ایالات متحده، روشن است که حکومت آمریکا و سایر نیروهای غربی، مشابه با عملکرد آمریکا در زمان براندازی نخست وزیر منتخب ایران در ۱۹۵۳، در حال بهره برداری از این تراژدی برای اعمال فشار در جهت تغییر قهرآمیز رژیم در ایران هستند.

در واقع، نگرانی بی‌سابقه‌ای که در حال حاضر در ایالات متحده در مورد مسائل حقوق زنان در ایران ابراز می‌شود، درست پس از تصمیم دیوان عالی کشور در موضوع پرونده دابز، که دهه‌ها سال سابقه حق انتخاب زنان برای خاتمه بارداری را لغو کرد، بسیار به‌دور از صداقت به نظر می‌رسد. حق خاتمه بارداری، یکی دیگر از تصمیمات کلیدی است که فقط زنان باید در مورد آن تصمیم بگیرند چرا که موردی است مربوط به بدن و زندگی خود آنها. علاوه بر آن، این واقعیت که سالانه نزدیک به ۱۰۰۰ نفر توسط پلیس در ایالات متحده کشته می‌شوند و اینکه بین ۴۰ تا ۵۰ نفر از آنها زن هستند، اعتراض نامتناسب به سرنوشت غم‌انگیز یک زن ایرانی در بازداشت پلیس را، بسیار مزورانه می‌نماید. مردم آمریکا باید این واقعیت مهم و غیرقابل انکار را نظر داشته باشند که تحریم‌های اقتصادی یکجانبه و غیرقانونی آمریکا علیه ایران از جمله به دلیل تحریم واردات داروهای حیاتی، بسیار بیشتر از اقدامات نیروهای امنیتی موجب مرگ دختران و زنان ایران می‌شود. در واقع، برخی از مقامات ایالات متحده قبلاً به صراحت اعلام کرده‌اند که هدف از این تحریم‌ها آسیب رساندن به مردم ایران است. رودلف جولیانی اخیراً اظهار داشت که تکدی ایرانیان برای غذا و فروش اعضای بدن خود برای زنده ماندن، نشانه‌هایی است از اینکه تحریم‌ها کارگر افتاده‌اند. و این در حالی است که به سختی زمزمه اعتراضی علیه این تحریم‌های جنایتکارانه ضد بشری در غرب شنیده می‌شود.

در واقع، این تحریم‌ها که مسبب بسیاری از رنج‌ها و خشم مردم ایران است، به عنوان زمینه‌ای برای بروز اعتراضات مختلف عمل می‌کند، و درست در راستای سیاست پیشنهادی موسسه بروکینز در سال ۲۰۰۹، عمداً با هدف بی‌ثبات کردن جامعه ایران از طریق برانگیختن یک «انقلاب مخملی» صورت می‌گیرد. در مقاله تحلیلی این موسسه چنین می‌خوانیم:

«بدیهی‌ترین و مقبول‌ترین روش برای نابودی آن [دولت ایران]، کمک به ایجاد یک انقلاب مردمی مشابه «انقلاب‌های مخملی» است که از سال ۱۹۸۹ موجب سرنگونی بسیاری از دولت‌های کمونیستی در اروپای شرقی شد. برای بسیاری از طرفداران تغییر رژیم، بدیهی به نظر می‌رسد که ایالات متحده باید مردم ایران را تشویق کند تا به نام خود قدرت را در دست بگیرند و این مشروع‌ترین روش تغییر رژیم خواهد بود...»^۱

شورای صلح ایالات متحده تحریم‌های آمریکا علیه ایران و تمام تلاش‌های ایالات متحده برای ایجاد تغییر رژیم در ایران را با قاطعیت تمام محکوم می‌کند. این بر مردم ایران -چه زن و چه مرد- است که در مورد ماهیت حکومت و سرنوشت کشور خود تصمیم بگیرند. ایالات متحده حق ندارد از طریق اعمال زور در چنین تصمیماتی دخالت کند. خواه این اعمال زور در قالب تحریم، عملیات مخفی، جنگ روانی باشد و یا به صورت حمایت از نیروهای مخالف تحت حمایت سازمان سیا انجام گیرد.

^۱ کنت ام. پولاک و همکاران: «ایران از کدام طریق؟ گزینه‌هایی برای استراتژی جدید آمریکا در قبال ایران»، مقاله تحلیلی، شماره ۲۰، مؤسسه بروکینگز، ژوئن ۲۰۰۹، ص ۱۰۳

تاریخ



غوغای امتیاز نفت شمال:

غائله‌ای برای پنهان نگهداشتن امپریالیسم

علی پورصفر (کامران)

مناسبات اقتصادی روسیه و ایران به‌ویژه با عهدنامه ترکمان‌چای با آن گونه از سلطه‌طلبی‌های روسیه همراه شد که به علت قدرت فائقه روسیه نسبت به ایران همواره ضامن منافع سیاسی و اقتصادی فراوان استعماری و سپس امپریالیستی روسیه و سپس انگلیس در ایران بود. این مناسبات یک‌سویه و ظالمانه از نیمه دوم قرن ۱۹ سرعتی دوچندان گرفت و در بسیاری از حوزه‌های اقتصادی وارد شد و به تقریب نزدیک به نیمی از استعدادهای اقتصادی نوین میهن ما را در اختیار روسیه قرار داد. این مناسبات تا جنگ جهانی اول به سطحی رسید که مناسبات هیچ کشور دیگری با آن قابل قیاس نبود. همین واقعیت سنگین موجب شده بود که دولت و امپریالسم روسیه تلقی روشنی از موقعیت خود در ایران داشته باشد و از قدرت فائقه خود در ایران با صدای بلند سخن بگوید. در نوامبر سال ۱۸۸۸، روزنامه روسی نوی‌ورمیا (عصر جدید) چاپ پترزبورگ، در مقاله‌ای نوشت: کار ما با ایرانی‌ها از ترتیب و قاعده ممکن نیست خارج شود... انجام این کارها برای سلطان مقتدری مثل روس، سهل و آسان است... ما در مملکتی که حق تحکم داریم، خواهش نخواهیم کرد (تیموری، ص ۳۱۴).

یکی از امتیازات بزرگ روسیه که البته عملی نشد، انحصار کشف و استخراج نفت در نیمه شمالی ایران بود که در چهار دوره به دولت و اتباع روسیه داده شد.

۱. امتیاز کشف و استخراج معادن قراچه‌داغ آذربایجان به استثنای طلا و نقره، جمادی الاول سال ۱۳۱۶ هـ / سپتامبر ۱۸۹۸.

۲. امتیاز تأسیس راه‌آهن جلفا به تبریز و خطوط فرعی آن با امتیاز کشف و استخراج معادن نفت و ذغال سنگ در شعاع ۶۰ ورستی (هر ورست کمی بیشتر یک کیلومتر) در دو طرف خط آهن به بانک استقراضی روسیه، صفر ۱۳۳۱ هـ / فوریه ۱۹۱۳.

۳. امتیاز محمولی خان سپهسالار اعظم برای کشف و استخراج نفت در محال ثلاثه تنکابن و کجور و کلارستاق (۱۳۱۳ هـ) و انتقال آن به آکایی خوشتاریا نماینده سازانوف وزیر خارجه روسیه در پنجم ربیع‌الثانی ۱۳۳۴ هـ / ۲۷ ژانویه ۱۹۱۶.

۴. امتیاز ۷۰ ساله آکاکی خوشتاریا برای استخراج نفت در گیلان و مازندران و استرآباد، ربیع‌الثانی ۱۳۳۴ ه‍.ق / فوریه ۱۹۱۶ (نک: لیتن، ص ۱۰۹ و ۱۱۲ - ۱۱۴، فاتح، ص ۳۲۶ - ۳۳۰).

وقوع انقلاب اکتبر و اعلامیه‌های رسمی دولت روسیه سوسیالیستی درباره الغای کلیه امتیازات دولت روسیه و اتباع آن در ایران، شالوده امپریالیسم روسیه را در ایران منهدم کرد و یکی از مهیب‌ترین خطرات را از وجود ملت و مملکت ایران دور نمود.

دولت ایران پس از چهار سال تعلل و مخالفت با دولت بلشویک که خواسته سفارت انگلیس بود و تنها پس از خاتمه جنگ داخلی و خروج و وثوق‌الدوله از قدرت و الزامات اجتماعی به‌ویژه موافقت گسترده افکار عمومی ایرانیان وطن‌دوست و استقلال‌طلب با دولت جدید بلشویک، در تابستان ۱۲۹۹ علیقلی خان مشاورالممالک انصاری را به سفارت در مسکو فرستاد و او مذاکرات را آغاز کرد و آن را به عهدنامه مودت ایران و روسیه ۱۹۲۱ رسانید و دولت ایران نیز با وجود انواع مانع‌تراشی‌های سفارت انگلیس با آن موافقت کرد. این عهدنامه به اقرار عبدالله مستوفی سراسر گذشت از طرف روس‌ها بود (ص ۱۷۶۵) و به همین سبب آیت‌الله پسندیده درباره آن نوشت: ... مردم از قرارداد ۱۹۱۹ متنفّر، و از قرارداد دوستی ایران و شوروی خشنود بودند (ص ۱۴۹) و مرحوم مصدق گفت: ... دولت شوروی... آنچه لازم بود و آنچه می‌توانست با ایران مساعدت کرد. شوروی از بانک استقراضی و از مطالباتی که از ملت ایران داشت، و از حق کاپیتولاسیون صرف‌نظر کرد... ما مرهون دولت شوروی هستیم که اول دولتی بود که از حق کاپیتولاسیون، از مطالباتی که داشت، از امتیازاتی که افراد دولت شوروی در ایران داشتند، صرف‌نظر کردند... حقیقتاً آنچه را دولت روسیه تزاری کرده بود، اتحاد جماهیر شوروی جبران کرد (نطق‌ها... ج ۱، دفتر دوم، ص ۲۷ - ۲۸).

طرفه اینکه حتی سید ضیاء‌الدین طباطبائی نیز باور داشت: الغای قرارداد تقسیم ایران بین روس و انگلیس، و چشم‌پوشی از همه مزایا و مطالبات مالی دولت تزاری در ایران، و الغای کاپیتولاسیون... در حکم باز شدن دریچه‌ای به سوی آزادی و نجات ملت ایران بود (سید ضیاء عامل کودتا، ص ۳۵).

طبق فصول ۹ و ۱۰ و ۱۲ این عهدنامه تمامی تأسیسات و اموال و املاک و سرمایه‌ها و امتیازات اجرا شده و اجرا نشده و مطالبات دولت سابق روسیه و اتباع آن به ایران اهداء شد و دولت ایران هم طبق فصل ۱۳ این قرارداد متعهد شد که هیچیک از امتیازات لغو شده و تأسیسات دریافتی از شوروی را به هیچ دولت ثالثی و یا اتباع دولت‌های دیگر واگذار نکند و همه آنچه را که دریافت کرده فقط در راه رفاه ملت ایران به کار گیرد.

رشوه برای اعطای امتیاز نفت شمال به شرکت‌های آمریکایی

پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و در صدارت احمد قوام السلطنه، که با توصیه سفارت انگلیس به این مقام رسیده بود، زمزمه‌هایی برای الغای ممنوعیت واگذاری امتیازات سابق روسیه به کشورهای دیگر و به‌ویژه امتیاز نفت شمال به شرکت‌های آمریکایی شروع شد و در ۳۰ آبان ۱۳۰۰ اکثریت نمایندگان مجلس چهارم، که حقیقتاً مصداق و معنی مستزاد مشهور میرزاده عشقی بودند، قانون اعطای امتیاز نفت شمال به کمپانی آمریکایی استاندارد اوایل را تصویب کردند و همین مصوبه در ۲۵ خرداد سال بعد و در آغاز دور دوم صدارت قوام با تغییرات مختصری و تأکید بر واگذاری امتیاز فقط به کمپانی استاندارد اوایل بار دیگر مورد تأیید مجلس چهارم قرار گرفت.

نخستین و پایدارترین مخالف واگذاری امتیاز نفت شمال به آمریکایی‌ها، شاهزاده آزادی‌خواه و عدالت‌طلب، سلیمان میرزا اسکندری بود که به قول کسروی (زندگانی من، ص ۱۵۱) از آغاز با برنامه قوام‌السلطنه برای واگذاری امتیاز نفت شمال به آمریکایی‌ها مخالف بود. از سوی دیگر قوام‌السلطنه نیز که منافع کلانی کسب کرده بود، برای پیشبرد برنامه ضد ملی خود، محرک مخالفان سلیمان میرزا شد و آنان نیز جمعیتی فراهم آوردند و چند روزی در مسجد شاه تحصن کرده و خواستار اخراج سلیمان میرزا از مجلس شدند، اما حمایت‌های مرحوم سید حسن مدرس و نشریات آبرومندی نظیر طوفان و اقتصاد و ایران آزاد و قرن بیستم از سلیمان میرزا این تمهیدات و فتنه‌گری‌ها را خنثی کرد (عین السلطنه سالور، ص ۶۵۲۰-۶۵۲۶ و ۶۵۳۱ و ۶۶۸۷ و ۶۶۸۸ و ۶۷۲۱). سلیمان میرزا در این مبارزات، قوام‌السلطنه را متهم به دریافت ۱۵۰ هزار دلار رشوه از کمپانی سینکлер کرد، اما قوام دریافت چنین رشوه‌ای را انکار کرد و آن را به آرتور میلسپو و حق‌العمل کاری او از بانک‌های آمریکایی نسبت داد (عین السلطنه سالور، ص ۶۵۴۳-۶۵۴۵) اما کثرت مدارک چنان بود که ناگزیر در یکی از همین جلسات اعتراف کرد که کمپانی سینکлер مبلغ یکصد هزار تومان به عنوان حق کمیسیون به او پرداخت کرده و هم‌اینک برای ابراز حسن نیت خود، آن را به مجلس شورای ملی تقدیم می‌کند (بهار، ج ۱، ص ۲۱۹). رشوه‌پردازی‌های کمپانی سینکлер آشکارتر از آن بود که انکار شود و به همین سبب سفیر انگلیس در تهران، که به نوبه خود و برای مصالح کمپانی بی‌پی مخالف واگذاری امتیاز نفت شمال به آمریکا بود، به همتای آمریکایی خود گفته بود که بسیار تأسف‌آور است اگر کمپانی سینکлер با پرداخت رشوه به امتیاز نفت شمال دست یابد و از سفیر آمریکا خواست که مشترکاً با پرداخت هر رشوه‌ای برای کسب امتیاز نفت شمال مبارزه نمایند (شوکت، ص ۱۲۹-۱۳۰). رشوه‌پردازی‌های کمپانی سینکлер، دامنه درازی داشت و تحقیق و تفحص درباره آن به مجلس سنای آمریکا کشیده شد و در مارس ۱۹۲۴ / فروردین ۱۳۰۳ آشکار شد که این شرکت

برای توسعه حوزه منافع خود، رشوه‌های کلانی به رئیس‌جمهور و برخی وزرای دولت او داده است (عین‌السلطنه سالور، ص ۶۶۶۸).

مجموعه تحولات و مقدورات مانع از اعطای امتیاز نفت شمال به انحصارات آمریکائی شد و خوشبختانه این ثروت ملی از تصرفات ویرانگر امپریالیسم مصون مانده و برای نسل‌های آینده مردم ایران حفظ گردید.

اندک زمانی پس از پایان کنفرانس تهران (۶ - ۹ آذر ۱۳۲۲) و در کابینه علی سهیلی، نماینده کمپانی نفتی شل مخفیانه به تهران آمد و مذاکرات موفقیت‌آمیزی برای دریافت امتیاز نفت منطقه جنوب شرقی ایران انجام داد و پس از او نیز نمایندگانی از شرکت‌های سینکлер و استاندارد واکيوم نیز به همین گونه و برای همین مقصود به تهران آمدند.

دولت ساعد مراغه‌ای نیز، که در فروردین ۱۳۲۳ جانشین سهیلی شده بود، این مذاکرات مخفیانه را ادامه داد و بدون اطلاع مجلس و مطبوعات، دو متخصص آمریکائی به نام‌های آ. کورتیس و هربرت هوور جونور، پسر رئیس‌جمهوری سابق آمریکا را استخدام کرد تا به ظاهر مطالعاتی درباره یافتن منابع تأمین آب شهر تهران و در واقع برای شناسائی معادن نفت در شمال ایران انجام دهند.

چرایی تقاضای اتحاد شوروی برای امتیاز نفت شمال

این عملیات مخفیانه دولتی، که مأمورانش بنا به گفته دکتر کشاورز از فرط سهل‌انگاری، حتی مراسلات دولتی را در زیر دست و پا رها می‌کردند، نمی‌توانسته مخفی بماند و به‌زودی همگان از آن آگاه می‌شدند چنانکه توجه مأموران دولت شوروی و ارتش سرخ را نیز جلب کرد. دولت شوروی که مصالح سوق‌الجیشی‌اش پیچیده‌تر و سنگین‌تر از گذشته شده بود، برای دور نگهداشتن امپریالیسم از مرزهای جنوبی قفقاز که در آن زمان مهم‌ترین منابع نفتی شوروی محسوب می‌شد، این بار سطح مخالفت با واگذاری امتیاز نفت شمال به کشورهای ثالث را در قیاس با مخالفت سال‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ بالاتر گرفت و خود خواهان امتیاز نفت شمال ایران شد تا عملیات و اقدامات امپریالیسم برای تصاحب امتیاز نفت شمال ایران پایان گیرد و دولت‌های امپریالیستی نتوانند کنار مرزهایش مستقر شوند. این ملاحظات چنان واضح بود که همه ناظران سیاسی علاقمند به مسائل شوروی - آمریکا تا ایران - آن را دریافته بودند. به نوشته جورج کنان، کاردار سفارت آمریکا در مسکو و یکی از معماران جنگ سرد: شوروی احتمالاً نیازی به نفت شمال ایران ندارد، بلکه نگرانی این کشور از نفوذ خارجی در این منطقه است که امکان بالقوه آن وجود دارد... کرملین این امر را برای امنیت خود دارای اهمیت اساسی می‌داند که هیچ قدرتی این شانس را نداشته باشد که در این ناحیه جای پائی پیدا کند (نقل از: أبراهامیان، ص ۶۷). درست همین ارزیابی را سفارت آمریکا در ایران هم به

دست داده بود: هدف محتمل روس‌ها این نبود که واقعاً امتیاز نفت را برای خود به دست آورند، بلکه این بود که دیگران را از شمال ایران دور نگهدارند (همان).

در ایران نیز برخی محافل و ناظران سیاسی - اعم از دست راستی و ملی - درست با همین منطق به قضایا می‌نگریستند و در کنار مخالفت با واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی، مطالبه چنین امتیازی را بیشتر سیاسی می‌دانستند تا اقتصادی. روزنامه رعد امروز - از همدستان سیدضیاءالدین طباطبائی - ضمن مقاله‌ای در شماره ۲۹۲ خود نوشته بود: «... اتحاد شوروی نگران آن است که مبدا امتیاز این معادن به ممالکی داده شود که شاید در آینده مناسبات و دادیه‌ای با اتحاد شوروی نداشته باشند... اگر این مقدمه صحیح باشد تقاضای استکشاف نفت در اراضی شمال ایران فقط از نقطه نظر نفت و مسائل اقتصادی نبوده بلکه جنبه سیاسی و مقتضیات دیگری را نیز داشته است (نقل از هور، ش ۱۴، یکشنبه ۷ آبان).

دکتر مصدق نیز ضمن سخنرانی خود در مجلس شورای ملی مورخ یکشنبه ۷ آبان همراه اعلام مخالفت خود با اعطای امتیاز نفت شمال - بدان گونه که شوروی طرح کرده بود و ارائه برنامه دیگری برای همکاری‌های نفتی ایران و شوروی - و با تقدیر از آن دولت بابت جبران مظالم روسیه تزاری، خطاب به نمایندگان مجلس گفته بود: اشغال شمال ایران توسط شوروی تنها برای این بود که مانع از استقرار انگلیس در مرزهای جنوبی خود و مانع از نفوذ ستون پنجم آن دولت در قلمرو خود شود و درخواست شوروی برای امتیاز نفت شمال نیز اقدامی برای جلوگیری از ورود آمریکا و انگلیس به مرزهای جنوبی شوروی است... اگر نخست‌وزیران ما پیشنهاد شرکت‌ها را مورد توجه قرار نمی‌دادند و اگر دولت آمریکا نمی‌خواست قبل از کنفرانس، کار نفت تمام شود، دولت شوروی نیز هرگز از ما تقاضای امتیاز نمی‌کرد. وقتی که از آن طرف دنیا دولت آمریکا تقاضای امتیاز کند، دولت شوروی که همسایه ماست، چرا نکند... (باختر، ش ۳۹۷، دوشنبه ۸ آبان، کوشش، ش ۵۴۵۳، سه شنبه ۹ آبان)

مجید آهی سفیر ایران در شوروی روز ۱۵ شهریور ۱۳۲۳ به دولت ایران خبر داد که هیئتی از طرف دولت شوروی برای گفتگو درباره نفت خوریان و سایر نواحی شمال ایران به تهران خواهد آمد و دولت نیز موافقت و خشنودی خود را از این بابت اعلام کرد. در ۲۴ شهریور هیئت شوروی به ریاست سرگیی کافتارادزه به تهران وارد شد و پس از ملاقات و مذاکره با ساعد و شاه برای مطالعه استعدادهای نفتی به سمنان و مناطقی از شمال ایران سفر کرد. کافتارادزه پس از بازگشت هیئت شوروی به تهران در مصاحبه‌ای اعلام داشت که دولت شوروی خواهان امتیاز نفت شمال ایران است. تأکید دوباره کافتارادزه بر درخواست امتیاز نفت شمال بر نگرانی و خشم دولت‌های انگلیس و آمریکا و انحصارات نفتی افزود زیرا خوب می‌دانستند که توسعه صنعت نفت در شمال ایران چه

عواقب وخیمی برای منافع سرشارشان دارد. آنان بنا به دلایل زیر با امتیاز نفت شمال برای شوروی مخالف بودند:

۱. تولید نفت شمال ایران سبب افزایش میزان این محصول در جهان شده و موجب کاهش قیمت آن می‌گردد و چنین کاهشی موجب ضرر و زیان شرکت‌های بین‌المللی می‌شد.
۲. نگاه دولت شوروی به نفت برخلاف شرکت‌های بین‌المللی تولید نفت غیراقتصادی بوده و به همین سبب با پرداخت حقوق و دستمزدهای بیشتر به کارکنان خود موجب جلب بسیاری از کارکنان و کارگران ایرانی شرکت بی‌پی شده و بسیاری از اینان به شمال ایران مهاجرت می‌کردند.
۳. توسعه صنعت استخراج نفت در شمال ایران و صنایع جانبی آن موجب ترقی صنعت در بخش بزرگی از ایران شده و جایگاه شرکت نفت بی‌پی را در ایران متزلزل می‌کرد.
۴. عایدات دولت ایران افزایش می‌یافت و از میزان اطاعت و تمکین طبقه حاکمه ایران نسبت به دولت‌های بزرگ اروپا و آمریکا و انحصارات بزرگ نفتی و صنعتی کاسته می‌شد.
۵. فرصت‌های مورد انتظار آینده برخی کمپانی‌های نفتی، به‌ویژه بی‌پی که تصاحب همه معادن نفت ایران و بهره‌برداری از آنها را تنها حق خود می‌دانست، منتفی می‌شد.

مطبوعات و امتیاز نفت شمال

چنین نگرانی‌هایی محرک کمپانی بی‌پی و سفارتخانه‌های انگلیس و آمریکا در تهران شد تا به هر ترتیبی از دسترسی شوروی به نفت شمال ایران جلوگیری کنند و برای این مقصود همه مطبوعات دست راستی و طرفدار دولت و جراید سیدضیائی را علیه درخواست دولت شوروی بسیج کردند و نمایندگان سرسپرده مجلس را به همکاری با این دسته از جراید برانگیختند. عبدالله گله‌داری نماینده منتخب کلنل ترات کاردار سفارت انگلیس در تهران از بندرعباس و بندرلنگه برای مجلس چهاردهم و معتمد نزدیک سفارت انگلیس (برای این معنی؛ نک: قشقائی، سال‌های بحران، ص ۲۵۰-۲۵۱ و ۲۶۰-۲۶۱ و ۲۷۳) در گفتگو با خانم گیتی شهباز با صراحت اعلام کرد: یک نمونه دیگر مأموریت من و سیف پورفاطمی مدیر روزنامه باختر و نماینده مجلس چهاردهم این بود که باید با طرحی که برای دادن امتیاز نفت شمال به روس‌هاست با تمام قدرت مبارزه کنیم و سفارت انگلیس را هم در جریان بگذاریم (نک: انصاری، ص ۱۵۲).

این جراید و مأموران آشکار و نهان سفارتخانه‌های انگلیس و آمریکا با شدت و حدت به انتشار اخبار دروغین درباره مقاصد و نیت پنهان شوروی از طرح درخواست امتیاز نفت شمال پرداختند و سطح خصومت علیه حزب توده ایران را دو چندان کردند و هرچه را که می‌توانستند علیه این حزب می‌گفتند و می‌نوشتند و منتشر می‌کردند. (آبراهامیان، ص ۶۶-۶۷) دولت و اکثریت مجلس که

همراهی‌های سفارتخانه‌های انگلیس و آمریکا را با خود داشتند، تمهیدات عالی‌تری را برگزیدند تا به قول قوام‌السلطنه بتوانند شر روس‌ها را از سر دولت دور کنند. در همین راستا تقی‌زاده و آهی و سپهبدی و رئیس، سفرای ایران در لندن و مسکو و آنکارا و بغداد به تهران احضار شدند و یک هیئت دیپلماتیک برای مشاوره با دولت تشکیل دادند. باقر کاظمی وزیر فرهنگ نیز رابط آنها با دولت و اکثریت مجلس بود (ص ۷۹ - ۸۳) و گویا از درون همین مشورت‌ها بود که تعهد قبلی و اعلام نشده دولت ایران به خودداری از واگذاری هرگونه امتیازی به خارجی‌ان تا پایان جنگ بیرون آمد.

ساعد در روز ۲۶ مهرماه و چند هفته بعد از اولین ملاقات‌ها با هیئت شوروی و ارائه برخی وعده‌های مبهم و دروغین به مجلس شورای ملی اعلام داشت که چون دولت ایران در ۱۱ شهریور تصمیم گرفته بود تا خاتمه جنگ از اعطای هرگونه امتیازی به خارجی‌ان خودداری کند بنا بر این از اجابت درخواست دولت شوروی معذور است. او در همین گزارش و همچنین در مصاحبه با ارباب دستچین شده جراید در روز ۲۷ مهر ماه ضمن شرح مختصری از مذاکرات با کمپانی‌های شل و استانداردواکیوم و سینکлер هرگونه پرده‌پوشی و مخفی‌کاری در این باره و یا موافقت با خواسته‌های آنان را تکذیب کرد و درباره متخصصان نیز گفت که آنها برای بررسی پیشنهادهای و ارائه طرح و برنامه برای دوران بعد از جنگ استخدام شده بودند.

جالب توجه اینکه، به قول خود او تا ۱۱ شهریور نمایندگان این کمپانی‌ها گهگاه به دیدنش می‌آمدند و جویای نتیجه مطالعات متخصصان می‌شدند اما هیچ قول و قراری با آنان داده نشد (باختر، ش ۳۹۰، شنبه ۲۹ مهر). ساعد برای کاستن از واکنش‌های ملی و حساسیت‌های افکار عمومی ایران که او را به دروغ‌گوئی درباره مذاکرات پنهانی با کمپانی‌های نفتی و اخلال در مناسبات ایران با دولت شوروی متهم می‌کردند و همچنین برای تعدیل واکنش دولت شوروی که رفتارهای ریاکارانه او را اهانت به خود و به مناسبات دیپلماتیک متقابل می‌دانست، چندبار بر این نقطه نظر تأکید کرده بود که اگر روزی دولت ایران بخواهد به کشورهای خارجی امتیازی بدهد در درجه اول منافع همسایگان خود و به‌ویژه شوروی را در نظر خواهد گرفت. زیرا که دولت شوروی را از دوستان حقیقی و صمیمی خود می‌داند (باختر، ش ۳۹۰، شنبه ۲۹ مهر).

منوعیت و تعهدی که ساعد از آن سخن می‌گفت تا پیش از درخواست امتیاز نفت شمال توسط شوروی وجود خارجی نداشت. این واقعیت هنگامی بارز شد که او ضمن مصاحبه مطبوعاتی خود در پنجشنبه ۲۷ مهر اعتراف کرد که در ملاقات‌های اول خود با کافتارادزه از اعلام چنین مصوبه‌ای به هیئت شوروی اجتناب کرده است و از آن زنده‌تر اینکه در پاسخ به سؤال احمد دهقان مدیر مجله تهران مصور از او که چرا بعد از تلگراف مجید آهی سفیر ایران در شوروی درباره سفر هیئت شوروی

به ایران (۱۵ شهریور) و یا در اولین ملاقات با کافتارادزه به این مصوبه اشاره‌ای نشد، سکوت کرد و پاسخی نداد (روزنامه داد، ش ۲۹۲، دوشنبه ۸ آبان ۱۳۲۳).

به‌راستی آن متخصصانی که ساعد به آنان نظر داشت، چه کسانی بودند؟ بله، همانانی که همدست و همکار کمپانی‌های کودتای مخالف دولت ملی مرحوم مصدق بودند و می‌دانیم که هربرت هوور جونیور یکی از متخصصان مورد نظر ساعد مراغه‌ای، همان کسی است که از ۲۵ مهرماه ۱۳۳۲ تا ۲۹ مهر ۱۳۳۳ که قرارداد میان ایران و کنسرسیوم نفت به تصویب مجلس هیجدهم رسید، در مقام مشاور امور نفتی وزارت امور خارجه آمریکا، نقشی اساسی و تعیین‌کننده در تشکیل کنسرسیوم مذکور و تعیین سهم و منافع آنان و هدایت اوضاع صنعت نفت ایران به نفع آنان و نابودی دستاوردهای مبارزات ضد استعماری ملت ایران داشته است (نک: روحانی، ص ۴۲۱ - ۴۸۰).

دلجوئی ساعد از شوروی در مطبوعات طرفدار او دامنه حیرت‌انگیز داشت و طرفدارانش سطح دلجوئی‌ها را به تملقات غیرقابل باور رسانیدند. این تظاهرات ریاکارانه و دروغین و ارادت‌نمائی‌های سرشار از فربکاری به مطبوعات و نشریات طرفدار دولت و احزاب ارتجاعی و همراهان طباطبائی راه یافت و به اعلام همراهی و دوستی و اخوت ایرانیان با ملل قهرمان اتحاد شوروی که با فداکاری‌های خود مانع از تسلط فاشیسم بر جهان شدند، کشیده شد. روزنامه‌های باختر و خورشید ایران و رد امروز و کشور و کوشش و هور و غیره در نوشته‌های خود از یک‌سو حد‌اعلای تعلق سیاسی بین‌المللی را به دولت شوروی نشان می‌دادند و با ادبیاتی رسا و زیبا از حقوق دولت شوروی به عنوان همسایه‌ای خدمتگزار برای برخورداری از معادن نفت ایران و از رجحان او بر دیگران در صورتی که امتیازی به خارجی‌ان واگذار شود سخن می‌گفتند - چرا که به قول آنان، این دولت شوروی بود که ملت ایران را از یوغ بندگی تسارها نجات داده بود - و از سوی دیگر مخالفان ساعد و طرفداران توسعه همکاری با شوروی و مخالفان سیاست‌های یک‌جانبه و به‌طور مشخص اعضا و رهبران حزب توده ایران را مشتی رجاله و کلاش و ریزه‌خوار و آزادی‌خواهان دروغین و خائن به وطن و کیسیلینگ‌های ایرانی و متملقان رضاشاهی و خائن به دولت محبوب و ملت غیور و ارتش دلاور شوروی می‌نامیدند. (نک: حسنی، ص ۶۹ - ۸۱، فاتح، ص ۳۵۲ - ۳۵۶، طباطبائی، ص ۱۲۲، باختر، شماره‌های ۲۶ و ۲۷ و ۲۹ مهر و ۳ و ۶ و ۹ و ۱۰ آبان، کوشش، ۷ و ۸ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۵ و ۱۸ آبان، کیفر، ۸ و ۱۵ و ۲۲ آبان و ۶ آذر).

این مطبوعات و به‌ویژه روزنامه باختر خطاب به دولت شوروی و نمایندگان آن در ایران هربار می‌نوشتند: ما نمی‌توانیم انکار کنیم که ارتش شما با یک حسن انضباط و محبت بی‌ریا و عفت و شرافت اخلاقی در همه جا رفتار کرده‌اند و در این سه سال هرگز پیمان دوستی و عهد برادری را نشکسته مکتب فضیلت و تقوای را گذرانیده‌اند در وطن ما به‌خوبی آزمایش دادند و شما می‌توانید

به چنین سازمان منظم و تشکیلات عظیم و روح بلند سربازان خود افتخار کنید (باختر، ش ۳۹۵، شنبه ۶ آبان).

اعتراض‌های عمومی و یک دروغ تاریخی دیگر گزارش‌های نادقیق از حضور ارتش سرخ در میتینگ

مجموع تحولاتی که به‌ویژه در هفته اول آبان رخ داد منتهی به شکل‌گیری اعتراض عمومی وسیع و بزرگی علیه دولت ساعد و رفتارهای غیرقانونی و مذاکرات مخفی او با کمپانی‌های نفتی خارجی و ایجاد بحران در مناسبات ایران و شوروی شد، اما با این همه هیچ گفتگوئی درباره واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی در میان نبود و با وجودی که استنباط‌ها از واکنش‌های جامعه حاکی از غلبه موافقان امتیاز بر مخالفان آن بود (کیفر، ش ۴۴، دوشنبه ۸ آبان) اما هیچ گفتگوئی در این باره وجود نداشت و کوششی در این باره صورت نمی‌گرفت. بزرگ‌ترین اعتراضات در روز جمعه ۵ آبان ۱۳۲۳ در تهران و به درخواست جبهه آزادی و شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگران و حزب توده ایران صورت گرفت و از میان همین اعتراضات است که یکی از مؤثرترین اتهامات علیه حزب توده ایران و جنبش کارگری بیرون آمد و این اتهام چیزی نبود جز حمایت نظامی واحدهای ارتش سرخ از این راهپیمائی. این انتساب در طول ۷۷ سال گذشته چنان بدیهی شد که تا امروز هیچ مورخی کم‌ترین تردیدی درباره آن روا نداشته و کار به جایی رسیده که حتی تردید درباره آن به گناه غیرقابل بخشش تبدیل شده است.

خلاصه داستان از این قرار است که گویا پس از ورود صفوف تظاهرکنندگان به خیابان شاه‌آباد سابق - حذفاصل میان میدان مخبرالدوله و میدان بهارستان - گروهی از نظامیان مسلح ارتش سرخ که در داخل کامیون‌ها نشسته بودند، در کنار خیابان ظاهر شدند و صفوف تظاهرکنندگان با عبور از کنار اینان به میدان بهارستان رسید. این حادثه در همه گزارش‌ها که از ده‌ها فقره نیز بیشتر است با تفاوت‌های فراوان ثبت شده و هیچ دو گزارشی نیست که همانند یکدیگر باشند. این تفاوت‌ها گاه به حدی است که حتی وقوع چنین داستانی را شایعه می‌نمایند و یا دستکم اینکه داستان یک کلاغ و چهل کلاغ را تداعی می‌کند. به فهرست برخی از این گزارش‌ها توجه بفرمائید:

۱. جلال آل احمد. مامور انتظامات میتینگ:

... در اول شاه‌آباد چشمم افتاد به کامیون‌های روسی پر از سرباز که ناظر و حامی تظاهر ما کنار خیابان صف کشیده بودند که یک مرتبه جا خوردم و چنان خجالت کشیدم که تپیدم توی کوچه سیدهاشم و بازویند را سوت کردم (ج ۲، ص ۱۷۵).

دراین گزارش سربازان ارتش سرخ در اول خیابان شاه آباد و بین دو خیابان پشت باغ سپهسالار و خیابان کنونی مظفری دیده شده‌اند (یادمان باشد که آل احمد آگاهانه درباره مرگ صمد بهرنگی دروغ گفت).

۲. انور خامه‌ای. ناظر میتینگ از بالکن دفتر تشکیلات زنان در حوالی میدان بهارستان: ... سربازان ارتش سرخ در جلوی کلوپ (حزب) نبودند اما همین که راهپیمایان به خیابان شاه‌آباد و میدان بهارستان رسیدند سربازان را در آنجا مستقر یافتند... یکی از دوستان، ایرج اسکندری را خارج از صف دید که می‌گفت: آبرویمان رفت. رادمش نیز طبق روایتی از شرکت در تظاهرات خودداری می‌کند. گویا صادق هدایت هم در آن حاضر بود (ص ۳۴۶ - ۳۴۷).
خامه‌ای نیز خود شاهد آغاز داستان نبوده و ادعاهائی دارد که بخشی از آن قطعاً نادرست و حتی دروغ است زیرا بر خلاف نوشته او، اسکندری آن روز در تهران نبود و رادمش نیز خود یکی از سخنرانان اصلی میتینگ بود. از گفتگو درباره شرکت صادق هدایت در آن میتینگ بگذریم، زیرا به قول معروف، سال به انتفای موضوع است.

۳. دکتر سنجابی. در میتینگ شرکت نداشت:
... جمع کثیری با پرچم و با شعار وارد خیابان شاه شدند و به خیابان استانبول رسیدند ... در بین خیابان استانبول و شاه‌آباد عده‌ای از پلیس ایران جلوی آنها را گرفت و متوقفشان ساخت. بلافاصله اتوموبیل‌های زره‌پوش و سربازان روسی رسیدند. .. و راه را برای توده‌ای‌ها باز کردند (ص ۷۳).
میتینگ ۵ آبان از میدان توپخانه آغاز شده بود و هیچ ربطی به خیابان شاه نداشت است و مهم‌تر اینکه به مداخله واحدهای موتور ارتش سرخ به نفع این تظاهرات اشاره می‌کند که علی‌القاعده آن مأمور انتظامات باید با آن روبرو می‌شد، اما این مطلب در گزارش آل احمد دیده نمی‌شود.
۴. هوشنگ منتصری. ناظر میتینگ از هتل پالاس در ضلع شمال شرقی چهارراه فردوسی استانبول: جریان راهپیمائی شرم‌آور حزب توده به هواداری از اعطای امتیاز نفت شمال به روسیه شوروی را از بالای بالکن هتل پالاس با کراحت تماشا می‌کردیم... اوج سرخوردگی زمانی بود که راهپیمایان بعد از طی خیابان فردوسی برای ادامه حرکت با مانعت پلیس روبرو شدند و ناگهان کامیون‌های حامل سربازان ارتش سرخ ظاهر شده و به حمایت از راهپیمایان سد مقاومت پلیس را شکستند (ص ۲۹).
بر این اساس عملیات واحدهای ارتش سرخ در خیابان استانبول و بین مخبرالدوله و چهارراه فردوسی انجام شده است و نه آنگونه که سنجابی شرح داده است.

۵. صادق انصاری. در میتینگ شرکت داشت:
... دمنستراسیون به خاطر بزرگداشت سالگرد انقلاب اکتبر و در عین حال اعتراض به حکومت ساعد و محکوم ساختن مذاکرات محرمانه او با شرکت‌های نفتی امپریالیستی بر گزار می‌شد ... سخنی

از نفت و دادن امتیاز به شوروی نبود. صفوف تظاهرکنندگان از فردوسی جنوبی گذشت و به سوی خیابان استانبول پیچید. مردم در آنجا با ناباوری دیدند که تانک‌ها و زره‌پوش‌های ارتش سرخ به آرامی از سمت بهارستان پیش می‌آیند (ص ۹۱ - ۹۴).

چنین می‌نماید که انصاری دو واقعه را با یکدیگر ترکیب کرده و یک واقعه ساخته است. اگر نظامیان شوروی در گزارش‌های پیشین حوالی میدان مخبرالدوله ظاهر می‌شوند، در گزارش انصاری از سمت بهارستان می‌آیند و این یعنی که انصاری از واقعه دیگری سخن می‌گوید. آیا گزارش انصاری ترکیب ناخواسته مشاهدات او از مراسم بزرگداشت انقلاب اکتبر در تهران که واحدهای ارتش سرخ باید در آن حضور می‌داشتند با انتشارات جعلی دارودسته سید ضیاء و مأموران انگلیسی و امریکائی نیست؟ ع حسن نظری:

... در پیشنهاد روس‌ها تقسیم برابر سود، آموزش کارگران و کارشناسان ایرانی و مدیریت شرکت با قراردادی که با انگلیس‌ها بسته شده بود، تفاوت زیادی داشت. هواداری آشکار ولی ناشیانه از شوروی‌ها پیرامون شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و نمایش‌های خیابانی سازمان‌های توده‌ای که از سوی ارتش سرخ پشتیبانی می‌شد، بسیاری از کسانی را که هیچ دشمنی با شوروی‌ها نداشتند به شک و تردید گرفتار نمود (ص ۸۸ - ۸۹).

در این گزارش نیز دو ماجرای جداگانه با هم ترکیب شده‌اند و دخالت کذائی سربازان شوروی برای هر دو جریان به کار آمده است. جریان اول همان امتیاز نفت شمال است و جریان دوم تشکیل شرکت مختلط نفت شمال که توصیفات اول گزارش مربوط به همین جریان است و تا کنون هیچکس در این باره از میتینگ‌های حزب توده ایران با حمایت سربازان ارتش سرخ سخنی نگفته است. به نظر شما تعجب‌آور نیست؟

۷. ضیاءالدین طباطبائی:

توده‌ای‌ها روز پنجم آبان ماه ۱۳۲۳ میتیگی در تهران ترتیب دادند که نظیر آن را کم‌تر می‌توان به یاد آورد. از اطراف و اکناف به وسیله کامیون‌های ارتش سرخ، دهقانان و کارگران ناآگاه و خواب‌آلوده به میدان بهارستان سرازیر شدند. خلاصه مطلب این بود که به نیروی این جمعیت و با پشتیبانی تانک‌های ارتش سرخ باید نفت شمال را به روس‌ها داد (ص ۱۲۷ - ۱۲۸).

او در اعلامیه موسوم به کافتارازده که در ۲۹ آذر ۱۳۲۳ منتشر شده می‌نویسد: کامیون‌های شرکت باربری شوروی مشتی کارگر و عمله بدبخت را از اطراف تهران و نقاط دوردست به تهران آورده ... کامیون‌های ارتش متفق ما در حالتی که افراد ارتش سرخ مسلسل در دست داشتند، نمایش‌دهندگان را حمایت می‌کردند (ص ۴۸۴). در این گزارش اولین محل ورود گروه‌های کارگران و دهقانان به میتینگ، میدان بهارستان است، در حالی که نقطه آغاز آن میدان توپخانه بوده است. دیگر اینکه او

در اعلامیه موسوم به کافتارادزه کامیون‌های شرکت باربری شوروی را متهم به نقل و انتقال راهپیمایان کرده بود. به‌علاوه اینکه، حضور انبوه دهقانان اطراف تهران در چنین مراسمی، حتی اگر خود حزب توده گفته باشد، یک گزافه‌گوئی است. زیرا فاصله بین میتینگ و دعوت به آن فقط سه روز بوده است. در این مدت کوتاه نمی‌توان هزاران دهقان روستاهای اطراف تهران را (از ساوج بولاغ و شهریار تا دماوند و از لواسان و شمیران تا شهرری و ورامین) که دستکم بیشتر از نیمی‌شان رعیت مالکان بزرگ بودند و در امور سیاسی و اجتماعی بدون اجازهٔ اربابان خود حتی آب هم نمی‌خوردند، به چنین اعتراضاتی داخل کرد.

البته سیدضیا و هم‌دستانش در جعل و پرونده‌سازی علیه هرکس و هرچیزی بی‌پروا تر از هر رسوای بدکاره‌ای بودند و در این راستا از ایراد تهمت به مخالفان و به‌ویژه حزب توده ایران که سهل است - نظیر گزارش روزنامه خورشید ایران از دست بردن حزب توده در مندرجات همین نشریه به هنگام چاپ روزنامه - حتی از جعل پیام به نام روزولت رئیس جمهوری آمریکا نیز پروا نداشتند. نظیر آنچه را که روزنامه رعد امروز در روز یکشنبه ۷ آبان ۱۳۲۳ از روزولت در حمایت و دفاع از دولت ایران منتشر کرده بود.

۸. ریدر بولارد سفیر انگلیس:

سازمان دادن تظاهرات وسیعی در ۵ آبان ۱۳۲۳ توسط حزب توده که با کمک و در حضور پلیس نظامی روس‌ها برگزار شد (نک: عظیمی، ص ۱۴۶).
چنان که می‌بینید بولارد به دخالت واحدهای زرهی ارتش سرخ اشاره‌ای نکرده و به‌جای آن از پلیس نظامی یا دژبان نام برده است.

۹. گزارش دفتر خدمات سوق‌الجیشی ایالات متحده (O.S.S):

در جریان راهپیمائی چندین کامیون حامل سربازان روسی ظاهراً برای اینکه نظامیان ایران را از بازداشتن تظاهرات منصرف کند، در صحنه پدیدار شد (نک: لاجوردی، ص ۸۹).
در این گزارش نیز جدا از برخی احتیاط‌ها، هیچ اشاره‌ای به مداخلات ادعائی دیگران نشده است.

گزارش‌های دیگر فاقد هرگونه حضور ارتش سرخ در میتینگ

حال به گزارش‌های دیگری بپردازیم که شرح‌شان از میتینگ مذکور فاقد هرگونه اشاره‌ای به حضور سربازان ارتش سرخ در این مراسم است.

۱. مصطفی فاتح: ... حزب توده... دسته‌هائی برای طرفداری از اعطای امتیاز نفت به روس‌ها در خیابان‌های شهر به راه انداخته و خواهان تغییر تصمیم دولت شدند (ص ۳۵۶).

۲. یوسف قریب. فعال حزبی حاضر در میتینگ:

بهمن زبردست در مصاحبه با قریب از او می‌پرسد: از حمایت نظامیان ارتش سرخ از تظاهرات خاطره‌ای دارید؟ و قریب پاسخ می‌دهد، نه والله. این قدر توی صف نگاه می‌کردیم به برو بچه‌ها دیگر به این چیزها توجه نکرده‌ایم (ص ۵۳).

۳. احمد قوام: کمترین اشاره‌ای به میتینگ ۵ آبان و همراهی واحدهای ارتش سرخ با آن میتینگ نکرده است (ص ۷۹ - ۹۰)

۴. تقی مکی نژاد. فعال حزبی:

... حزب توده میتینگ بسیار بزرگی را به راه انداخت به عنوان حمایت از امتیاز نفت شمال به شوروی... متأسفانه بنده یکی از سخنرانان آن میتینگ بودم و در خیابان فردوسی در کلوپ حزب بنده نطق کردم و ما حمایت می‌کردیم از دادن امتیاز نفت شمال به شوروی‌ها (ص ۱۴۴).
۵. جمیل حسلی:

قبل از خروج هیئت شوروی یکی از هنگ‌های مکانیزه ارتش شوروی با سلاح و تجهیزات اقدام به گشت‌زنی در خیابان‌های تهران کرد. در ۲۵ اکتبر و بعد از عزیمت هیئت شوروی، تظاهرات راهپیمایی‌ها در تهران شروع شد و در ۲۶ و ۲۷ اکتبر دامنه تظاهرات گسترده‌تر شد... جمعیت تظاهرکنندگان در روز ۲۹ اکتبر بالغ بر ۴۰ هزار نفر شده بود (ص ۸۱).

۶ جاوید:

در تهران شورای متحده مرکزی کارگران و جبهه آزادی مطبوعات شادباش و شادمانی خود را از انقلاب کبیر اکتبر با میتینگ اعتراضی علیه کابینه فاشیستی ساعد و توطئه‌های باند ساعد - سید ضیاء را محکوم می‌کنند، ولی باند حاکمه تهران دستور یورش مسلحانه به جشن میتینگ را می‌دهد و روزنامه‌های ارتجاعی مخصوصاً سیدضیائی مانند باختر از این موقعیت برای وارد آوردن تهمت بیگانه‌پرستی به میتینگ‌دهندگان و تهمت مداخله‌جویی به ارتش سرخ، به یاوه‌گوئی و دشنام‌گوئی می‌پردازند (ص ۱۴).

جاوید نیز همانند انصاری از برگزاری هم‌زمان جشن سالگرد انقلاب اکتبر و میتینگ اعتراض علیه ساعد سخن گفته است.

گزارش‌های مطبوعات تهران از آن میتینگ به طور اساسی با نوشته‌های فوق تفاوت دارد چرا که یا به‌طور کلی اشاره‌ای به حضور نظامیان شوروی ندارند و یا برخی از آنان که همگی عضو جبهه استقلال و طرفداران سید ضیاء و ساعد بودند تنها به گوشه و کنایه و زبان طنز، چنین حضوری را یادآور می‌شوند. جالب توجه اینکه حتی روزنامه باختر به مدیریت سید نصرالله سیف پور فاطمی که این زمان سخنگوی سیدضیا و دولت ساعد بود و یکی از بدخواهانه‌ترین مجادلات قلمی را علیه

مخالفان ساعد و به‌ویژه حزب توده ایران به راه انداخته بود، هیچ اشاره‌ای به حمایت نظامیان ارتش سرخ از این راهپیمایی نداشته است.

گزارش مطبوعات درباره جشن سالگرد انقلاب اکبر و میتینگ اعتراضی

حال ببینیم که برخی نشریات تهران در روزهای بعد از این میتینگ، در این باره چه گزارش‌هایی به‌دست داده‌اند.

۱. اطلاعات، ش ۵۶۰۰، شنبه ۶ آبان.

هیچ اشاره‌ای به میتینگ روز جمعه و حواشی آن و حضور نظامیان شوروی ندارد اما در شماره ۵۶۰۴، چهارشنبه ۱۰ آذر ۱۳۲۳ آمده است که: تلگراف‌هایی که در این چند روزه از تبریز و مشهد و اصفهان و رضائیه و اردبیل و ماکو و رشت و اراک واصل گردیده حاکی است همانطور که در تهران روز جمعه از طرف حزب توده و اتحادیه کارگران نمایش‌هایی داده شد، از طرف عده‌ای از اهالی شهرستان‌های مذکور نیز به مناسبت جریانات اخیر تظاهرات و نمایش‌هایی داده شده است (ص ۱). همانگونه که دیده می‌شود حتی در این گزارش مختصر نیز کمترین اشاره‌ای به حضور سربازان ارتش سرخ است.

۲. باختر، ش ۳۹۵، شنبه ۶ آبان.

کمترین اشاره‌ای به میتینگ روز قبل و حضور سربازان ارتش سرخ در آن ندارد، اما تا توانسته بدترین و زشت‌ترین عبارات را علیه حزب توده ایران و رهبران حزب و سوابق‌شان به کار برده است و همین ادبیات را تا روز استعفای ساعد (۱۸ آبان) در مقالات خود حفظ کرده است. این نشریه پس از چند روز در شماره ۳۹۸ سه شنبه ۹ آبان با اطلاق عبارت زننده «افراد ساده‌لوحی که مثل قطار شتر در خیابان‌ها به مزدوری بیگانگان کشیده می‌شوند» به راهپیمایان، خطاب به رهبران حزب توده ایران می‌نویسد: «به قوه سر نیزه دیگران، جان خود را از چنگ انتقام ملت در امان نگه داشته‌اید». این تنها اشاره سربسته باختر به حضور احتمالی سربازان مسلح شوروی در آن میتینگ بوده است. باختر در شماره‌های بعد نیز فقط با تذکار نمایش‌های روز جمعه از آن یاد می‌کند.

۳. داد، ش ۲۹۱، یکشنبه ۷ آبان:

بر حسب دعوت جبهه آزادی از هیئت متحده اتحادیه‌های کارگران، در حدود ۱۰ هزار نفر از مرکز هیئت مرکزی متحده کارگری با صفوف منظمی حرکت کرده با داشتن پرچم‌ها علیه نخست‌وزیری ساعد پس از اجتماعی در مقابل روزنامه نجات ایران و نطق‌های آقایان فروزش مدیر روزنامه نجات ایران و فتاحی مدیر روزنامه دماوند از خیابان فردوسی به سمت بهارستان آمده در جلوی مجلس

نطق‌های مفصلی از طرف آقایان علیزاده و فروزش و عباس نراقی و نماینده حزب سوسیالیست و منصوری ایراد گردید... (ص ۱).

چنانکه می‌بینید این روزنامه که مستقل از جبهه آزادی مطبوعات بود، کمترین اشاره‌ای به حضور سربازان شوروی در کنار راهپیمایان نکرده است.

۴. کوشش، ش ۵۴۵۲ تا ۵۴۶۷، دوشنبه ۸ تا پنجشنبه ۲۵ آبان:

عضو جبهه استقلال و از طرفداران ثابت قدم سیدضیا. در شماره‌های یادشده دائماً تکرار شده: یک عده محدود انگشت‌شمار ایرانی‌نمایان که طرفدار واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی هستند، کاسه‌های داغ‌تر از آتش و دشمن منافع ملت خود و دشمن مصالح ملل شوروی. در این مقالات هیچ اشاره‌ای به میتینگ روز جمعه و همراهی سربازان ارتش شوروی نشده است.

۵. خورشید ایران، ش ۱۳۵، سه شنبه ۹ آبان:

عضو جبهه استقلال و از حامیان طباطبائی. در سرمقاله با نام «وطن در خطر است»، اشاره‌ای سربسته به لوازم یک میتینگ کرده و می‌نویسد: مردم ساکت و خاموش ایران، بلندگو و میکروفون و کامیون و مسلسل در دسترس ندارند (ص ۲). در همین شماره ضمن یک طنز بلند بالا به نام عریضه ایران خانم به مارشال استالین می‌نویسد: یوم‌الجمعه ۵ آبان چند نفر... بدون اطلاع این کمینه... سروصدائی راه انداخته و اجتماعی و تظاهراتی برای فروختن مادر خود و ناموس خود به عمل آورده بودند، سربازان مبارک علنی از آنها حمایت کرده مسلسل در دست در چند کامیون همراه آنها گردش نموده... و برای این ضعفای بی‌اسلحه مانور نظامی در کوچه و بازار داده‌اند (ص ۷).

این گزارش طنزگونه تنها به حضور چند کامیون حامل سربازان مسلح شوروی اشاره دارد و هیچ از زره‌پوش و ممانعت از نیروهای نظامی و انتظامی ایران نمی‌گوید.

۶. زن امروز، ش ۱۶، یکشنبه ۷ آذر:

جمعه پریروز عده کثیری از مردم رنجبر و کارگر ایران برای اظهار تنفر از کابینه ساعد جلوی مجلس آمده بودند و غریب این است که ابراز احساسات و عقیده آنها را که با کمال متانت و نظم صورت می‌گرفت با تانک و زره‌پوش می‌خواستند جواب بدهند. این است روش حکومت ما و علت تنفر مردم از آن.

در این نوشته هیچ اشاره‌ای به تانک و زره‌پوش ارتش سرخ نشده و برعکس از کاربرد ادوات جنگی ارتش ایران علیه زحمتکشان هم‌وطن انتقاد می‌کند.

۷. آذیر، ش ۲۰۶، یکشنبه ۷ آبان:

... ساعت هفت تمام، سر جمعیت باز شد. گروه کارگران دسته دسته با کامیون و پیاده وارد می‌شدند... سه روز پیش جبهه آزادی با اشتراک نمایندگان هیئت متحده کارگران تصمیم گرفته بود بر علیه

کارهای دولت ساعد و اکثریت مجلس یک نمایش ملی بزرگی تشکیل دهد. حکومت نظامی و شهربانی بیهوده تقلا می‌کرد از آن جلوگیری کند، ولی جمعیت از تصمیم خود صرف‌نظر نکرده حکومت نظامی ناچار شد از مقاومت و جلوگیری چشم‌پوشد... خیابان فردوسی از توپخانه تا چهارراه استانبول پر شده بود. ساعت ۹ طبق برنامه آقای فروزش مدیر نجات ایران از طرف جبهه آزادی میتینگ را افتتاح کرد سپس وضعیت حاضره مملکت را شرح داد و گفت که ساعد باید استعفا بدهد. بعد از او آقای فتاحی مدیر روزنامه دماوند دسختن آغاز کرد و عقیده ناطق قبلی را تعقیب نمود... سپس دکتر رادمنش همه کارگران و روشنفکران جمعیت را در مبارزه علیه ارتجاع تشجیع نمود... در چهارراه مخبرالدوله فرماندار نظامی تهران مانع از ادامه حرکت شد اما استقامت جمعیت موجب عقب‌نشینی فرماندار نظامی شد... جمعیت دم درب مجلس توقف کرد... تانک‌ها و زره‌پوش‌های فرمانداری نظامی می‌خواست جمعیت را شکافته و بگذرد، اما مقاومت مردم مانع از ادامه حرکت آنها شد. میتینگ با شعارها علیه ساعد و سید ضیا و اکثریت مجلس ادامه یافت و در خاتمه استعفای کابینه ساعد خواسته شد (ص ۴).

نکته جالب توجه در این گزارش، واکنش فرمانداری نظامی تهران و کاربرد تانک و زره‌پوش علیه مردم است. این گزارش قطعاً حقیقت دارد، زیرا هیچ تکذیبیه‌ای در این باره از فرمانداری نظامی تهران صادر نشده و با توجه به قدرت دولت و فرمانداری نظامی در توقیف نشریات مخالف - نظیر توقیف نشریات نجات ایران و دماوند و فرمان و رهبر و ظفر و آزادگان در روز ۱۶ آبان ۱۳۲۳ - اگر نشریه‌ای از انتشار جوابیه‌ها و اعلامیه‌ها رسمی که خطاب به آنها و برای انتشار در همان نشریه ارسال شده بود، خودداری می‌کرد، بی‌تردید توقیف می‌شد و از آنجا که انتشار آژیر تا سال ۱۳۲۴ بدون توقیف ادامه داشته، پس گزارش او مورد تأیید فرمانداری نظامی تهران بوده و اعتراضی بدان نداشته است. بنابراین تردیدی در اصالت گزارش‌های آژیر و زن امروز از لشکرکشی جنگی فرمانداری نظامی علیه میتینگ روز ۵ آبان نیست، اما در کمال تعجب هیچیک از گزارش‌نویسانی که این مقاله بدان‌ها استناد کرده - به جز جاوید - و به‌ویژه کسانی که در فصل اول این بخش از مقاله بدان‌ها استناد شده - از آل احمد تا طباطبائی - به این امر مهم اشاره‌ای ندارند. به راستی چرا؟ آیا نباید در این باره بدگمان شد که نکند نظامیانی را که آنان دیده و یا اوصاف‌شان را از دیگران شنیده بودند، در حقیقت ماموران فرمانداری نظامی تهران بودند؟ به‌ویژه اگر به پاسخ دکتر یوسف قریب که تمام نیمه دوم عمر صد ساله خود را در مخالفت با حزب توده ایران گذرانیده به سؤال آقای زبردست توجه شود، این بدگمانی حتی قوت بیشتری می‌گیرد. از این رو حتی اگر نتوان کل این داستان را مردود دانست، اما بی‌تردید روایت پذیرفته شده جاری از آن مردود و غیرقابل استناد است.

روزنامه‌های مخالف امتیاز تا روز استعفای ساعد (۱۸ آبان) هر لحظه آتش حملات خود را به‌ویژه علیه حزب توده ایران تیزتر می‌کردند و دیگر چیزی نبود که علیه آن نگفته باشند و کار فحاشی‌های آنان یادآور فحاشی‌های قاطرچیان دربار ناصرالدین شاهی شده بود (طنز روزنامه خورشید ایران را و نسبت زنده‌ای که به راهپیمایان داده بود به یاد بیاورید). برخی از نویسندگان این نشریات پا به پای تشدید بحران روابط میان نیروهای سیاسی جامعه و میان موافقان و مخالفان ساعد، فرصتی برای عقدگشائی علیه رقیبان محلی‌شان یافته بودند و از ایراد تهمت و افترا و نسبت‌های به‌شدت ناروا علیه رقبائی که امروز در صفوف مخالفان ساعد قرار داشتند، خودداری نمی‌کردند. روزنامه باختر که مدیرانش اصفهانی بودند، در این روزها علاوه بر بدگوئی‌های مدام علیه همه سازمان‌های مخالف، تقی فداکار نماینده اول اصفهان در مجلس و عضو فراکسیون حزب توده ایران را هدف دوم فحاشی‌های خود قرار داده بودند و چه داستان‌های بی‌پایه و زنده‌ای که علیه او سرهم بندی نمی‌کردند. در این روزنامه، تقی فداکار کارگشای ساده عدلیه و عامی بی‌سواد قلمداد می‌شد که بیشتر لایق سردستگی چاقوکشان بوده است (ش ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ مورخ ۱۰ و ۱۱ و ۱۳ آبان).

سیدضیاء عامل تخریب مناسبات ایران و شوروی

انتشار اخبار رسمی و غیررسمی حمایت انگلیس و آمریکا از دولت ساعد، بر حملات طرفداران دولت به مخالفان دامن زد، زیرا امیدواری‌شان تقویت شده بود که با چنین حمایت‌هائی، خطر پیشروی احزاب چپ کاهش یافته و حتی شاید خنثی شود. اینان در عین حال فراموش نکرده بودند که همچنان از دولت شوروی و از ارتش سرخ و پیروزی‌هایش تمجید کنند و سربازان و مأموران شوروی مستقر در ایران را بابت شرافت اخلاقی و رفتارهای شایسته‌شان بستايند. باختر می‌نوشت در سراسر شمال ایران همه کس این محبت‌ها و صمیمیت‌ها و حسن رفتار را می‌ستایند (ش ۴۰۲، یکشنبه ۱۴ آبان).

نفرت‌پراکنی‌های طرفداران دولت پس از اعلام آمادگی ساعد مراغه‌ای برای استعفا - یکی دو روز پیش از این سفرای انگلیس و آمریکا با او ملاقات کرده بودند - فروکش کرد، اما کسانی همچون سید ضیاءالدین طباطبائی و نزدیک‌ترین مریدان و هم‌دستانش همچنان بر تنور آتش می‌دمیدند و هنوز نمی‌خواستند که ترک‌تازی علیه مخالفان و به‌گونه‌ای دیگر علیه شوروی و به‌ویژه علیه حزب توده ایران را رها کنند و در تعقیب همین نیات بود که سیدضیاء به بهانه پاسخ به نوشته‌های روزنامه دوست ایران از انتشارات سفارت شوروی و ایرادهای آن به ماده واحده ممنوعیت مذاکرات نفتی با هر کشور و شرکت خارجی مصوبه ۱۱ آذر ۱۳۲۳، جوابیه موسوم به کافتارادزه را در روزنامه رعد امروز، ش ۳۳۷، مورخ ۲۹ آذر منتشر کرد. این جوابیه نیز سرشار از انواع ادعای‌های دروغین و

تهمت‌ها علیه مخالفان عقیدتی و سیاسی و علیه شوروی و حتی علیه سهام‌السلطان بیات نخست‌وزیر بود و او را ناتوان‌تر از آن می‌دانست که بتواند استقلال وطن را حفظ کند (سید ضیا...، ص ۴۷۱-۴۹۱).

سهام‌السلطان بیات نیز، که در هر حال از گونه ساعد نبود و به هر دلیلی نمی‌توانست با امثال سیدضیاء توافق چندانی داشته باشد، در یکی از جلسات مجلس، سیدضیاء را عامل تخریب مناسبات ایران و شوروی نامید و خواهان استیضاح شد تا عملیات خرابکارانه او را افشا کند (جاوید، ص ۱۵). گفتگو درباره انگیزه‌های سیاسی اجتماعی سید ضیاء‌الدین ضرورتی ندارد زیرا که زندگی حضور او در تاریخ ایران جز برای طبقات حاکمه و اندکی از عوام مردم، معروف خاص و عام است، اما در هر حال باید به اختصار گفت که این موجود و همپالکی‌هایش کمترین اهمیتی به توده‌های مردم نمی‌دادند و آنان را معیار و مصداق حقارت می‌دانستند و حضورشان را در هر جایی نشانه انحطاط و بی‌فرهنگی می‌شمردند. آنان و همچنین آیندگان‌شان، مردم را انبوه آدمیان بی‌شکل و موم‌واره‌ای می‌دیدند که فقط مناسب بهره‌کشی و اطاعت و ایفای نقش سیاهی لشکر هستند. بنا بر این هر کجا که او از ایرانیان و حقوق مردم ایران سخن می‌گوید مقصودش مریدان خود او نظیر حسن عرب، لات چاقوکش خیابان شاه‌آباد و مزدوران سفارتخانه‌های انگلیس و آمریکا نظیر هادی طاهری و عبدالله گله‌داری و نصرالله سیف پور فاطمی و ملاکان و سرمایه‌داران و کارخانه‌داران و به‌ویژه اشرافی هستند که این موجود همیشه ادعای مبارزه با آنان را داشته است.

تظاهرات وطن‌خواهانه این گروه از شناسنامه‌داران ایرانی چنان زنده و آزارنده شده بود که هفته‌نامه کيفر با وجود همه خطرات و تهدیداتی که مخالفان سیدضیاء را تهدید می‌کرد با شجاعت نوشت: ... آقایان اینقدر سنگ استقلال و وطن‌پرستی را به سینه نزنید... شما وطن‌افراد نجیب و بردبار ایرانی را غصب نموده‌اید و مردم را از همه چیز حتی از حداقل زندگی محروم ساخته‌اید... خطر محو استقلال را به کسانی گوشزد می‌کنید که حق کمترین مداخله در سرنوشت خود ندارند، آن‌وقت همین مردم را به وطن‌پرستی دعوت می‌کنید. امروز کسی حاضر نیست که کارخانه و املاک و مستغلات شما را به نام وطن، پرستش کند... ملت ایران، شما و نوع شما را بیگانه و غاصب می‌شناسد. وطن و استقلال او را جز شما هیچکس تهدید ننموده و تصمیم دارد به هر قیمت که هست از شما پس بگیرد... (ش ۴۷، دوشنبه ۲۹ آبان، ص ۴).

پایان غوغا بر سر امتیاز نفت شمال

غوغائی که انگلیس و آمریکا و ارتجاع ایران بر سر امتیاز نفت شمال برپا کرده بودند با استعفای ناگزیر ساعد کاهش یافت اما منتفی نشد و سرانجام با طرح ماده واحده مرحوم مصدق و تصویب

آن در جلسه روز ۱۱ آذر ۱۳۲۳ مجلس روانه بوته اجمال شد تا دوباره در جریان لغو مقاوله‌نامه تأسیس شرکت مختلط نفت ایران و شوروی (قرارداد قوام سادچیکوف) با قدرت کمتری ظاهر شود. ماده واحده مرحوم مصدق، پس از آن تکمیل شد و به مجلس رفت که شوروی با پیشنهاد دکتر مصدق به آن دولت برای همکاری‌های نفتی موافقت کرد (واسطه انتقال این پیشنهاد به سفارت شوروی، ایرج اسکندری بود. مصدق و اسکندری هر دو به این واقعه اشاره دارند).

اینکه ماده واحده مصدق از کجا پیدا شده بود و آیا آن گزارشی که قوام از چگونگی دخالت عناصر انگلیسی هیئت حاکمه ایران در تکوین آن ماده و رسانیدن غیرمستقیم آن به مصدق به دست داده (ص ۸۳) معتبر است یا خیر، چندان اهمیتی ندارد زیرا برخی خطوط تعیین شده آن برای همکاری‌ها با شوروی - بی‌آنکه نامش در آن آمده باشد - با پیشنهاداتی که در مجلس شرح داده بود تناسب داشته و شاید تکمیل شده همان‌ها بوده است (می‌دانیم که همان ماده واحده علیرغم اینکه با همکاری ایرج اسکندری و دولت شوروی به قطعیت لازم برای دکتر مصدق رسید به علت تغییراتی مختصر و همراهی ارتجاع مجلس چهاردهم با آن موجب کدورت و حتی بیگانگی میان حزب توده ایران و دکتر مصدق شده بود. نک: آوانسیان، ص ۴۶۸).

طرفه اینکه حزب ایران نیز ضمن بیانیه‌ای که در شهریور ۱۳۲۶ راجع به نفت ایران و توقعات دولت‌های امپریالیستی آمریکا و انگلیس منتشر کرده بود، به دولت شوروی و مقاوله‌نامه تأسیس شرکت نفت مختلط ایران شوروی - همان قرارداد قوام سادچیکوف - نیز اشاره کرده و در ضمن پیشنهادها برای اداره صنعت نفت از فرمولی وام گرفت که شباهت قابل توجهی به پیشنهاد دکتر مصدق داشت (طیرانی، ج ۱، ص ۱۹۰ - ۱۹۸).

داستان نفت شمال با همان ملاحظات سوق‌الجیشی که همچنان برای شوروی و برای انگلیس و آمریکا برقرار بود، به مقاوله‌نامه تأسیس شرکت مختلط نفت ایران و شوروی (قرارداد قوام - سادچیکوف) در فروردین ۱۳۲۵ رسید و با فسخ آن قرارداد در مهر ۱۳۲۶ توسط مجلس پانزدهم و به دست همانانی که در ماه‌های مهر و آبان و آذر سال ۱۳۲۳ با ادای سوگندهای غلیظ از پابندی‌شان به همکاری‌های داوطلبانه با اتحاد شوروی می‌گفتند و به همه اطمینان می‌دادند که ما دوستان واقعی شوروی هستیم و نه رهبران حزب توده ایران، به پایان رسید و پرونده‌اش بسته شد. با این همه برخی عوارض ناشی از آن کارزار دشمن‌کام در شکل و معنای مناسبات بخش‌هایی از مردم ایران با دولت شوروی و مناسبات نیروهای ملی با جنبش کارگری به‌ویژه در جریان نهضت ملی کردن نفت ایران نقشی منفی و ناسالم داشته است.

درخواست امتیاز در شرایطی که فرصت‌ها و ابزارهای بهتری پیدا شده نامناسب است. به‌ویژه اگر فرصت سنخیت‌پردازی‌های کاذب با امتیازهای امپریالیستی منتفی نباشد. می‌دانیم که مردم

کشورهای تحت ستم از امتیازات متعلق به دولت‌های بزرگ و کمپانی‌ها خارجی همواره ناخشنود بوده و توافقی با آن ندارند. هرچند دولت شوروی در جریان اداره شرکت شیلات مختلط ایران و شوروی نشان داده بود که هیچ سختی با کمپانی‌های سرمایه‌داری ندارد، اما در هر حال درخواست امتیاز می‌توانست کارزار ضد شوروی را تقویت کند.

گستره مخالفت‌های حزب توده ایران و متحدانش با سیاست‌های ناسالم و غیرملی دولت ساعد مراغه‌ای در کنار حساسیت‌های سیاسی اقتصادی مبهم و موهومی که دیکتاتوری ننگین رضاشاهی خلق کرده بود - دکتر مصدق اشاره روشنی به چنین حساسیت‌هایی داشته است - برخی فرصت‌ها برای ارتجاع ایران و امپریالیسم بین‌المللی مهیا کرد که حزب و متحدانش قادر به رفع آن نبودند زیرا که بورژوازی ملی ایران به هر دلیلی مواضعی بینابین انتخاب کرد و از این طریق بر قدرت ارتجاع افزود.

عیب‌جویی و باریک‌بینی در ارزیابی مواضع بینابینی بورژوازی ملی ایران که بعضاً صحیح و تردیدناپذیر بود، در مراحل خاصی، از حدود ضروری خارج شد و به نوعی از خصومت متقابل رسید و جنبه‌ای گرفت که حتی ائتلاف کوتاه‌مدت حزب توده ایران با حزب ایران در کابینه قوام‌السلطنه نتوانست آن را منتفی کند.

تغییر تناسب و موازنه میان قدرت ملی و تکالیف یک نهضت طبقاتی انقلابی با همراهی‌های بین‌المللی آن به گونه‌ای که که شاهین ترازو را به نوسان متناوب به سوی همراهی‌ها و حمایت بین‌المللی دچار کند، به‌طور معمول خوشایند توده‌های مردم نیست و حزب توده ایران در آن تحول به هر دلیلی و به‌ویژه دلایل معرفت‌شناسانه نظیر گستره عمومی جهل سیاسی و قدرت نفوذ خرافه‌پردازی‌ها و گرافه‌گوئی‌های مخالفان و محدودیت طبیعی ابزارهای خود و ضرورت‌های حاد ایستادگی در برابر پیشروی‌های استقلال‌شکن امپریالیسم، نتوانست شاهین ترازو را در جای خود نگه‌دارد.

با همه این احوال حضور مستعجل دولت شوروی در موضوع نفت ایران و هجوم زحمتکشان ایران به تباری‌های پنهانی هیئت حاکمه ایران با انحصارات نفتی بیگانه، فرصتی طلایی برای آغاز مبارزات ملت ایران علیه امپریالیسم و انحصارات نفتی فراهم نمود و نخستین موفقیت‌ها را در آن مبارزه سخت و سنگین نصیب مردم ایران کرد. همان‌گونه که مصدق ضمن نطق خود در جلسه روز هفتم آبان مجلس گفته بود:

هر وطن‌پرستی از مذاکرات ساعد مراغه‌ای با شرکت‌های خارجی نگران بود. ملت ایران مرهون شماس‌ت که دفع شر آنها شد و این موفقیت شما در نتیجه مختصر توازن سیاسی است که از شهرپور ۱۳۲۰ در این کشور برقرار شده است.

فهرست منابع:

- آئین اسلام (روزنامه). س ۱، ش ۳۳ و ۳۴ و ۳۵، جمعه ۱۲ و ۱۹ و ۲۶ آبان ۱۳۲۳.
- آژیر (روزنامه) س ۲، ش ۲۰۵ پنجشنبه ۴ آبان، ش ۲۰۶ یکشنبه ۷، ش ۲۰۷، سه شنبه ۹، ش ۲۰۸ پنجشنبه ۱۱، ش ۲۰۹، یکشنبه ۱۴، ش ۲۱۱، پنجشنبه ۱۸ آبان ۱۳۲۳.
- پروانه آبراهامیان. کودتا، ترجمه ناصر زرافشان، تهران، نگاه، ۱۳۹۳
- جلال آل احمد. در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۷.
- اردشیر آوانسیان. خاطرات، بکوشش بابک امیر خسروی، تهران، نگره، ۱۳۷۶.
- ایرج اسکندری. خاطرات سیاسی، بکوشش علی دهباشی، تهران، علمی، ۱۳۶۸.
- اطلاعات (روزنامه). س ۱۹، ش ۵۶۰۱، یکشنبه ۷ آبان، ش ۵۶۰۴، چهارشنبه ۱۰، ش ۵۶۰۵، پنجشنبه ۱۱، ش ۵۶۰۹، شنبه ۱۶ آبان ۱۳۲۳.
- یوسف افتخاری. خاطرات دوران سپری شده، به کوشش کاوه بیات و مجید تفرشی، تهران، فردوسی، ۱۳۷۰.
- صادق انصاری. از زندگی من پا به پای حزب توده ایران، لس آنجلس، نشر کتاب، ۱۳۷۵/۱۹۹۶.
- باختر (روزنامه) س ۹، دوره ۳، ش ۳۸۸، چهارشنبه ۲۶ مهر ۱۳۲۳، ش ۳۸۹، پنجشنبه ۲۷ مهر، ش ۳۹۰، شنبه ۲۹ مهر، ش ۳۹۴، چهارشنبه ۳ آبان، ش ۳۹۵، شنبه ۶ آبان، ش ۳۹۶، یکشنبه ۷ آبان، ش ۳۹۷، دوشنبه ۸ آبان، ش ۳۹۸، سه شنبه ۹ آبان، ش ۳۹۹، چهارشنبه ۱۰ آبان، ش ۴۰۰، پنجشنبه ۱۱ آبان، ش ۴۰۱، شنبه ۱۳ آبان، ش ۴۰۲، یکشنبه ۱۴ آبان، ش ۴۰۴، سه شنبه ۱۶ آبان ۱۳۲۳.
- کریم بختیار سنجابی. امیدها و ناامیدی‌ها، خاطرات سیاسی، لندن، جبهه ملی ایران، ۱۳۶۸/۱۹۸۹.
- ارسلان پوریا. کارنامه مصدق، تهران، ققنوس، ۱۳۹۷. جامی. گذشته چراغ راه آینده، به کوشش فرید مرادی، تهران، نگاه ۱۳۹۲.
- م.ا. جاوید. دموکراسی ناقص؛ بررسی سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲، تهران، اتحادیه کمنیست‌های ایران، ۱۳۵۶.
- جمیل حسینی. آذربایجان ایران آغاز جنگ سرد، ترجمه منصور صفوتی، تهران، شیرازه، ۱۳۸۷.
- انور خامه‌ای. خاطرات سیاسی؛ پنجاه و سه نفر، فرصت بزرگ از دست رفته، از انشعاب تا کودتا، تهران، نامک، ۱۳۹۹.
- خورشید ایران (روزنامه). س ۲۲، ش ۱۳۵، سه شنبه ۹ آبان، ش ۱۳۶، سه شنبه ۱۶ آبان، ش ۱۳۷، سه شنبه ۲۳ آبان ۱۳۲۳.

- داد (روزنامه). س ۳، ش ۲۹۰، پنجشنبه ۴ آبان، ش ۲۹۱، یکشنبه ۷ آبان، ش ۲۹۲، دوشنبه ۸ آبان، ش ۲۹۳، سه شنبه ۹ آبان، ش ۲۹۴، چهارشنبه ۱۰ آبان، ش ۲۹۵، پنجشنبه، ۱۱ آبان ۱۳۳۳.
- سید ضیاء عامل کودتا؛ گفته‌ها و ناگفته‌های تاریخ معاصر ایران از زبان سیدضیاءالدین طباطبائی، به کوشش صدرالدین الهی، تهران، ثالث، ۱۳۹۴.
- محمدناصر صولت قشقائی. سال‌های بحران، خاطرات روزانه محمدناصرخان صولت قشقائی از فروردین ۱۳۲۹ تا آذر ۱۳۳۲، تصحیح نصرالله حدادی، تهران، رسا، ۱۳۶۶.
- بهروز طیرانی. اسناد احزاب سیاسی ایران ۱۳۲۰ - ۱۳۳۰، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۶.
- فخرالدین عظیمی. بحران دموکراسی در ایران ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران، البرز، ۱۳۷۲.
- مصطفی فاتح. پنجاه سال نفت ایران، تهران، پیام، ۱۳۵۸.
- یوسف قریب. به دنبال سراب، تهران، انتشار، ۱۳۹۶.
- احمد قوام. خاطرات سیاسی، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، تهران، معین، ۱۳۹۱.
- کوشش (روزنامه). س ۲۱، ش ۵۴۵۱، یکشنبه ۷ آبان، ش ۵۴۵۲، دوشنبه ۸ آبان، ش ۵۴۵۳، سه شنبه ۹ آبان، ش ۵۴۵۴، چهارشنبه ۱۰ آبان، ش ۵۴۵۵، پنجشنبه ۱۱ آبان، ش ۵۴۵۶، جمعه ۱۲ آبان، ش ۵۴۵۸، دوشنبه ۱۵ آبان، ش ۵۴۵۹، سه شنبه ۱۶ آبان، ش ۵۴۶۱، پنجشنبه، ۱۸ آبان، ش ۵۴۶۲، جمعه ۱۹ آبان، ش ۵۴۶۳، یکشنبه ۲۱ آبان، ش ۵۴۶۵، سه شنبه ۲۳ آبان، ش ۵۴۶۷، پنجشنبه ۲۵ آبان، ش ۵۴۶۹، یکشنبه ۲۸ آبان، ش ۵۴۷۰، دوشنبه ۲۹ آبان، ش ۵۴۷۱، سه شنبه ۳۰ آبان ۱۳۳۳.
- کیفر (روزنامه). س ۳، ش ۴۴، دوشنبه ۸ آبان، ش ۴۵، دوشنبه ۱۵ آبان، ش ۴۶، دوشنبه ۲۲ آبان، ش ۴۷، دوشنبه ۲۹ آبان، ش ۴۸، دوشنبه ۶ آذر ۱۳۳۳.
- حبیب لاجوردی. اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه ضیاء صدقی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۹.
- تقی مکی نژاد. خاطرات روزگار سرکشی از اعضای گروه پنجاه و سه نفر، بکوشش یوسف نیکنام، تهران، پردیس دانش، ۱۳۹۳.
- هوشنگ منتصری. در آن سوی فراموشی، یادی از دکتر رضاردمنش، تهران، شیرازه، ۱۳۹۵.
- حسن نظری (غازیانی). گماشتگی‌های بدفرجام، تهران، رسا، ۱۳۷۶.
- هور (روزنامه). س ۲، دوره ۳، ش ۱۴، یکشنبه ۷ آبان، ش ۱۵، یکشنبه ۱۴ آبان ۱۳۳۳.

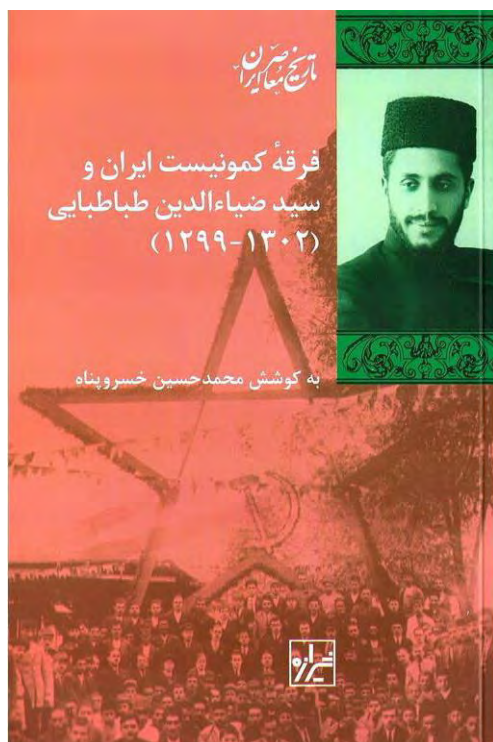
فرقه کمونیست ایران و سید ضیا

کتابی سودمند و آگاهی بخش

خسرو باقری

در بامداد سوم اسفند ۱۲۹۹، سید ضیاءالدین طباطبایی (۱۲۶۸ شیراز - شهریور ۱۳۴۸ تهران) به همراه ۲۵۰۰ نفر از قوای قزاق به فرماندهی رضا خان میرپنج وارد تهران شد. در همان نیمه شب، کودتاگران در تهران حکومت نظامی اعلام کردند. نمایندگان کودتاچیان از همان روز، مذاکره با احمد شاه و نماینده او را آغاز کردند و سرانجام، عصر روز چهارم اسفند، احمد شاه فرمان رئیس الوزرای سید ضیا، رهبر سیاسی کودتا را صادر کرد. به رضا خان، فرمانده نظامی کودتا هم ریاست دیویزیون قزاق و فرماندهی کل قوا و لقب «سردار سپه» داده شد. اما این فرمان‌ها به تنهایی نمی‌توانست موقعیت کودتاگران را تثبیت کند. از این رو، سید ضیا علاوه بر بازداشت بعضی اشراف به قصد مردم فریبی و اخاذی، شماری از فعالان سیاسی (از جمله میرزا طاهر تنکابنی، تیگران ترهاکوپیان، سید محمد کمره‌ای و

میرزا علی اکبر ساعت ساز از اعضای پیشین فرقه دمکرات عامیون) را دستگیر و آزادی‌های سیاسی را هم در کشور محدود کرد. از ۱۲ اسفند در تهران، تنها روزنامه «ایران» که مبلغ و مروج نظرات سید ضیاء بود، منتشر می‌شد. در هشتم اسفند ۱۲۹۹، سید ضیاء با انتشار بیانیه‌ای، دلایل کودتا و هدف‌های دولت خود را توضیح داد. او در سیاست داخلی، فربیکارانه خود را مدافع واقعی انقلاب مشروطیت و مخالف سرسخت اشراف - که این انقلاب بزرگ را به نفع منافع خود مصادره کرده بودند - اعلام کرد و خود را هوادار اصلاح دستگاه اداری، انهدام مفت خوری، ایجاد عدالتخانه حقیقی و پایان دادن به وضعیت مشقت بار



کارگران و دهقانان، گسترش آموزش و برقراری امنیت، خواند و در سیاست خارجی، مخالف کاپیتولاسیون، قرارداد ننگین ۱۹۱۹ بین ایران و انگلیس و هوادار برقراری مناسبات با اتحاد شوروی جوان نشان داد.

نویسنده، مورخ ارجمند آقای محمدحسین خسروپناه، در پیشگفتار کتاب، خاطر نشان می‌کند که در کتاب‌های گوناگون به این کودتا، شخصیت‌های شرکت کننده و حوادث آن تا حد بررسی جزئیات پرداخته شده است اما آنچه مورخان کمتر به آن توجه کرده‌اند، واکنش اجتماعی مردم و جریان‌های سیاسی نسبت به این کودتا بوده است. در این کتاب ارزشمند نویسنده به واکنش فرقه کمونیست ایران در برابر این کودتا پرداخته و کمک شایانی به افزایش آگاهی در این زمینه نموده است.

گرچه شماری از مشروطه خواهان و سوسیال دمکرات‌های اصفهان در آغاز و به مدت بسیار کوتاهی، سیاست جدید امپریالیسم انگلستان را درک نکردند، اما به سرعت و هنگامی که مطلع شدند که سید ضیاء در طول هفته چندین بار با هرمان نرمن (وزیر مختار انگلستان در ایران) ملاقات می‌کند و در پی استخدام مستشار مالی از انگلستان است، نظرشان تغییر کرد و نوشتند: «هر ملتی که به سعادت و سیادت استقلال خود علاقمند است، بایستی متوجه حقایق و دقائق سیاست باشد و فریب صورت و گول الفاظ مشعشع را نخورد... دیپلماسی روسیه حالیه در سایه افکار عالیه سوسیالیسم پولتیک، به قدری رقیق و لطیف و با طبیعت ملل ظلم کشیده ملایم و مناسب است که در اندک مدتی جاذبیت او تمام عالم را به خود جلب کرده است؛ اما سیاست دول اروپایی که بر روی اصول سرمایه داران قائم و ثابت است درست نقطه مقابل و طرف نقیض واقع شده و همه چیز آن‌ها پیوسته در جلو سیل افکار سوسیالیزم، متحرک و لرزان است. این وضعیت موجب شده است بین دولت‌های انگلستان و روسیه بلشویکی رقابت شدیدتر و منازعه پولیتکی بسی قوی‌تر شود و کودتا برای جلوگیری از گسترش نفوذ روسیه بلشویکی در ایران است.» (ص ۲۰). سوسیال دمکرات‌های اصفهان مخالف مزورانه سید ضیا با قرارداد ۱۹۱۹ را هم افشا کردند: «ظاهراً قرارداد لغو شده است اما عملاً نه تنها چنین کاری را انجام نداده بلکه آن را در لفافه‌های جالبی پیچیده و آب و رنگ دیگری به آن داده اند... برای حفظ ظاهر جلب مستشاران به صورت بین‌المللی مطرح و عنوان شده ولی آنچه در تسریع آن عملاً کوشش شده، استقرار مالیه در تحت مستشاری انگلیس و سپردن اختیارات نظامی به صاحب منصبان انگلیسی می‌باشد.» (ص ۲۱)

اما کمونیست‌های ایران چه در دوره‌ای که در فرقه عدالت ایران (۱۲۹۶-۱۲۹۹/۱۲۹۱۷-۱۹۲۰) متشکل بودند و چه از موقعی که نام آن حزب به فرقه کمونیست ایران (۱۲۹۹-۱۳۱۰/۱۳۲۰-۱۹۳۱) تغییر کرد، از یک سو سید ضیاء را وابسته به حکومت‌گران، توجیه کننده اعمال و رفتار احمد شاه و حامی منافع غارتگران و خائنان می‌دانستند و از سوی دیگر او را به عنوان روزنامه نگار وابسته به سفارت انگلستان در تهران، از حامیان دولت وثوق‌الدوله و مبلغان قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس و ایران

می‌شناختند. قراردادی که در باره‌اش تاکید می‌کردند که نتیجه‌ای جز از دست رفتن استقلال ایران و گسترش فقر و فلاکت عمومی ندارد و منافع آن تنها نصیب امپریالیسم انگلیس و خیانتکاران و جنایتکاران داخلی می‌شود. (ص ۳۹)

فرقه کمونیست ایران با دقت علمی کودتای سوم اسفند را تحلیل کرد، آن را کودتای انگلیسی و ناشی از تغییر سیاست دولت انگلستان ارزیابی کرد ... در ۱۹ اسفند ۱۲۹۹ **نعمت بصیر حاجی زاده**، عضو کمیته مرکزی فرقه، ضمن تاکید بر اینکه اصلاحات وعده داده شده در بیانیه سید ضیاء برای ایران ضروری است، به صراحت دست داشتن دولت انگلستان در کودتا را مطرح کرد و کودتا را «حیله‌گری خاص انگلیسی‌ها» دانست. **کامران آقازاده**، دیگر عضو کمیته مرکزی فرقه، هم در فروردین ۱۳۰۰ در ارزیابی از کودتا و دولت سید ضیاء نوشت: «بر ما ثابت است که انگلیس‌ها آخرین پولتیک خود را مجرا نموده و سید را به لباس دیموقراسی ملبس نموده و به این نحو می‌خواهند بندی بر پیش سیل انقلاب بکشند. اما ملت ایران باید بدانند که سید نه این که دیموقرات است بلکه یگانه عدو ملک و ملت است. ما با یک صدای رسا صدارت سید را پروتست کرده و فریاد می‌نماییم که همچو اغفالات را خاتمه بدهند.» (ص ۴۵)

پایان این کارزار با برکناری (۴ خرداد ۱۳۰۰) و تبعید سید ضیاء رقم خورد. فرقه کمونیست ایران در تحلیلی به چرایی سقوط سید ضیاء و برآمدن رضا خان پرداخت و نوشت: «انگلیسی‌ها چون دیدند که سید ضیاء‌الدین کاملاً افشا شده و هیچ کس به صداقت او باور ندارد، تصمیم گرفتند از همراه او، رضا خان استفاده کنند. چنین به نظر می‌رسد که رضا خان دولت سید ضیاء‌الدین را پس از موافقت با انگلستان منحل کرد و به او امکان داد تا به بغداد فرار کند.» (ص ۵۲)

آخرین چالش فرقه کمونیست ایران و سید ضیاء در انتخابات دوره پنج مجلس شورای ملی، در بهار ۱۳۰۲ رقم خورد. فرقه کمونیست خطاب به زحمتکشان نوشت: «کارگران و رنجبران باید بدانند و بفهمند که هرگاه در حقیقت بخواهند برای دردهای خود درمانی پیدا کنند، چاره بنمایند ناچارند که سعی کنند برای دوره پنجم یک نفر از اشراف هم که باشد به وکالت انتخاب نشده، کرسی پارلمان را اشغال نکنند.» (ص ۶۱). فرقه، سید ضیاء‌الدین را تافته جدا بافته‌ای در میان سیاستمداران ایران نمی‌دید. فرقه سیاستمداران، فعالان و تشکلهای سیاسی ایران را به دو جناح تقسیم می‌کرد: یکی آزادی‌خواه و دیگری ارتجاع. جناح آزادی‌خواه صنف کارگر و فقرای ایران، ملیون و شخصیت‌ها و فعالان سیاسی آزادی‌خواه را در بر می‌گرفت. اما جناح دیگر از پنج گروه تشکیل می‌شد: اول اشرافی چون **قوام السلطنه‌ها و نصرت‌الدوله‌ها**، دوم شخصیت‌هایی چون **مدرس‌ها و آشتیانی‌ها**، سوم **مداحان وثوق‌الدوله**، چهارم جوانانی چون **داورها** و سرانجام **سید ضیاء** که نه تنها در جناح ارتجاع قرار داشت، بلکه وابسته و خادم دولت انگلستان هم بود. (ص ۶۶)

در این زمان سید ضیاء در سوئیس بود اما طرفدارانش از دی ماه ۱۳۰۱ با در اختیار داشتن روزنامه‌های افق روشن، اقدام، کوشش، عصر حدید و بعدا ناهید، عصر تمدن و بهارستان، تبلیغات انتخاباتی او را پیش می‌بردند. این در حالی بود که فرقه کمونیست در شرایط نیمه مخفی و با دو روزنامه تحت فشار کار و پیکان از فروردین ۱۳۰۲ مبارزه را آغاز کرد.

انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای ملی در ۷ اردیبهشت ۱۳۰۲ برگزار شد. از ششم خرداد ۱۳۰۲ شمارش آراء در حوزه‌های انتخابیه تهران شروع شد. با اعلام نتایج معلوم شد که به رغم تلاش فرقه کمونیست ایران و دیگر نیروهای پیشرو، سید ضیاءالدین طباطبایی با ۳۲۳۰ رای جزء دوازده نفر است و به نمایندگی تهران انتخاب شده است. فرقه‌های سوسیالیست و کمونیست در انتخابات تهران به طور نسبی موفق شدند. چهار نفر از کاندیداهای آن‌ها، **موتمن‌الملک، سلیمان میرزا اسکندری، مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک**، بیش‌ترین رای را آوردند و **میرزا حسین علایی** نفر یازدهم شد. موفقیت دیگر آن بود نمایندگان اشراف و زمینداران مانند قوام السلطنه و نصرت‌الدوله جزو ۱۲ نفر نبودند.

اما تقلب‌های گسترده اشراف، به‌ویژه در صندوق لواسانات، ترکیب ۱۲ نفره را تغییر داد. قوام‌السلطنه، نصرت‌الدوله و سید احمد بهبهانی به کمک صندوق لواسانات به جمع ۱۲ نفر نماینده تهران راه یافتند و سید ضیاء، حسین علایی و **سید اسدالله خرقانی** از راهیابی به مجلس باز ماندند.

در سال ۱۳۱۰ فعالیت فرقه کمونیست ایران در نتیجه بازداشت و زندانی شدن رهبران، کادرها و اعضای متوقف شد. سید ضیاء هم تا رضاشاه بر سرکار بود، نتوانست به ایران بازگردد. در مهر ۱۳۲۲ سید به ایران بازگشت و این بار در شرایطی متفاوت با حزب توده ایران مواجه شد.

کتاب دو بخش دارد: در بخش نخست «فرقه کمونیست ایران و سید ضیاءالدین ۱۲۹۹-۱۳۰۲» از یک سو به بازتاب اجتماعی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و دولت سید ضیاء و از سوی دیگر به ارزیابی و عملکرد سوسیال دموکرات‌ها و فرقه کمونیست ایران در مورد کودتا و دولت برآمده از آن و شخص سید ضیاءالدین طباطبایی، پرداخته شده است. در بخش دوم، اصل بیانیه‌ها و مقاله‌هایی آمده است که فرقه کمونیست و متحدانش در باره سید ضیاءالدین، کودتای سوم اسفند و دولت برآمده از آن در سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۰۲ منتشر کرده‌اند. بیانیه ۸ اسفند ۱۲۹۹ و اعلامیه الغای قرارداد ۱۹۱۹ بین انگلیس و ایران و مکتوب سید ضیاء به یکی از دوستان خود (۱۳۰۱) هم به واسطه این که در این کتاب بارها به آن‌ها اشاره شده است، در بخش دوم به طور کامل آورده شده‌اند. انتشار اصل اسناد که نویسنده دانشور از آن‌ها در تحلیل خود از وقایع و واکنش مردم و به‌ویژه فرقه کمونیست نسبت به این کودتا استفاده کرده است، این امکان ارزنده را برای خواننده فراهم می‌آورد که ارزیابی‌ها و داورهای نویسنده را خود هم مورد ارزیابی، سنجش و قضاوت قرار دهد.

کتاب ارزنده فرقه کمونیست ایران و سید ضیاءالدین (۱۲۹۹-۱۳۰۲) اثر مورخ اثرگذار، آقای محمد حسین خسرو پناه، در کنار آثار دیگر ایشان، از جمله جمعیت نسوان وطن خواه ایران (۱۳۱۴-۱۳۰۱) و فرقه عدالت ایران، از جنوب قفقاز تا شمال خراسان (۱۹۱۷-۱۹۲۰)، آنچه بر من گذشت؛ خاطرات علی پاینده و ... در کتابخانه هر علاقمند به تاریخ معاصر ایران جای ویژه‌ای دارد.

سرچشمه:

خسرو پناه، محمد حسین. فرقه کمونیست ایران و سید ضیاءالدین طباطبایی (۱۲۹۹-۱۳۰۲). انتشارات شیرازه کتاب ما. فروردین ۱۴۰۱. چاپ اول. تهران. ۷۵۰۰۰ تومان

هنر، ادبیات، فرهنگ

✓ شعر

✓ داستان

✓ نقد

همان یگانهٔ حسنی، اگر چه پنهانی

خسرو باقری

مضمون اصلی لوح فشرده «هنر گام زمان» اثر هنرمند انسان‌گرای پرنیان اندیش، ه.ا. سایه، آرمان شاعر، یعنی سوسیالیسم است. غروب چمن، چندین هزار امید بنی آدم، سرگذشت چمن، سیاه و سپید، سرای سرود، شیکرد، هنر گام زمان، دلی در آتش، انتظار، هست ای ساقی، یگانه، غریبانه، رنج دیرینه، گنج گم شده، چشمه خارا و از این شب‌های ناباور، شانزده شعر این مجموعه هستند که با صدای شاعر، مخاطب را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهند. موسیقی متن اشعار را خود سایه از میان آثار کلاسیک موسیقایی جهان برگزیده است که بسیار زیبا و اثرگذارند. تاریخ سرودن همه اشعار روشن نیست اما آشکار است که پس از سرکوب خشن جنبش چپ در ایران و جهان و نابودی اتحاد شوروی سروده شده‌اند. سرکوب و نابودی جنبش چپ، شاعر را سخت متأثر کرده است. شاعر با زبان شعر یادآوری می‌کند که نابودی اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی و سرکوب بیرحمانه احزاب و سازمان‌های چپ و آزادیبخش جهان، به نابودی و سیاه‌روزی جهان خواهد انجامید. به همین خاطر است که در شعرش، باد سرد وزیدن می‌گیرد، باغ گل سرخ، رنگ می‌بازد و زرد می‌شود، بلبل خاموش می‌شود، شعر شاعر رنگ غم می‌گیرد. نسترن بی‌کس می‌شود و در خاک می‌افتد. شاعر که نیک آگاه است بر سر مبارزان عدالت پرور، آزادیخواهان و بهبود جویان جهان چه رفته است، می‌گوید که ستاره زندگی بخش بشریت، افول کرده است، شبی رسیده است که در آرزوی طلوعی دیگر، عمرها باید انتظار کشید و پیش بینی می‌کند که در این دوران طولانی شب ظلمت، وای که بر بشریت چه خواهد گذشت؛ چه خون‌ها ریخته و چه خانه‌ها ویران خواهد شد و چه‌ها بر سر گرسنگان و زندانیان خواهد آمد. آنچه را از دهه نود میلادی در برابر چشمان ما بر بشریت رفته است، نه می‌توان توصیف کرد، نه می‌توان شنید و نه می‌توان به نظاره‌اش نشست، اما در شعر سایه می‌توان عمیقا درک کرد:

ز سرگذشت چمن دل به درد می‌آید / بند پنجره را، باد سرد می‌آید ...

دگر به سوز دل عاشقان که خواهد خواند / دلم ز غصه بلبل به درد می‌آید

دریغ باغ گل سرخ من که در غم او / همه زمین و زمان زار و زرد می‌آید (سرگذشت چمن)

باز این چه ابر بود که ما را فرو گرفت / تنها نه من، گرفتگی عالم است این ...

گفتی که شعر سایه دگر رنگ غم گرفت / آری سیاه جامه صد ماتم است این (چندین هزار امید
بنی آدم)

با این غروب، از غم سبز چمن بگو / اندوه سبزه‌های پریشان به من بگو ...
اندیشه‌های سوخته ارغوان ببین / رمز خیال سوختگان بی سخن بگو ...
آن شد که سر به شاخه شمشاد می‌گذاشت / آغوش خاک و بی کسی نسترن بگو (غروب چمن)

شبی رسید که در آرزوی صبح امید / هزار عمر دگر باید انتظار کشید ...
در آستان سحر ایستاده بود گمان / سیاه کرد مرا آسمان بی خورشید ...
هزار سال زمن دور شد ستاره صبح / ببین کزین شب ظلمت جهان چه خواهد دید (سیاه و سپید)

هوای باغ گل سرخ داشتیم و دریغ / که بلبان همه زاغند و برگ‌ها زرد است ...
دهان غنچه فرو بسته ماند در شب باد / که صبح خنده گشای از او نهان کرده است (شبگرد)

اما شاعر آگاه است که گذار از جامعه طبقاتی ستمگر و گام گذاردن آدمی در فراخنای انسانیت، دشوار، هولناک و طولانی است. بهره‌وران در جامعه طبقاتی، به‌ویژه جامعه سرمایه‌داری چه فریب‌ها و چه افسون‌گری‌ها در طی هزاران سال آموخته و تجربه کرده‌اند و چه ریاکارانه آن‌ها را به کار می‌گیرند تا سیاه را سپید و سپید را سیاه جلوه دهند؛ عدالت جویان و آزادیخواهان را دهری، کافر و دیکتاتور بخواندند و خودشان را عدالت پرور و سایه خدا و دموکرات جا بزنند. شاعر می‌داند که استثمار و استعمار و فقر و نادانی چه اندازه جان انسان ستم‌دیده را فقیر و حقیر کرده است و تغییر این شرایط چه اندازه حوصله و طاقت می‌طلبد. شاعر که خود همراه قهرمانان و مبارزان دیگر، رنج زندان و شکنجه و دربدری و ناجوانمردی را چشیده است، می‌داند که جلادان غدارتر از آنند که بگذارند آه جگرسوز دل عاشقان به گوشه‌ای برسد و اندوهناک است که چه بر سر شریف‌ترین زنان و مردان رفته و می‌رود و آهی از کسی شنیده نمی‌شود یا در گلو خفه می‌شود و فریاد رسی به فریاد نمی‌رسد، یا به زور چماق و اسلحه خاموش می‌شود:

چه نقش باختی ای روزگار رنگ آمیز / که این سپید سیاه گشت و آن سیاه سپید. (سپید و سیاه)

رنج دیرینه انسان به مداوا نرسید / علت آنست که بیمار و طبیب انسان نیست ...

تب و تاب غم عشقت دل دریا طلبد / هر تنک حوصله را طاقت این توفان نیست ...
سایه صد عمر در این قصه به سر رفت و هنوز / ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست (انتظار)

ای کوه تو فریاد من امروز شنیدی / دردی است در این سینه که همزاد جهان است (هنر گام
زمان)

دریغ جان فرورفتگان این دریا / که رفت در سر سودای صید مروارید (سپاه و سپید)

چه‌ها که بر سر ما رفت و کس نزد آهی / به مردمی قسم که جهان سخت ناجوانمرد است (شبگرد)

شاعر نه تنها از جور طبقات حاکم می‌نالد، بلکه از ناجوانمردی خائنان و رفیقان نیمه راه هم به تلخی و اندوه یاد می‌کند. از خائنانی می‌گوید که سرزمین کارگران و زحمتکشان را به بورژوازی و امپریالیسم فروختند و ندانستند یا نخواستند بدانند که این سرزمین فقط از آن‌ان نیست بلکه نقطه امید میلیون‌ها انسانی است که در زیر آوار هولناک سرمایه تن و جانشان خرد شده است. از به اصطلاح انقلابیون دیروز و از نشنگان قدرت امروز می‌گوید که آن همه فریاد آزادی زدند ولی آزادی را در پای سود خویش قربانی کردند. او به انقلابیون هشدار می‌دهد که هرگز به شیفتگان ثروت و قدرت سپاه دست، اعتماد نکنند، زیرا این بهره‌وران، جز به سود خویش به چیزی نمی‌اندیشند و در سودای سود، زهر در کامتان می‌ریزند. شاعر عصاره و چکیده تجربه و دانش آزادیخواهان و عدالت‌دوستان جهان و در یک کلام عاشقان هستی است و مبارزان را مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌گوید که پیامد عدم توجه به پلستی و نابکاری دشمن طبقاتی خنجر به دست، خونی است که از سینه شکافته انقلاب و مبارزان جاری خواهد شد.

یک دم نگاه کن که چه بر باد می‌دهی / چندین هزار امید بنی آدم است این (چندین هزار...)

از داد و وداد آنهمه گفتند و نکردند / یارب چقدر فاصله دست و زبان است (هنر گام زمان)

از بزم سیه دستان هرگز قدحی مستان / زهر است اگر آبی در کام چکانندت (چشمه خارا)

ندانم آن که دل و دین ما به سودا داد / بهای آن چه گرفت و به جای آن چه خرید ...

سیاه دستی آن ساقی منافق بین / که زهر ریخت به جام کسان به جای نبید ...
سزاست گر برود رود خون ز سینه دوست / که برق دشمن ندید و دست پلید (سیاه و سپید)

امید، در گوهر جهان بینی علمی شاعر ریشه دارد. او که نای عاشقان جهان است، می‌داند و به خوبی می‌داند که شکست امروز، نخستین شکست نیست. انسان به قول همینگوی در پیرمرد و دریا بسیار و بسیار شکست خورده است اما نابود نشده است. شکست امروز هم آخرین شکست او نیست، هنوز بشر تا بامداد بشریت و به قول مارکس تا آغاز تاریخش، نبردها و شکست‌ها در پیش دارد. اما شاعر به وصال ایمان دارد و تا آن روز فرخنده، در این شب سیاه استبداد و بی‌عدالتی روزها را در انتظار می‌شمارد. او به بهبود خواهان خسته و دردمند بشارت می‌دهد که وقتی بهار شورش، انقلاب و طغیان فرا برسد، دسته دسته مبارزان جوان و برومند فرا می‌رسند و آفتابی که شاعر وعده می‌دهد، تن‌ها و جان‌ها را گرم خواهد کرد. او می‌گوید که هرگز مبارزه خاموش نمی‌شود و همیشه مبارزی هست که راه و پیمان را ادامه دهد:

باشد که یکی هم به نشانی بنشیند / بس تیر که در چله این کهنه کمان است ...
روزی که بجنبد نفس باد بهاری / بینی که گل و سبزه کران تا به کران است ...
امروز نه آغاز و نه انجام جهان است / ای بس غم و شادی که پس پرده نمان است (هنر گام
زمان)

من آن ستاره شب زنده دار امیدم / که عاشقان تو تا روز می‌شمارندم ...
مگر در این شب دیر انتظار عاشق کش / به وعده‌های وصال تو زنده دارندم (گنج گم شده)

چه خون که می‌رود اینجا ز پای خسته هنوز / مگو که مرد رهی نیست، هست ای ساقی (هست
ای ساقی)

الا ای صبح آزادی، بیاد آور در آن شادی / کزین شب‌های ناباور منت آواز می‌دادم ...
تنم افتاده خونین زیر این آوار شب، اما / دری زین دخمه سوی خانه خورشید بگشادم (از این
شب‌های ناباور)

اما تنها امید داشتن کافی نیست، تحولات ناگزیر اجتماعی را نیروهای آگاه اجتماعی، به واقعیت تبدیل می‌کنند. آنانی که از باورهای عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه دست نکشیده‌اند، نباید از بیم گمراهی، از نبرد دست بشویند؛ چرا که تنها در جریان مبارزه متشکل است که راه‌ها پیدا و گره‌ها باز می‌شوند. شاعر به رهروان، اندرزی برخاسته از تجربه تاریخی می‌دهد که از دوری و دیری آرمان هراسان نشوند و عقل مصلحت‌اندیش، آنان را در ورطه ناامیدی سرنگون نکند. باید با قلبی گرم، و البته خرد و عقلی آرمان‌گرا در مبارزه‌ای پرشور مشارکت کرد و در این مبارزه خون و آتش نباید از یاد برد که وفاداری، راه و رسم جوانمردان و قهرمانان است. شاعر به خود و دیگر مبارزان نهیب می‌زند که مبادا از این راه شریف و انسانی و تاریخ ساز بازگردند:

به سوز دل نفسی آتشین برآری عشق / که سینه‌ها سیه از روزگار دم‌سرد است. (شبگرد)

به شاهراه طلب نیست بیم گمراهی / که راه با قدم رهنورد می‌آید. (سرگذشت چمن)

صفای خاطر دردی کشان ببین که هنوز / ز دامن نکشیدند دست ای ساقی ...
در این دو دم مددی کن مگر که بر گذریم / به سربلندی از این دیر پست ای ساقی (هست ای ساقی)

گر مرد رهی غم مخور از دوری و دیری / دانی که رسیدن هنر گام زمان است ...
تو رهرو دیرینه سر منزل عشقی / بنگر که ز خون تو به هر گام نشان است ...
آبی که بر آسود زمینش بخورد زود / دریا شود آن رود که پیوسته روان است ...
از راه مرو سایه که آن گوهر مقصود / گنجی است که اندر قدم راهروان است (هنر گام زمان)

به آن عقل بختید که عشقش نپسندید / در این حلقه زنجیر چو دیوانه بگردید ...
کلید در امید اگر هست شما یید / بر این قفل کهن سنگ چو دندانه بگردید (غریبانه)

وفاداری طریق عشق مردان است و جانبازان / چه نامردم اگر زین راه خون آلود برگردم ...
در آن شب‌های طوفانی که عالم زیر و رو می‌شد / نهانی شبچراغ عشق را در سینه پروردم ...
برآری بندر پنهانی سر از خاک زمستانی / که از هر ذره دل آفتابی بر تو گستردم (دلی در آتش)

این آرمان، با هستی بشریت پیوند دارد. در صورت شکست این آرمان، بربریت در انتظار انسان است. و آه که این مبارزه چه دردها و رنج‌ها در آستین دارد. اما به خاطر داشته باش که آرمان و درد یگانه‌اند. درد است که زایشگاه آرمان است و آرمان با درد متولد می‌شود.

این چه تیغ است که در هر رگ من، زخمی ازوست / گر بگویم که تو در خون منی بهتان نیست
(انتظار)

تو مرد باش و میندیش از گرانی درد / همیشه درد به سر وقت مرد می‌آید (سرگذشت چمن)

هوای روی تو دارم نمی‌گذارندم / مگر به کوی تو این ابرها ببارندم (گنج گم شده)

از روی تو دل‌کنندم آموخت زمانه / این دیده از آن روست که خوابه فشان است ...

دردا و دریغا که در این بازی خونین / بازیچه ایام دل‌آدمیان است ...

خون می‌چکد از دیده در این کنج صبوری / این صبر که من می‌کنم افشردن جان است (هنر گام
زمان)

چه غم دارد ز خاموشی درون شعله پروردم / که صد خورشید آتش برده از خاکستر سردم (دلی در
آتش)

درد تو سرشت توست، درمان ز که خواهی جست؟ / تو دام خودی ای دل، تا چون برهانندت ...

تو آب گوارایی، جوشیده ز خارایی / ای چشمه مکن تلخی، وز زهر چشانندت ...

یک عمر غمت خوردم تا در برت آوردم / گر جان بدهم ای غم از من نستانندت (چشمه خارا)

و سرانجام آن که آرمان شاعر سوسیالیسم است. همان مشگ پراکنده که عالم مدهوش بوی خوش آنست؛ همان «یگانه حُسن»ی که اکنون به زیر پای افکنده‌اندش. اما شاعر ایمان دارد که دوباره برخواهد رویید و اگر این بار بروید، با استفاده از تجربه‌های گذشته و دانش امروز و ضرورت فردا بس شکوفاتر خواهد بود. این نظام اجتماعی چنان ارجمند است که فداکاری امروز در برابرش سخت کوچک خواهد بود. این نظام اجتماعی قادر است میلیون‌ها زحمت‌کش را از عرصه جنگ‌های

خانمان سوز و رقابت‌های سبعانه سرمایه‌داری برهاند و به آغوش خانواده و کار آفریننده باز گرداند. می‌تواند بر تن کودکان کار لباس مدرسه بپوشاند، میلیون‌ها گرسنه جهان را با آزاد کردن نیروهای مولد و دگرگون ساختن مناسبات اجتماعی و اقتصادی، با زندگی و شادی و غرور و آفرینش پیوند دهد و به زنان و مردان جهان صلح و آزادی و برابری هدیه کند.

شاعر تاکید می‌کند که سوسیالیسم، ناگزیر جهان است و هیچ نیرویی قادر نیست این آتش جاوید را خاموش کند. سایه در خاطراتش (ص ۱۰۴۶) می‌گوید: «واقعاً هنوز هم معتقدم که یگانه درمان درد جهان حرف‌های آن یهودی ریشو، مارکس، است چون نمی‌توانم باور کنم که انسان به غار باز می‌گردد؛ تویی که درد جهان را یگانه درمانی».

چون مشک پراکنده، عالم ز تو آکنده / گر نافه نهان داری، از بوی بداندندت (چشمه...)

همان یگانه حسنی اگرچه پنهانی / وگر دوباره برآیی هزار چندان
چه مایه جان و جوانی که رفت در طلبت / بیا بیا که هر چه بخواهی هنوز ارزانی
هزار فکر حکیمانه چاره جست و نشد / تویی که درد جهان را یگانه درمانی
نمی‌روی ز دل ای آرزوی روز بهی / که چون ودیعه غم در نهاد انسانی
خراب خفت تلبیس دیو نتوان بود / بیا بیا که همان خاتم سلیمانی
روندگان طریق تو راه گم نکنند / که نور چشم امید و چراغ ایمانی
چه پرده‌ها که گشودیم و آن چنان که تویی / هنوز در پس پندار سایه پنهانی (یگانه)

به شوق لعل جانبخشی که درمان جهان با اوست / چه توفان می‌کند این موج خون در جان پردردم
(دلی در آتش)

بیا که طبع جهان ناگزیر این عشق است / به جادویی نتوان کشت آتش جاوید (سیاه و سپید)

شکستن هم زمان بیست استخوان

بررسی جامعه‌شناختی یک فیلم در ژانر کارگری

خسرو باقری

فیلم درخشان و انسان‌گرای «شکستن هم‌زمان بیست استخوان»، (محصول ۱۳۹۶) به کارگردانی **جمشید محمودی** (متولد ولایت پروان، مهاجر افغانستان، ساکن ایران) در تابستان ۱۳۹۸ در ایران به نمایش درآمد. اما آن چنان که سزاوار این فیلم بود، نه مورد توجه تماشاگران قرار گرفت و نه منتقدان به آن پرداختند. این فیلم محصول مشترک سینمای ایران و افغانستان است و در ژانر کارگری سینما جای می‌گیرد. این فیلم ارزشمند که اکنون در شبکه مجازی در دسترس است، می‌تواند پایه گفتگو در محافل اجتماعی، کارگری و حتی سیاسی قرار گیرد و رابطه دوستانه خلق‌های زحمتکش ایران و افغانستان را تقویت کند. نمایش و تحلیل این فیلم برای دانشجویان سینما، تئاتر و ادبیات نمایشی، می‌تواند بر آگاهی آنها درباره سینمای کارگری بیفزاید و به آنان یادآوری کند که سینما، آن چنان که نظام سودمحور سرمایه‌داری تبلیغ می‌کند، تجارت نیست، بلکه هنر است، و یکی از وظایف هنر، وسعت بخشیدن به دنیای مخاطب، ژرفش آگاهی او، و انگیزه‌پروری برای تغییر و اصلاح جهان است.

کارگردانی و فیلمنامه نویسی **جمشید محمودی** کم‌نظیر است. بازی‌های درخشان بازیگران سینمای ایران و افغانستان، **محسن تنابنده** (عظیم)، **فاطمه حسینی** (مادر رونا خاوری) **مجتبی پیرزاده** (فاروق)، **فرشته حسینی** (هنگامه)، **سعید چنگیزیان** (مرد کر و لال در نقش هاشم) و **علیرضا استادی** (سرکارگر، فاضل)، و سخن گفتن بازیگران ایرانی با لهجه افغانستانی ستایش‌برانگیز است. باید **نوید محمودی**، تهیه‌کننده فیلم را هم تحسین کرد که در شرایطی که بیش از ۹۰ درصد سینمای ایران و جهان، جولانگاه تجارت و گیشه است، در فیلمی سرمایه‌گذاری کرده است که هنر است، آن هم هنر کارگری. فیلمبرداری **کوهیار کلاری**، موسیقی **سپند مهدیزاده** و **گریم سعید ملکان** درخوردنی فراوان است. این فیلم به دریافت جوایز بسیاری مفتخر شده است که از جمله آنها می‌توان به بهترین فیلم از جشنواره‌های بین‌المللی استکهلم سوئد (۱۳۹۸)، بوسان کره جنوبی (۱۳۹۷)، دیوراما هندوستان (۱۳۹۷)، برنده جایزه ویژه هیئت داوران از جشنواره بین‌المللی وزول فرانسه (۱۳۹۷) و جشنواره فجر تهران و بهترین بازیگر مرد برای محسن تنابنده از جشنواره‌های فیلم استرالیا (۱۳۹۸) و دیوراما هندوستان (۱۳۹۷) اشاره کرد. این فیلم با نام

بین‌المللی **رونا مادر عظیم** از طرف سینمای افغانستان، نامزد دریافت جایزه از نود و یکمین فستیوال اسکار (۲۰۱۹) نیز بود.

داستان فیلم بر زمینه مهاجرت اجباری مردم زحمتکش افغانستان به ایران شکل می‌گیرد. در سال ۱۳۵۷ سه رویداد سیاسی مهم به نفع خلق‌های زحمتکش جهان در سه کشور پیرامونی به وقوع پیوست؛ یکی انقلاب افغانستان (اردیبهشت ۱۳۵۷)، دیگری انقلاب نیکاراگوئه (تیرماه ۱۳۵۷) و سرانجام انقلاب ایران (بهمن ماه ۱۳۵۷). البته زمینه‌ها و چگونگی رویدادها و رهبری سه انقلاب متفاوت بود، اما در دو سمتگیری، یعنی مخالفت با سلطه امپریالیسم و بهبود زندگی زحمتکشان اشتراک هدف وجود داشت. به محض پیروزی این سه انقلاب، توطئه‌های امپریالیسم جهانی و ارتجاع داخلی این سه کشور علیه انقلاب‌ها و دستاوردهایشان آغاز شد. طبیعی است که بی‌تجربگی، چپ‌روی یا راست‌روی و انحصارطلبی‌های رهبران تازه به قدرت رسیده هم، بهانه‌ها و زمینه‌های دخالت‌های امپریالیستی و ارتجاعی را فراهم می‌آورد. این توطئه‌ها در هر کشوری از ویژگی‌های خاصی برخوردار بودند اما موضوع گفتگوی ما در این جا انقلاب افغانستان است. در افغانستان با توجه به اینکه نیروی رهبری کشور دارای گرایش‌های چپ و ملی بود، تحریک نیروهای مسلمان و مذهبی در دستور کار امپریالیسم و ارتجاع منطقه و نیروهای واپسگرایی داخلی قرار گرفت. امپریالیسم، زمینداران و نیروی عقب‌گرای جامعه، به مبارزه با حکومتی پرداختند که اصلاحات ارضی، آموزش زنان و کودکان و بهبود اقتصادی و اجتماعی ده‌ها میلیون مردم فقیر و زحمتکش افغانستان را در سرلوحه برنامه‌های خود قرار داده بود. رهبران انقلاب ایران که با پرچم دین علیه دیکتاتوری شاه و سلطه‌طلبی امپریالیسم قد علم کرده بودند، به سرعت در دام توطئه‌های امپریالیسم و نیروهای راستگرایی ایران و افغانستان گرفتار آمدند و به دفاع از نیروهای ارتجاعی و زمینداران افغانستان امپریالیسم که در پشت قرائت معینی از دین سنگر گرفته بودند، پرداختند و آشکارا به مبارزه با دولت ملی دمکراتیک افغانستان روی آوردند. از این جا مهاجرت محرومان افغانستان که پیش از انقلاب هم در مقیاس کمی وجود داشت، سرعت گرفت. با شکست انقلاب افغانستان و پیروزی نیروهای به اصطلاح مجاهد (۱۳۷۱)، مهاجرت مردم افغانستان ابعاد بزرگ‌تری یافت. با قدرت‌گیری مجاهدین، آخرین رئیس‌جمهور دولت انقلابی، یعنی **دکتر نجیب**، در دفتر سازمان ملل متحد در افغانستان پناه گرفت. در پی جنگ‌های داخلی میان خود مجاهدین و ناکارآمدی دولت آنها و عوامل دیگر، دولت مجاهدین را نیروهای طالبان که از تاریک‌خانه‌های تاریخ به بیرون پرتاب شده بودند، سرنگون کردند (۱۳۷۵) و برای ریشه‌کنی تمام آرمان‌های انقلاب افغانستان، دکتر نجیب و برادرش را از دفتر سازمان ملل متحد بیرون کشیدند؛ در میدان شهر کابل به دار آویختند و پیکرهای این

خدمت‌گزاران انقلاب افغانستان و جهان را به پشت اتومبیل‌ها بستند و در شهر گردانند تا همگان سزای کوشش برای بهبود زندگی زحمتکشان را با چشم خود ببینند و درس بگیرند.

این سر که نشان سرپرستی است / امروز رها ز قید هستی است
با دیده عبرتش ببینید / کین عاقبت وطن‌پرستی است

اتحاد نیروهای امپریالیستی و ارتجاع داخلی و دوستان ناآگاه میوه‌ای تلخ و خونبار به بار آورد. گروه‌های کمی از مردم افغانستان که دست‌شان به دهنشان می‌رسید و راه و چاه را بلد بودند، به سوی کشورهای اروپایی و آمریکایی روانه شدند و چون پول در جیب‌شان بود، مورد استقبال قرار گرفتند. اما، میلیون‌ها زحمتکش و محروم روانه کشورهایی چون هندوستان، ایران و پاکستان شدند. روشن است که ورود میلیونی این فرودستان به کشورهایی که خود درگیر هزاران مصیبت بودند، تا چه اندازه موقعیت این مهاجران تازه‌وارد را در درجه پایینی قرار می‌داد.

فیلم «شکستن همزمان بیست استخوان»، بر محور یک خانواده مهاجر افغانستانی شکل می‌گیرد که خود به دو خانواده کوچک‌تر تقسیم شده است. خانواده، پدر ندارد، در فیلم اشاره‌ای هم نیست که پدر چگونه جان خود را از دست داده است، در جنگ‌های داخلی یا در اثر فشار فقر و محرومیت. محور خانواده مادری کهنسال است به نام رونا. او دو پسر، یکی بزرگ‌تر به نام عظیم و دیگری با نام فاروق و دختری به نام هنگامه دارد. عظیم ازدواج کرده، اما فرزنددار نشده است. بنابراین یک خانواده خردتر تشکیل می‌شود از عظیم و همسرش و خواهر عظیم که با آنها زندگی می‌کند و خانواده خرد دیگر خانواده فاروق است که با همسر و سه فرزندش از مادر یعنی رونا هم مراقبت می‌کند. یکی از سه فرزند فاروق، نجیب نام دارد که در فیلم از نظر مضمونی به عنوان نماد پاکی، مهربانی و معصومیت نقش مهمی ایفا می‌کند. این که بین نام شخصیت کودک فیلم و دکتر نجیب رابطه‌ای هست یا نه، قابل تأمل است. این فیلم چند ماه پس از درگذشت مادر برادران محمودی تولید شده است و آنها این فیلم را به روح مادرشان پیشکش کرده‌اند.

فیلم با یک نوشتار آغاز می‌شود:

بدن یک انسان در حالت طبیعی می‌تواند ۴۵ واحد درد را تحمل کند؛ و پس از آن مغز

برای تحمل فشار، دستور بیهوشی می‌دهد. زنان در هنگام زایمان ۵۷ واحد درد را تحمل

می‌کنند که این درد معادل است با: شکستن همزمان بیست استخوان.

مادر رونا به عنوان شخصیت محوری معنوی فیلم - با هنرمندی درخشان فاطمه حسینی که با حداقل دیالوگ، بازی در سکوت را به نمایش می‌گذارد- سه فرزند با زایمان طبیعی به دنیا آورده است، بنابراین سه بار، بیست استخوانش به طور همزمان درهم شکسته است. او بیش از همه درد را می‌شناسد، با درد بزرگ و پیر شده است و بنابراین فرزندان خود را که در جامعه هرمی سرمایه‌داری، در قاعده هرم جای دارند و محکوم به تحمل درد فقر، درد مهاجرت، درد تضاد طبقاتی و درد

استیصال‌اند، بیش از همه درک می‌کند و می‌شناسد. اما، همان‌طور که درد سه بار شکستن هم‌زمان بیست استخوان را تحمل کرده و باز به سوی افق‌های زندگی چشم دوخته است، در کهنسالی هم دست از افق‌ها، که با کودکان بار دیگر به دنیا می‌آیند، برنمی‌دارد و با تحمل هولناک اما لبخند بر لب، آنها را با نگرانی دنبال می‌کند. او تنها زمانی آرام می‌گیرد که مشعل زندگی شرافتمندانه، مهربان و سرشار از عشق را به دست‌های نوه‌اش، نجیب، می‌سپارد.

هر دو خانواده به‌هم پیوسته فیلم، به طبقه کارگر تعلق دارند. فیلم با یک سکانس کارگری آغاز و با یک سکانس کارگری پایان می‌یابد. گرچه تماشاگر از شغل دقیق فاروق آگاه نمی‌شود، اما اشاره او به این که باید با صاحب کارش تسویه کند، موقعیت کارگری او را نشان می‌دهد. اما کار کارگری طاقت‌فرسای عظیم در فیلم بارها به نمایش درمی‌آید.

او کارگر شهرداری است، آن هم با موقعیت بسیار دشوار ناشی از تبعیض‌های طبقاتی و ملیتی. همیشه شب‌کار است و در بتن‌ریزی‌های شبانه، لایروبی فاضلاب شهری، شستشوی نرده‌های خیابان‌های شهر و... حضور دارد. این تصاویر از زندگی زحمتکشان در شب یا در مکان‌هایی زیر زمین، فاضلاب‌ها و تونل‌های مترو در سینمای ایران کم‌تر دیده شده است. این تصاویر می‌توانند به مخاطب کمک کنند تا با رنج و زحمت و بی‌حقوقی حیرت‌آور زحمتکشان آشنا شوند. نکته جالب و البته درست در این تصاویر این است که فیلم بیش از آنکه بر تبعیض ناشی از ملیت عظیم تکیه داشته باشد - که دارد - بیشتر بر پایگاه طبقاتی او پافشاری می‌کند. این است که در این فضاهای کثیف و آلوده، در این دالان‌های تاریک و در هوای سرد شبانه، زحمتکشان ایرانی هم حضور دارند و البته اکثریت را تشکیل می‌دهند. استثمارگران، به دنبال سود هر چه بیشتر می‌گردند و ملیت و جنسیت و رنگ و نژاد چندان اهمیتی برایشان ندارد. هر چند که روشن است کودکان و زنان و مهاجران و رنگین‌پوستان، به خاطر موقعیت‌های دشوارتر، طعمه‌های آسان‌تر و تسلیم‌تری هستند. تصاویر سر و صورت آلوده و دست‌های بویناک عظیم که محصول کار هنرمندانه محسن تنابنده و سعید ملکان است، به‌راستی درخشان و سزاوار ستایش است.

در همان نخستین سکانس‌های فیلم، یک میهمانی تمام‌عیار افغانستانی به نمایش درمی‌آید. میزبان، خانواده مردی است که **کاکا** نامیده می‌شود و گویا نقش ریش‌سفیدی در میان مهاجران را به عهده دارد و می‌کوشد این مردم از وطن رانده‌شده را در کنار هم نگاه دارد و باهم از زندگی و فرهنگ‌شان حفاظت کنند. بهانه این میهمانی سفر خانواده فاروق است به آلمان. مهاجران افغانستانی در ایران که از موقعیت دشوار و بی‌حقوقی خود در رنجند، در رویای شرایط بهتر، چشم به اروپا و آمریکا دارند که البته رویایی مشترک با بسیاری از فرودستان ایران است. وقتی مادر یعنی رونا همراه فاروق و خانواده‌اش به میهمانی می‌آیند، مادر رو به خانواده کاکا می‌گوید *از شما خیلی ممنونیم که این میهمانی را گرفتید و همه را دور هم جمع کردید.*

مادر با بیان این جمله‌ها عشق خود را به دوستی، رابطه انسان‌ها و تداوم فرهنگ ملی نشان می‌دهد. دو برادر همدیگر را دوست دارند و پیوندی طبیعی میان‌شان برقرار است. در میان مهمانی دو اتفاق مهم روی می‌دهد که هریک معنای مهمی را انتقال می‌دهند: یکی نگرانی و غمگینی فاروق است از این مهاجرت، هم به خاطر دشواری راه و هم تصمیم او و همسرش که نمی‌توانند مادر را با خود ببرند، و مخاطب آن را در صحنه‌های بعدی فیلم درمی‌یابد. مادر همواره در کنار آنها زندگی کرده است و الفت او با بچه‌ها و بچه‌ها با او در سکانس زیبایی حمام کردن بچه‌ها به اندازه کافی روشن است. دشواری مهاجرت به آلمان همراه سه فرزند و همسر، فاروق را وادار کرده است که مادر را از این مهاجرت حذف کند و کنار گذاشتن مادر، در فرهنگی که آنها بزرگ شده‌اند و ما بزرگ شده‌ایم، تلخ است، تلخ. این است که فاروق در یک دوراهی دردناک استیصال قرار گرفته است. سیگار کشیدن‌های پی‌درپی او نشانگان این تلخی و استیصال است.

دومین مسئله این است که عظیم گویا صدای خوشی دارد و پیش‌ترها، هم آواز می‌خوانده و هم ساز می‌نواخته است. اما از مدتی پیش با خدای خود پیمانی بسته است که تا وقتی خداوند فرزندی به او هدیه نکرده است، او دیگر آوازی نخواهد خواند و دست به سازی نخواهد زد. در میانه میهمانی کاکا و مهمانان از عظیم می‌خواهند توبه خود را بشکند و به مهمانی شادی و صفایی ببخشد. اما عظیم با پیروی از فرهنگ ملی می‌گوید که فقط اگر مادر به او بگوید که بخواند، خواهد خواند. اما مادر به باورهای خودش - اعتراض به نازی - پشت نمی‌کند و با سکوت، از زایش و بالندگی زندگی دفاع می‌کند. عظیم با اجازه خواستن از مادر، به نوعی به تراژدی جاری در فیلم دامن می‌زند. در صحنه‌ای دیگر، عظیم با یادآوری اینکه در نظر او مادر اول و دوم و صدم همه چیز برای اوست، بر این امر تأکید می‌کند.

کاکا، به عنوان میانجی، عظیم را خبردار می‌کند که فاروق نمی‌تواند مادر را با خود ببرد. عظیم گرچه استیصال‌های گوناگون زحمتکشان را در زندگی خود تجربه کرده است، اما اینجا، استیصال فاروق را درباره مادر درک نمی‌کند. به منزل فاروق می‌رود و او را به بی‌غیرتی و دنباله‌روی از همسرش متهم می‌کند. کارگردان هوشیار و دردمند در این صحنه اصلاً عظیم را نشان نمی‌دهد و تنها بمباران واژگان او بر پیکر خرد شده فاروق را به تصویر می‌کشد؛ تصویری تلخ از استیصال در زندگی زحمتکشان در جامعه هرمی سرمایه‌داری. از آن تلخ‌تر تصویر نجیب است که در این صحنه در آغوش پدر نشسته و حقارت پدر را شاهد است. این صحنه گره می‌خورد به تصویر خداحافظی فاروق از مادرش در جایی نامأنوس که قرار است قاچاق‌برها او و خانواده‌اش را به ترکیه و از آن طریق به آلمان ببرند. عظیم مادر را آورده است و حتی پولی به مادر داده تا در اختیار فاروق بگذارد. یعنی پیوند قلبی همچنان برقرار است، اما عظیم استیصال ناشی از فشار وحشتناک بر زحمتکشان در جوامع سرمایه‌داری را که در این لحظه فاروق در آن دست و پا می‌زند، درک نمی‌کند. در چهره

فاروق هیچ نشانه‌ای از شادی مهاجرت اغنیا به اروپا و آمریکا دیده نمی‌شود. او در امواج طوفانی دریای زندگی زحمتکشان می‌خواهد بچه‌ها را نجات دهد؛ زورش نمی‌رسد مادر را و دیگر عزیزانش را از گرداب برهاند. این است که چهره‌ای سخت محزون و مستأصل دارد. فاروق به سوی عظیم می‌رود تا از او تشکر کند اما عظیم پشت می‌کند. فاروق مادر را در آغوش می‌گیرد و از او پوزش می‌خواهد و حالیت می‌طلبد. مادر بزرگوار که پدیده استیصال را بسیار عمیق‌تر از عظیم تجربه کرده است و درک می‌کند، فرزندش را می‌بوسد و به او می‌گوید که من تو را حلال کرده‌ام پسر. مادر از فاروق می‌پرسد که نجیب کجاست؟ و فاروق پاسخ می‌دهد که او را قاچاق‌برها با زن و شوهری فرستاده‌اند که بچه‌ای نداشتند و ممکن بود پلیس به آنها مشکوک شود. تن مادر می‌لرزد که چرا نجیب هفت هشت ساله را فاروق تنها فرستاده است. گرچه فاروق به او اطمینان می‌دهد که خطری نجیب را تهدید نمی‌کند اما مادر در نگرانی از زندگی نجیب و خانواده فاروق، پشت وسیله نقلیه شخصی زحمتکشان یعنی موتورسیکلت عظیم، می‌نشیند و راه بازگشت را در پیش می‌گیرند. در بازگشت، مادر که بسیار نگران، آشفته و فارغ از خود است، از پشت موتورسیکلت عظیم سقوط می‌کند. عظیم به هزار مشقت او را به بیمارستان می‌رساند. به خاطر تبعیض ملیتی دفترچه بیمه ندارد و این انسان فقیر باید هزینه درمانش را خودش بپردازد. پزشک پس از طی فرآیندهای معاینه، به عظیم اطلاع می‌دهد که مادرش خوشبختانه در حادثه تصادف، آسیب ندیده اما آزمایش‌ها نشان می‌دهند که مادر به بیماری قند بسیار حادی دچار شده است. در نتیجه، کلیه‌هایش را از دست داده است و اگر پیوند کلیه صورت نگیرد حداکثر بیش از سه ماه زنده نخواهد ماند. عظیم تصمیم می‌گیرد که خودش به مادرش کلیه بدهد اما یکی از همکاران ایرانی او می‌گوید که اولاً هر لحظه ممکن است که او از کار اخراج شود و ثانیاً با این کار سلامت خود را از دست خواهد داد، آن وقت او چگونه می‌خواهد هزینه‌های زندگی چند نفر را که زندگی‌شان به کار او مربوط است، تأمین کند؟ آخر این چه نظام اجتماعی است که انسان را بر سر چنین دو راهی‌هایی قرار می‌دهد؟ آخر چرا باید مادری چنین زحمتکش در چنین مرحله حادی از بیماری، آن هم تصادفی، متوجه بیماری خود شود، یعنی او تا حالا حتی یک آزمایش نداشته است؟ چرا باید مادر پس از سال‌ها کار و زحمت درآمد یا بازنشستگی نداشته باشد؟ کدام نیروهای سیاه می‌کوشند که هنگامه‌ها و همسر عظیم‌ها، کار و لاچرم درآمدی نداشته باشند؟ کدام نظام پزشکی نفرت‌انگیزی است که تأمین کلیه را مسئولیت خانواده بیمار می‌داند؟ صدها هزار نفر در ایران و میلیون‌ها نفر در جهان در موقعیت مادر رونا هستند. پاسخ همه این پرسش‌ها روشن است. پاسخ همانقدر روشن است که پرسیده شود چرا صدها هزار کودک که باید مورد مراقبت و آموزش و پرورش قرار بگیرند در سط‌های زباله، که انسان حتی نمی‌تواند از بوی مشمئزکننده آنها از کنارشان عبور کند، در پی نان برای خود و خانواده خود می‌گردند.

اما شوربختانه در نظام هرمی سرمایه‌داری همیشه از بدبخت، بدبخت‌تری و از هر بدبخت‌تر، باز هم بدبخت‌تری وجود دارد. با پیشنهاد همکار عظیم، برای خرید کلیه به سراغ بدبخت‌ترها می‌روند و به انسانی کر و لال می‌رسند که حاضر است برای ادامه زندگی خود و خانواده‌اش، کلیه‌اش را بفروشد. بار دیگر تصویری هولناک از زندگی فرودستان بر پرده سینما ظاهر می‌شود. تلخ‌تر آنکه پسرک نونهال این انسان کر و لال، نقش مترجم میان خریداران مفلوک و پدر مفلوک‌ترش را به عهده می‌گیرد. سکانس چانه‌زنی مشتری‌ها و پسرک نونهال، ویرانگر است، واقعاً ویرانگر. در این سکانس، فیلم‌نامه‌نویس و کارگردان از یک مرز بزرگ می‌گذرند و نشان می‌دهند که تبعیض ملی، با همه هولناکی‌اش، زیرمجموعه تبعیض به مراتب بنیادی‌تر و کثیف‌تری است که به آن تبعیض طبقاتی گفته می‌شود، چرا که فروشنده کلیه نه افغانستانی، بلکه ایرانی است.

آیا این فیلم را مدیران و رهبران کشور دیده‌اند و هنوز راست راست راه می‌روند؟ آیا انسانی که کر و لال است، باید در چنین شرایطی بسر ببرد؟ آیا بر خود نمی‌لرزید وقتی پسرکی را می‌بینید که بر سر کلیه پدرش چانه می‌زند؟ آیا هنوز می‌توانید از پیشرفت‌های بزرگ دم بزنید وقتی پسرک، حرف‌های پدرش را ترجمه می‌کند که: *شاشیدم به / این زندگی؟*

سرانجام چنانکه قانون نانوشته نظام سرمایه‌داری است، مفلوک‌تر تسلیم مفلوک می‌شود، هر چقدر هم که معامله ناعادلانه باشد. اما این معامله شرم‌آور که در آن انسانی عضو بدن خود را به اجبار به انسان دیگری می‌فروشد، با مانع قانونی دیگری روبرو می‌شود که نامش تبعیض ملیتی است: **یک شهروند ایرانی نمی‌تواند عضو بدن خود را به یک غیرایرانی و در این فیلم افغانستانی بفروشد.** اعتراض دردناک خریدار مفلوک و فروشنده مفلوک‌تر به جایی نمی‌رسد و عظیم در شرایط استیصال وادار می‌شود که خود را آماده دادن کلیه به مادرش کند.

آزمایش‌های لازم برای اطمینان از آمادگی عظیم برای اهدای کلیه صورت می‌گیرد. شوربختانه پزشک به عظیم اطلاع می‌دهد که او هم به بیماری قند مبتلاست. در واقع عظیم هم به خاطر فشار وحشتناک فقر و نظام پزشکی گران‌قیمت و آگاهی‌های فرهنگی کم، تا کنون آزمایشی انجام نداده است. پزشک اعلام می‌کند که با این وجود عظیم می‌تواند به مادرش کلیه بدهد اما در آینده خطر او را تهدید می‌کند و اضافه می‌کند که او صلاح نمی‌داند که این پیوند صورت بگیرد. اما عظیم تصمیم خودش را گرفته است و در برابر نگرانی **عاصمه**، همسرش، که ناگفته، او را به پرهیز از این عمل می‌خواند، با تندخویی پاسخ می‌دهد که: *من مثل فاروق نیستم که بی‌غیرت باشم و حرف زخم را گوش کنم. برای من مادرم یک و دو و سه و صد است.*

تست‌های لازم روی بدن عظیم صورت می‌گیرد، به او دستگاه‌هایی وصل می‌شود تا توانایی‌های او سنجیده شود اما عظیم در دوره این آزمایش‌ها در بیمارستان بستری نیست، با همان دستگاه‌های متصل به بدنش در فاضلاب‌ها و خیابان‌ها به کار شبانه سخت کارگری محکوم است. کارگردان بار

دیگر صحنه‌های ارزشمندی را از رنج و زحمت کارگران زحمتکش بی‌چیز به تصویر می‌کشد. اما پدیده‌ای به نام استیصال همچون خوره به جان عظیم افتاده است. اگر او ناتوان شود یا جانش در خطر مرگ قرار گیرد، چه بر سر خانواده‌اش خواهد آمد؟ در جامعه‌هایی که حقوق دموکراتیک اولیه زحمتکشان یعنی آموزش برای همه، بهداشت برای همه، کار برای همه، مسکن برای همه و فرهنگ برای همه تأمین نشده است، زحمتکشان همواره در خطر استیصال قرار دارند. روشن‌تر از آفتاب است که تأمین این حقوق در پیوندی تنگاتنگ با آزادی‌های دموکراتیک است، یعنی آزادی تشکلهای صنفی و سازمان‌های سیاسی. البته آشکار است که یک حکومت مترقی باید از ویژگی‌های دیگری هم برخوردار باشد، مثل مبارزه با امپریالیسم، مبارزه با سرمایه‌داری بزرگ و همبستگی با مبارزات مردم جهان.

این خوره یا استیصال که محصول موقعیت دشوار طبقه کارگر از جمله تهدید مداوم بیکاری است و تماشاگر آن را در سکناس اخراج کارگران همکار عظیم مشاهده می‌کند، سرانجام عظیم را به تسلیم وامی‌دارد و او به دروغ به خواهر و همسرش می‌گوید که آزمایش‌ها نشان می‌دهند که او نمی‌تواند به مادرش کلیه بدهد. کار به دعا و استغاثه می‌کشد، با این وجود فیلم، در اینجا هم درد بزرگی را مطرح می‌کند. یکی از زنانی که برای همدردی و دعا در منزل عظیم گرد آمده‌اند، رو به خواهر عظیم می‌گوید: *هنگامه جان برای ما ملت افغانستان این جا ملک غریب است و پیدا کردن کلیه خیلی سخت است. باز اگر در وطن خودمان بودیم خب راحت‌تر می‌توانستیم جستجو کنیم.* در این استیصال است که به تدریج عظیم برادرش فاروق را درک و کشف می‌کند.

بیماری مادر شتاب می‌گیرد و بی‌هوش در منزل در رختخواب می‌افتد. سکناس تیمارداری هنگامه و عاصمه از مادر و نگاه‌های مستأصل و گناه‌آلودی که عظیم به خود دارد، شورانگیز و تکان‌دهنده است. در همین حال هنگامه از طریق واتس‌آپ به برادرش فاروق که هنوز در کمپ‌های پناهندگی ترکیه است، اطلاع می‌دهد که مادر به خاطر نابودی کلیه‌هایش در خطر مرگ است. فاروق و نجیب - آری نجیب، که مادر رونا تنها کسی است که او را در سکناسی از فیلم حتی از پشت سر می‌شناسد - از ترکیه باز می‌گردند تا فاروق کلیه خود را به مادر اهدا کند.

عظیم به شدت نگران است که مبدا فاروق بفهمد که او درباره اهدای کلیه به مادر دروغ گفته است. حتی به خواهرش هنگامه می‌گوید که پزشکان به او گفته‌اند که دیگر راهی وجود ندارد. اما هنگامه، که در مهربانی و گذشت تداوم مادر است، در اعتراض به عظیم می‌گوید که حتی یک روز زندگی مادر مهم است. با این سخن، عظیم باز هم دچار عذاب وجدان می‌شود. فاروق به پزشک مراجعه می‌کند. دکتر می‌گوید که دیگر دیر شده است و راهی نیست و توضیح می‌دهد که حتی زمانی که هنوز امکان پیوند بود، به عظیم گفته است که این عاقلانه نیست. فاروق می‌فهمد که عظیم دروغ

گفته است اما هنوز درک نمی‌کند چرا؟ می‌خواهد عظیم را پیدا کند و انتقام تحقیرشدنش را بگیرد. به مسجدی می‌رود که عظیم برای مراسم فاتحه به آنجا رفته است. از پشت پنجره عظیم را می‌بیند و با خشم می‌خواهد در بسته را باز کند و انتقامش را بگیرد. اما به یک‌باره بر استیصال عظیم آگاه می‌شود. از در اصلی وارد مسجد می‌شود و در کنار عظیم می‌نشیند، درست مانند شبی که در مهمانی اول فیلم، مهربان در کنار او نشسته بود. به عظیم چشم می‌دوزد. لب‌ها و دست‌های عظیم می‌لرزند. تکان‌دهنده است. بازی محسن تنابنده در این سکانس عالی و شایان تحسین است. دو برادر از جدایی دست می‌شویند و به همبستگی دست می‌یابند و درک می‌کنند که کارگران و زحمتکشان فارغ از رنگ و نژاد و ملیت و جنسیت، در جوامع سرمایه‌داری در چه درجه‌ای از استیصال بسر می‌برند. وقتی دست‌هایشان روی هم می‌نشیند، مخاطب فیلم، همراه با دو برادر به این آگاهی بزرگ دست می‌یابد که برای فایق آمدن بر این استیصال هولناک و تغییر شرایط، اتحاد زحمتکشان لازم است. البته این آگاهی هنوز به معنای آگاهی طبقاتی نیست اما پیش‌زمینه آن است.

در سکانس یکی به آخر فیلم، فاروق به دیدار مادر می‌شتابد که در لحظات آخر زندگی بسر می‌برد. نفس‌های دردآلود و آه آلود مادر در رختخواب بیماری، از اندوه بزرگ او سخن می‌گویند؛ از سرنوشت دو خانواده، از کار پر زحمت عظیم و اینکه زندگی در خانواده او متوقف شده است، از سرشکستگی او، از بی‌پناهی هنگامه، از آینده فاروق و خانواده‌اش و سرانجام آن کودک نجیب، باری نجیب. آیا با پایان مادر، مهر و لبخند، همبستگی و شور زندگی در خانواده پایان می‌یابد؟ فاروق از هنگامه می‌پرسد که نجیب کجاست؟ پاسخ می‌شنود که او را در اتاق دیگر خوابانده است تا مادر را در این شرایط نبیند. اما فاروق که از عشق مادر به نجیب و نجیب به مادر به خوبی آگاه است، می‌گوید نجیب را بیاور. نجیب به اتاق می‌آید. مادر در آخرین لحظه‌های زندگی است. او چیزی نمی‌بیند و کسی را نمی‌شناسد. نفس‌های تند و دردناکش ادامه دارد. نجیب سرش را بر سینه مادر رونا می‌گذارد و زیر لب چند بار تکرار می‌کند: بی‌بی، بی‌بی جان! صدای مرا می‌شنوی! نفس‌های مادر آرام و آرام‌تر می‌شود. آرامش در اتاق حاکم می‌شود. او از آستانه ناگزیر می‌گذرد، اما پایان نمی‌یابد، بلکه در نجیب ادامه پیدا می‌کند.

در سکانس آخر فیلم، عظیم، این کارگر زحمتکش زخمی، در پشت وانت، در باد و سرما به سوی کار کارگری بی‌حقوق خویش می‌رود. هنوز دشواری‌ها و مبارزه‌ها در پیش روی طبقه کارگر است، هنوز...

چند شعر

۱. آزادی

۱.۵. سایه

ای شادی!

آزادی!

ای شادی آزادی!

روزی که تو باز آئی

با این دل غم پرورد

من با تو چه خواهم کرد؟

غم هامان سنگین است.

دل هامان خونین است.

از سرتاپا مان خون می بارد.

ما سرتاپا زخمی، ما سرتاپا خونین،

ما سرتاپا دردیم.

ما این دل عاشق را

در راه تو آماج بلا کردیم.

وقتی که زبان از لب می ترسید،

وقتی که قلم از کاغذ شک داشت،

حتی، حتی حافظه از وحشت در خواب سخن گفتن،

می آشفست،

ما نام تو را در دل

چون نقشی بر یاقوت،

می کردیم.

وقتی که در آن کوچه تاریکی

شب از پی شب می رفت،

و هول، سکوتش را

بر پنجره بسته فرو می ریخت،

ما بانگ تو را، با فوران خون،

چون سنگی در مرداب،

بر بام و در افکندیم.

وقتی که فریب دیو،

در رخت سلیمانی،

انگشتر را یک جا با انگشتان می برد،

ما رمز تو را، چون اسم اعظم،

در قول و غزل قافیه می بستیم.

از می، از گل، از صبح،

از آینه، از پرواز،

از سیمرغ، از خورشید،

می گفتیم.

از روشنی، از خوبی،

از دانایی، از عشق،

از ایمان، از امید،

می گفتیم.

آن مرغ که در ابر سفر می کرد،

آن بذر که در خاک چمن می شد،

آن نور که در آینه می رقصید،

در خلوت دل، با ما نجوا داشت.

با هر نفسی مژده دیدار تو می آورد.

در مدرسه، در بازار

این خون شکوفان را
چون دسته گل سرخی
در پای تو خواهم ریخت.
وین حلقه بازو را
در گردن مغرورت
خواهم آویخت.

ای آزادی!
بنگر!
آزادی!

این فرش که در پای تو گستردست،
از خون است.
این حلقه گل خون است.
گل خون است...

ای آزادی!
از ره خون می آئی،
اما

می آئی و من در دل می لرزم:
این چیست که در دست تو پنهان
است؟
این چیست که در پای تو پیچیدست؟
ای آزادی!
آیا
با زنجیر می آئی؟..

دی ۱۳۵۷، تهران

در مسجد، در میدان،
در زندان، در زنجیر،
ما نام تو را زمزمه می کردیم:
آزادی!
آزادی!

آن شب‌ها، آن شب‌ها، آن شب‌ها،
آن شب‌های ظلمت وحشت زاء،
آن شب‌های کابوس،
آن شب‌های بیداد،
آن شب‌های ایمان،
آن شب‌های فریاد،
آن شب‌های طاقت و بیداری،
در کوچه تو را جستیم.
بر بام تو را خواندیم:
آزادی!

آزادی!
آزادی!

می گفتم:
روزی که تو باز آئی،
من قلب جوانم را
چون پرچم پیروزی
بر خواهم داشت.
وین بیرق خونین را
بر بام بلند تو
خواهم افراشت.

می گفتم:
روزی که تو باز آئی،



۲. ضرورت

محمد رضا شفیعی کدکنی

می آید، می آید:

مثل بهار، از هر سو، می آید.

دیوار، یا سیم خادار

نمی داند.

می آید

از پای و پویه باز نمی ماند.

آه،

بگذار من چو قطره بارانی باشم،

در این کویر،

که خاک را به مقدم او مژده می دهد؛

یا حنجره چکاوک خردی که

ماه دی

از پونه بهار سخن می گوید

وقتی کزان گلوله سربی

با قطره

قطره

قطره خونش

موسیقی مکرر و یکریز برف را

ترجیعی ارغوانی می بخشد.

۱۱ فروردین ۱۳۴۹

۳. بر سنگ مزار

ربر دنو دسنوس (۱۹۰۰-۱۹۴۵، شاعر

انقلابی فرانسه)

ترجمه ۱. کوشیار

به عهدی تیره بودم زنده، چون سرباز آزادی

همیشه گوش بر آوا، به راه رزم آماده.

عدالت، عقل روشن بین به زندان بود در آن عهد،

ولی من، بین قومی برده، بودم مردی آزاده.

به عهدی تیره بودم زنده، اما با همه ظلمت،

بدیدم آسمان و زندگی و روشنایی را.

پس از ایام بارانی، فروغ روز خورشیدی

سرود مرغ رنگین جامه و شاهد طلایی را.

هلا ای زندگان! اکنون شما را هست این گیتی

چگونه است آن زمین، آیا بر آن بشکفته آبادی؟

ز کشت زندگانی جمله ذی سهم اید؟ زیباتر

شده شهری که در آن رزم کردم بهر آزادی؟

هلا ای زندگان! این جاست گور من، مپندارید

که تن یا آن که جان دارم، قوی تر گام بردارید!

۴. پاییز درو

سیاوش کسرای

پاییز!

پاییز برگ‌ریز گریزان ز ماه و سال!

بر سینۀ سپیده دم تو نوار خون آویختند
با صبحگاه سرد تو فریاد گرم دوست آمیختند

پاییز میوه سحری رنگ سخت و کال

واریز قصر ابر تو در شامگاه سرخ

نقش امیدهای به آتش نشسته است؛

دم سرد نسیم تو در باغ‌های لخت

فرمان مرگ بر تن برگ شکسته است

دروازه‌ها گشودی و تابوت‌های گل

از شهر ما گریخت

عطر هزار ساله امیدهای ما

با رنگ سرخ خون

بر خاک خشک ریخت

فردای برف ریز

پاییز!

هنگام رویش گل یخ از کنار سنگ

ای ننگ، ای درنگ،

قندیل‌های یخ را

چه کسی ذوب می‌کند؟

وین جام‌های می‌را چه کسی آورد به زنگ؟

پاییز!

ای آسمان رقص کلاغان خشک بال،

گلخانه شکسته در شاخه‌های فقر،

در این شب سیاه که غم بسته راه دید

کو خوشه ستاره؟

کو ابر پاره پاره؟

کو کهکشان سنگ فرش تا مشرق امید؟

وقتی سوار هست و هم‌اورد گرد هست

بر پهنه نبرد سمندر دلاوران

چوگان فتح را

امید برد هست

آویزهای غمزده برگ‌های خیس

وی روزهای گس

چون شد که بوسه هست و لب بوسه خواه

نیست؟

چون شد که دست هست و کسی نیست

دسترس؟

در سرزمین ما

بیپوده نیست بلبل آشفته را نوا

در هیچ باغ مگر باغ ما سیاه

یک سرخ گل نمی‌شکفتد با چنین صفا

یک سرگذشت نیست چنین تیره و تباه

در جویبار اگرچه می‌دود الماس‌های تر

و آواز خویش را

می‌خواند پرسوزتر شبگیر رهگذر

دردا و درینا!

جواد شمس، بازیگر تاتر و مترجم آثار نمایشی

از آستانه ناگزیر گذشت



وصیت نامه من نیست پرتفصیل زیرا من
نبردم رنج مال اندوختن را در جهان روزی
نرفتم در پی چیزی که بین مادر و فرزند
خصوصت‌ها برانگیزد چو دیو فتنه افروزی
اگر از نعش من پرسی، بسوز این نعش لاغر را
سبک بر باد ده خاکسترم را تا به هر سویی
به جنگل، دشت و در، صحرا شود افشانده و شاید
بیافزاید طبیعت را ولو یک ذره نیرویی
مگر جایی، به طرف گلشنی، تأثیر این نیرو
گلی را بشکفاند ناگهان با خنده شادی

جوهیل؛ ترجمه ۱. سپهر

جواد شمس، ۸ مهر ۱۳۲۴ در دزفول به دنیا آمد. از مادرش -معلم و مدیر مدرسه- مهریزی و عشق، و از پدرش -کارمند شرکت نفت- و بعدها همراه و رفیق جواد، راه انسانیت، عدالت اجتماعی و آزادی را آموخت. جواد در محیطی پر از عشق و صفا بزرگ شد. دو مادر بزرگش نقش به سزایی در شکل گیری شخصیت او ایفا کردند: زهرا شمس که موسس اولین مدرسه دخترانه دزفول بود، و ساره شمس که توانائی‌اش در قصه سرایی، در پرورش تخیل و حس زیبایی شناسی جواد، نقشی به سزا ایفا کرد. آن‌ها جان و روح او را از عشق و مهر سرشار می کردند. جواد دوران کودکی را در مسجد سلیمان و اهواز سپری کرد. او از همان کودکی از طریق آموزه‌های پدر، با محیط و فضای کارگری جنوب ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس، رنج و تهیدستی کارگران و زحمتکشان، تضادهای عظیم طبقاتی و مبارزات سازمان‌های کارگری برای ملی کردن نفت آشنا شد و این آشنایی برای جان پرشور او، آغازی بود برای پوییدن و کوشیدن برای درک ریشه‌ها و شناخت راه‌های مبارزه. دوره تحصیل دبیرستان را در تهران سپری کرد و هزار افسوس که در همین دوران

پدر را که آموزگار آگاهی و رزم بود، به ناگهان از دست داد. اینک مسئولیت سنگینی بر دوش مادر و جواد نهاده شده بود: آن‌ها باید از هفت خواهر و یک برادر کوچک‌تر جواد مراقبت و نگهداری میکردند. جواد نه تنها از آن‌ها مراقبت کرد، بلکه به آموزگار هنر، ادبیات و موسیقی آن‌ها و نه تنها آن‌ها، بلکه همه کودکان فامیل مبدل شد. کتابخانه‌ای در اتاقش فراهم کرده بود که به اتاق آرزوهای بچه‌ها تبدیل شده بود.

جواد در سال ۱۳۵۳ از مدرسه عالی ادبیات و زبان‌های خارجی، لیسانس زبان و ادبیات انگلیسی گرفت و آن گاه به انگلستان رفت و تحصیلات خود را در رشته تئاتر ادامه داد. در دوران تحصیل، نخستین ترجمه او، کتاب **برف‌های کلیمانجارو اثر ارنست همینگوی** در سال ۱۳۵۲ منتشر شد. چند ماه پس از پیروزی انقلاب به ایران بازگشت و به کار بازیگری در تئاتر و ترجمه آثار نمایشی و ادبی پرداخت.

جواد در سال‌های انقلاب با تمام وجود برای پیشبرد آرمان‌های والای آن، استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی رزمید. چند سال پس از انقلاب، به ناچار بار دیگر ایران را ترک کرد؛ ابتدا به فرانسه رفت و در آن جا با بانو نگین زهری، دختر آگاه شاعر ارجمند ایران، **محمد زهری**، ازدواج کرد و با خانواده مبارز و انسان‌گرای زهری پیوند خورد. جواد همواره با قدرشناسی و احترام فراوان از این خانواده یاد کرده است. او همراه همسرش راهی انگلستان شد و در همان جا اقامت گزید. او که به گسترش فرهنگ و ادبیات ایران باورمند بود، به گروه‌های فرهنگی گوناگون پیوست و نقش مهمی را در آن‌ها ایفا کرد. او در انگلستان در نشست‌های فرهنگی و ادبی، میزبان چهره‌های درخشانی بود که به انگلستان می‌آمدند. از زمره این میهمانان ارجمند باید از استادان ه. ا. سایه، محمود کیانوش، جمال میرصادقی، ژاله اصفهانی، محمد زهری، پری منصوری، بهمن فرسی و احمد عاشورپور نام برد. او در نمایشنامه‌های **سوزن‌بان اثر خوان خوزه آرئه‌ئولا، مرگ و دختر اثر آریل دورفمان و سیزوئه بانسی مرده است اثر اتول فوگارد** و کارگردانی **استاد دکتر رکن‌الدین خسروی** بازی و هنرنمایی کرد.

جواد شمس که به هنر والای نمایش و تئاتر عشق می‌ورزید، دست به ترجمه آثار نمایشی ارزنده ای زد که بسیاری از آن‌ها در انتظار کارگردانان و بازیگرانی هستند که آن‌ها را به صحنه ببرند. او با این ترجمه‌ها دین خود را به مردم شریف ایران و به هنر ارجمند تئاتر ادا کرد. آثار او را برمی‌شماریم تا هم قدر او شناخته شود و هم دست ادبیات نمایشی ایران پربارتر شود و تئاتر مظلوم و سربلند میهن ما بار دیگر، و این بار غنی‌تر و پربارتر سربلند شود.

– نمایش‌نامه دن ژوان در دوزخ، جورج برنارد شاو، ترجمه جواد شمس، نشر پژواک فرزانه، ۱۳۹۸، تهران

- افیژنی در تائوریس، ولفگانگ فون گوته، ترجمه جواد شمس، نشر پژواک فرزانه، ۱۳۹۸. تهران
 - ابر شلوار پوش، استیو ترافورد، ترجمه جواد شمس، نشر پژواک فرزانه، ۱۴۰۰، تهران
 - طوفان، ویلیام شکسپیر، ترجمه جواد شمس، نشر قطره، ۱۴۰۱، تهران
 - نمایش نامه چکاوک، ژان آنوی، ترجمه جواد شمس، نشر پژواک فرزانه، ۱۴۰۱. تهران
 - کنترباس، پاتریک سوسکیند، ترجمه جواد شمس، نشر پژواک فرزانه، ۱۴۰۱، تهران
 - آن طور که میل شماست، ویلیام شکسپیر، ترجمه جواد شمس، نشر قطره، ۱۴۰۱، تهران
- جواد شمس، این انسان میهن دوست و عاشق ادبیات و تاتر در ۱۹ شهریور ۱۴۰۱ پس از یک بیماری دردناک، از آستانه ناگزیر گذشت، در حالیکه واژه‌هایش را چون بذر در زمین جهان کاشته بود، زیرا میهن محبوبش تمام زمین بود و اینک در زمین جهان آرام گرفته است اما انگشت اعتراض به بی‌عدالتی و آزادی‌کشی همچنان از خاک جهان بیرون است.

به گل‌گشت جوانان،
یاد ما را زنده دارید ای رفیقان،
که ما در ظلمت شب،
زیر بال وحشی خفاش خون آشام،
نشان‌دیم این نگین صبح روشن را،
به روی پایه انگشتر فردا.

محمد زهری

میدان تقسیم

(داستان کوتاه)

نیاز یعقوب شاهی

نمی‌دانم ماجرای را که به سرم آمده، از کجا شروع کنم. هنوز از آثار وحشتناک آن خلاص نشده‌ام. اما از هر کجا شروع کنم فکر نمی‌کنم چندان فرقی داشته باشد. مهم هم نیست اصلاً. من که داستان نویس و از این جور چیزها نیستم. اما دلم می‌خواهد حرف‌هایم را باور کنید. چون که واقعیت داشته و برای خود من اتفاق افتاده است. من همه چیز را با چشم‌های خودم دیده‌ام. ماجرا از آن وقت شروع شد که من رفتم ترکیه، استانبول، برای گرفتن ویزا، که کودتا شد و همه چیز به هم ریخت. می‌بایست همان موقع برمی‌گشتم که این کار را نکردم و ماندم. حتی می‌توانستم برگردم به هتل محل اقامتم، که نزدیک سفارت کانادا بود و پیاده می‌شد به آنجا رفت؛ و همانجا بمانم، تا اوضاع عادی شود. از این گذشته، آن روز نمی‌بایست به آن میدان می‌رفتم. اشتباه محض بود. کنجکاوی در بعضی موارد اصلاً خوب نیست. ولی خب من از کجا می‌دانستم که این طور می‌شود؟

فردای کودتا که از هتل محل اقامتم درآمدم و رفتم دم در سفارت کانادا، دیدم تعطیل است.

– «یعنی چه؟»

همین موقع دیدم کسی که داشت آن دور و برها می‌پلکید و بالا و پایین می‌رفت، دارد با سوءظن مرا می‌پاید. من کمی از زبان ترکی استانبولی سر در می‌آورم. رفتم جلو و به او گفتم:

– «مَرَحِبَا، اِفْنَدِی، نِه حَبِر؟ نَسِیل بوراسی تعطیل دیر؟» (سلام، افندی، چه خبر؟ پس چرا اینجا تعطیله؟)

– «یانی بیلیمورسان؟ اولارین هامیسی گولتینده دیورلار. باربچی دیلر. آمِسیچیلر، کانادا دُولتینین کِنْتیده گولنن مأمورلاری دیولار.» (یعنی نمی‌دونی؟ همه شونو دستگیر کردن. کارمندی سفارت و خود دولت کانادا هم مأمورای فتح الله گولن بودن.)

هیچی دیگر. دست از پا درازتر برگشتم که بروم هتل و فعلاً صبر کنم تا ببینم بعداً چه میشود. اما یکباره به نظرم رسید بروم توی شهر ببینم چه خبر است. این بود که یک تاکسی گرفتم.

– «تَکسِیم میدانی!» (میدان تقسیم!)

وقتی سوار شدم، راننده برگشت نگاه مشکوکی به من انداخت و زیر لب چیزهایی گفت که از جمله این هم در آن بود:

- « دیورسان کی کانین گاشنیور، ها؟ » (مثل این که تنت می‌خاره، ها؟)

با این که من به زبان خودشان حرف می‌زدم، نمی‌دانم از کجا فهمید که من ترک نیستم و خارجی‌ام. و فکر کنم تنها راننده تاکسی‌ای بود که هنوز به اتهام دست داشتن در کودتا دستگیرش نکرده بودند، یا از اعضای حزب آ ک پ (حزب عدالت و توسعه) بود، یا دیگر نمی‌دانم چه و چه. چون جز این تاکسی، هیچ ماشین دیگری در خیابان‌ها نبود. و یکباره به ذهنم رسید که در تمام مسیرم از هتل تا سفارت کانادا، و حالا هم توی تاکسی به مقصد میدان تقسیم، همه خیابان‌ها جور عجیبی خلوت بودند. برهوت. و در آن‌ها پرنده هم پر نمی‌زد. کافه‌ها و چاپخانه‌های بی‌شماری که روزهای قبل بر صندلی‌های بیرون چیده‌شان مردمی سرخوش می‌نشستند و چایی فجانی سه لیر یا بستنی و چیزهای دیگری می‌نوشیدند و می‌خوردند و ساعتی استراحت می‌کردند، همه بسته بودند. هیچ صدایی هم از هیچ جا به گوش نمی‌رسید جز صدای موتور و اگر روز این تاکسی مرموز. مغازه‌ها و فروشگاه‌ها و درهای خانه‌ها و پنجره‌ها همه بسته و کرکره‌ها همه کیپ کشیده شده بودند. داشتم با خودم فکر می‌کردم که این فتح‌الله گولن مگر کیست؟ مگر نه که او هم یک جانوری است شبیه همین رهبر حزب آ ک پ که دست کمی از این یکی ندارد، و الان هم در آغوش ارباب هر دوتاشان، آمریکا، روزگار را به خوشی و سلامت می‌گذراند و از دور افسار پیروان بی‌شمارش را در ترکیه و جاهای دیگر در دست دارد؟

از راننده پرسیدم:

- « نسپیل کاددالار دا، هپسی یوک؟ » (چرا توی خیابونا هیچکی نیست؟)

- « هپسی گولتیننده دیورلار. فتح الله گولنجی. » (همه شونو دستگیر کردن. فتح الله گولنی بودن.)

- « اولیورمو؟ » (مگه میشه، آخه؟)

- « اوت شیمدی کی اولوب. » (خب، حالا که شده.)

همین جور که می‌رفتیم، به نظرم آمر که بفهمی نفهمی، هر از گاهی از توی آینه بالای سرش نگاه‌های مشکوکی به من می‌اندازد. یادم آمد وقتی از پله‌های راهرو هتل می‌آمدم پایین، در پاگرد طبقه همکف هتل هم که یک میز بزرگی بود و چند تا تلفن و از این چیزها، و همیشه حداقل چهار پنج نفری پشتش نشسته بودند و تلفن جواب می‌دادند و کارهای دیگر، و معمولاً، همیشه چند نفر از مسافران هتل هم در لابی هتل و توی مبل‌ها پهن بودند یا همان اطراف می‌پلکیدند و این‌ها، بنی بشری دیده نمی‌شد. فکر کنم آن‌ها را هم دستگیر کرده بودند. دوباره از توی آینه، مشکوک به من نگاه کرد. من هم دیگر هیچی نگفتم. تا این که رسیدیم به میدان تقسیم. کرایه‌اش را که فهمیدم سه لا پنهان دارد حساب می‌کند، از روی ناچاری و بی‌حوصلگی به او پرداختم و پیاده شدم.

- « چُک تَشِکُر الیوروم » (خیلی تشکر می‌کنم.)

یکباره دیدم، یا قمر بنی هاشم، چه جمعیتی! همه شان یکی یک دانه از این پرچم‌های قرمز هلال و ستاره دست‌شان بود که دائم در هوا تکان می‌دادند، طبل می‌زدند، آن وسط، فریادهای بلندی می‌کشیدند، فکر می‌کنم سرود می‌خواندند و این‌ها، و گاهی هم دست‌شان را به حالت عرضی روی گلویشان می‌کشیدند.

– «گرک اعدام اولالار!» (اعدام باید گردند!)

ولی من که نمی‌ترسیدم. خب یقین داشتم که جزو کودتاچی‌ها نبوده‌ام دیگر، یعنی اصلش، اهل آنجا نبودم. بنا بر این ته دلم قرص بود. همین موقع دیدم که در پشت جمعیت، یک عده زیادی را، با دست‌های بسته از پشت، پیراهن‌هایشان را کشیده‌اند به سرشان، گردنشان را خم کرده‌اند به طرف پایین، و دارند هل‌شان می‌دهند به طرف درِ بزرگ یک اداره طوری‌ای، جایی. و تمامی هم نداشت. همین جوری یک ریز می‌آوردند و می‌بردند آن‌تو. جمعیت را دور زد و رفتم به آن طرف که ببینم چه خبراست. وقتی به نزدیکشان رسیدم دیدم یا ضامن آهو! عده دیگری با لباده‌های بلند، سرهای تراشیده و ریش‌های خیلی دراز و قمه‌های خونین در دست‌هایشان، جوانی کت بسته را که با لباس زیر و شلوار سربازی و چشم‌های مظلوم و پر اشکش، به آن‌ها التماس می‌کرد و یک چیزهایی می‌گفت، دوره کرده‌اند و با چشم‌های دریده و خون آلود سر او داد می‌زدند طوری که ریش‌هایشان از غضب در هوا شدیداً به لرزش می‌افتاد. و دو نفر هم سرش را محکم با دست‌هایشان چسبیده بودند. تا برسم به آن نزدیک‌ها، یکی‌شان دست‌هایش را به نوبت با زبانش تر کرد، آستین‌هایش را بالا زد، یک چیزهایی رو به آسمان با خودش گفت و قمه‌اش را گذاشت روی گلوی جوان و با چند حرکت، گرداگرد، سرش را برید و از تنش جدا کرد. فواره خون از تن بی سرش به هوا جهید و همان قمه به دست، سر خونچکانش را از موهایش، همان جور در چنگ‌های خود داشت. بعد همه دهان‌های گشادشان را تا آنجا که می‌شد به قهقهه باز کردند و حسابی که خندیدند، شروع کردند به نعره کشیدن:

– «آلاه اکبر!» (الله اکبر!)

تن جوان، هنوز داشت روی زمین به خودش می‌پیچید و خونین و بی‌هدف به این سو و آن سو و به پاهای اطرافیان کوبیده می‌شد. و سرش که همچنان در چنگ او بود، دیگر التماس نمی‌کرد. فقط اشک‌هایش همچنان و هنوز از چشم‌هایش جاری بود و روی گونه‌های درهم پیچیده و منقبض از دردش می‌ریخت.

همین طور مات، با دست و پای خشک شده و منجمد، در جا مانده بودم. و همان جور که خیره به دور دست‌ها نگاه می‌کردم، دیدم از این گروه‌های لباده بلند، تا چشم کار می‌کند هستند و به همین کار مشغولند. حالا داشتند یکی دیگر را برای این گروه که چند لحظه پیش سر آن سرباز جوان را بریده بودند، می‌آوردند. همان طور دست‌ها از پشت بسته، پیراهن به سر کشیده، با سر خم شده به

طرف پایین و راه رفتن خمان خمان. راه رفتن که نه، پیراهن جمع شده در پس سرش را محکم گرفته بودند و او را به جلو می‌راندند. فکر کنم این‌ها را از توی آن ساختمانی که مردم را می‌بردند توی آن، می‌آوردند. برای بازجویی بود، شاید. کنار هر کدام از این گروه‌های لباده بلند و قمه به دست هم یک کامیون مخصوص حمل گوشت، پارک شده بود که وقتی از جنازه‌های بی سر و سرهای جدا شده‌شان پر می‌شد، به راه می‌افتاد و از آن جا می‌رفت. نمی‌دانم به کجا. من خودم یکی از آن‌ها را که راننده‌اش داشت روشنش می‌کرد که آن جا را ترک کند، دیدم. یکی از همین پرچم‌های هلال و ستاره را به سرش پیچیده بود و دست هایش که فرمان کامیون را می‌چرخاندند، از خون تازه سرخ رنگ بود. و آفتاب در قطره‌های آن می‌درخشید. چرخ‌ها و رد آن‌ها روی زمین، از نشت خونی که از درزها و شکاف‌های اتاق پشتی آن جریان داشت، نمناک و سرخ بود. رد چرخ‌ها بر روی زمین زیاد و درهم و برهم بودند. از خون تازه و خون خشک شده. معلوم بود که از این کامیون‌ها زیاد آمده‌اند و رفته‌اند. بعضی راننده‌ها هم سربند قرمزی بر پیشانی داشتند که با حروف سرلیک کلمه «تورکیه» روی آن نوشته شده بود.

از بلندگوی مسجدی در همان نزدیکی، صدای بلند و پرحرارت کسی که سخنرانی می‌کرد، می‌آمد. گاهی صدایش چنان اوج می‌گرفت که زمین را می‌لرزاند:

– «اولدورون بو هائینلری...» (بکشید این خائن را...)

خوب که گوش دادم دیدم همین صدا، منتها کمابیش ضعیف‌تر یا قوی‌تر، از تمام مسجدهای دور و نزدیک شهر هم شنیده می‌شود. داشتم فکر می‌کردم که توی این کامیون‌ها، سر کی مال تن کی است؟

نمی‌دانم چه قدر در این حالت مانده بودم که یکباره احساس کردم کسی از پشت سر، محکم گردنم را چسبید. گمانم یکی از همان‌ها بود که آدم‌ها را می‌بردند توی آن ساختمان. داشت پیراهنم را از پشت چنگ می‌زد که بکشد روی سر و صورتم که در همین فاصله، دیدم چند متر آن طرف‌تر، همان راننده تاکسی، دارد به یکی از همان لباده بلندها، یک چیزهایی می‌گوید و مرا نشان می‌دهد. و دیگر چیزی ندیدم، چون یارو سر و صورتم را با پیراهن خودم پوشانده بود. مرا با سر خم شده، می‌کشید و هل می‌داد و با خودش می‌برد. و کسانی که پرچم به دست در آن اطراف بودند، به شدت فریاد می‌زدند و چیزهایی می‌گفتند:

– «گولنجی، گولنجی، بو گولنجی دیور!» (گولنی! گولنی! این گولنیه!)

و یک عده از آن‌ها هم مرتب هجوم می‌آوردند و با مشت و لگد به شکم، به سینه، به پهلوها، و پاهایم می‌زدند. و گاهی هم ضربه‌های دردناک سگک فلزی سنگین کمربندهای پهن شان را روی سر و کله و تنم حس می‌کردم. هیچی دیگر. شک نداشتم که دخلم آمده است. ناچار، اشهدم را خواندم.

آن که مرا با خشونت به جلو می‌راند، هی سرم داد می‌زد.

– « چابوک، چابوک، چابوک تُل!» (زود، زود، زود باش!)

نمی‌دانستم مرا کجا می‌خواهند ببرند و چرا. تا این که حس کردم رسیدیم به جایی که جمعیت خیلی فشرده بود و دیگر به زحمت می‌توانست مرا به جلو براند. آن قدر در ردیف‌های زیاد، آدم داشتند می‌بردند توی آن ساختمان، که در میان جمعیت گیر کرده بودیم. و راه بسته بود. از همه طرف. در همین اثنا، در آن شلوغی و فشار له‌کننده جمعیت، گوشه‌ای از پیراهنم لحظه‌ای از جلو چشم‌هایم کنار رفت و دیدم که پشت سر یک آدم خیلی عظیم‌الجثه گیر کرده‌ایم که پیراهن به سر کشیده شش نفر، سه نفر در هر یکی از دست‌هایش را، محکم چسبیده بود و با خود می‌برد.

– « چابوک، چابوک، چابوک تُل!»

و به هیچ وجه نمی‌شد از او رد بشویم. باورتان بشود؛ فقط کپل‌هایش، هر کدام، به اندازه تایر این تریلی‌های هجده چرخ بود.

احساس می‌کردم هر لحظه، به تیزی تیغه مضرس آن قمه وحشی و خونین نزدیک‌تر می‌شوم و حرکت چرخشی آن را در عمق گوشت گلو و مهره‌های گردنم حس می‌کردم. و جای آن، در خطی گرد، بر دور پوست گلو و گردنم، شعله ور بود.

دیگر نفهمیدم چه شد. نمی‌توانم درست توضیح بدهم. کلمه کم می‌آورم. از زور ناچاری، از ترس جان بود یا هر چه، کاملاً بی اختیار، انگشتم رفت طرف وسط آن دوتا تایر تریلی پشت آن غول و در شکاف بزرگ و عمیق آن‌ها فرو رفت. غول، یکباره چنان از جا پرید و دور خودش چرخید که من و همه آدم‌های دور و بر را چندین متر پرتاب کرد به این سو و آن سو و من یکباره دیدم در گوشه‌ای، زیر دست و پای جمعیت افتاده‌ام. نگاه کردم دیدم مثل این که از آن کس که مرا گرفته بود و به جلو می‌راند، دیگر خبری نیست. و بقیه هم که هر کدام به طرفی پرتاب شده بودند، گیج و منگ بودند و حواسشان به کسی نبود. از جا بلند شدم، و با تمام نیرو پا به فرار گذاشتم. نمی‌دانم چه قدر با همین سرعت دویدم، فقط یک وقت دیدم سر تا پا غرق عرق، و از حال رفته و نفس بریده، نشسته‌ام روی سکوی درگاه یک مغازه بسته؛ و پشتم را به در آن تکیه داده‌ام. خوب که اطرافم را نگاه کردم، یکباره چشمم به سفارت بسته کانادا در همان نزدیکی افتاد. نمی‌دانید چه قدر خوشحال شدم. دیگر راه هتل را بلد بودم. چون هتل در همان نزدیکی‌ها بود و من تا حالا چندین بار از آنجا به سفارت مراجعه کرده بودم و به هتل برگشته بودم. بلند شدم و هر طور بود خودم را به هتل رساندم. باز هم هیچ کس آنجا نبود. خودم را به اتاقم در طبقه سوم هتل رساندم، کلید را در قفل در چرخاندم، رفتم تو، در را بستم، از تو قفل کردم و روی تخت افتادم و بیهوش شدم.

حالا چند روزی است که منتظرم آب‌ها از آسیاب بیفتد و این مسئولان هتل و آژانس، یعنی توری که با آن آمده‌ایم اینجا، شاید رفع اتهام بشوند و بیایند سر کارهایشان و من با آژانسی که با آن به

این خراب شده آمده‌ام، برگردم ایران. اما دیگر مثل گذشته، خوابم نمی‌برد. پوست تخم چشم‌هایم می‌سوزد و مثل چرم خشک به نظر می‌رسد. اما خوابم نمی‌برد. لحظات نادری هم که چشم‌هایم گرم می‌شود و در حالتی میان خواب و بیداری سیر می‌کنم، اغلب می‌بینم که صورت بزرگ یکی از همان لباده پوش‌ها، با سر تراشیده، ریش بسیار بلند، چشم‌های پر خون، بینی چنگکی، دندان‌های زرد و دهان متعفن و ریشخند ترسناکی بر لب، به من نزدیک می‌شود، سرم را با دستش محکم می‌گیرد، پس سرم را به سینه‌اش می‌فشارد و تیغه دندان‌دار قمه خونینش را از عرض آن در عمق گوشت گلو و گردنم فرو می‌برد و می‌چرخاند و خون به همه جا فواره می‌زند. آنگاه، سر تا پا لرزان، و خیس عرق سرد، از خواب می‌پریم.

وقت‌هایی هم که بیدارم، چیز دیگری که در ذهنم هست دست از سرم بر نمی‌دارد، یک فکر سمج که رهایم نمی‌کند. پیوسته می‌رود و می‌آید، و همچنان آزارم می‌دهد. با خودم می‌گویم ولش کن، فراموشش کن. اما نمی‌شود.

نکند کسی باورش نشود من که روز بعد از کودتا در میدان تقسیم بوده‌ام، با چشم‌های خودم دیده‌ام که ملت را به دو دسته تقسیم می‌کردند که یک دسته‌شان را سر ببرند؛ یا به شیوه دیگری، سر به نیست کنند؟

سیاست، اقتصاد

محیط زیست

امپریالسم و ضد امپریالسم

پاکستان پس از سیلاب‌ها

به غرامت نیاز دارد، نه کمک‌های خیریه

نوشته: فاروق طارق*

منبع: نیو اینترنشنالیست، ۱۳ سپتامبر ۲۰۲۲

برگردان: ناهید صفایی



در زمان نگارش این مقاله، بیش از یک سوم پاکستان زیر آب است. سیلاب‌های ناگهانی ناشی از باران‌های موسمی غیرعادی تاکنون جان ۱۳۵۰ نفر را گرفته‌اند. یک میلیون ساختمان مسکونی بطور کامل یا جزئی خسارت دیده، بیش از ۵۰ میلیون نفر از خانه‌های خود آواره شده‌اند. از همه مهم‌تر، انتظار می‌رود سیل به اقتصاد در حال فروپاشی پاکستان ۱۰ میلیارد دلار خسارت بزند. بیش از ۷۹۳،۹۰۰ راس دام تلف شده‌اند که منبع حیاتی معیشت خانواده‌ها در سراسر پاکستان‌اند. در حدود دو میلیون هکتار از محصولات زراعی و باغات نیز دچار خسارات سیل شده‌اند. بدون تردید این مشکلات نشانه بحران اقلیمی پرشتاب‌اند. با این که پاکستان کمتر از یک درصد کرین دنیا را تولید می‌کند، اما نصیب آن، یکی از وخیم‌ترین پیامدهای بحران اقلیمی در سطح جهان است. بنابر شاخص خطر اقلیمی جهانی^۱، این کشور در بیست سال گذشته جزو ده کشور آسیب پذیر جهان بوده است. بنابه گفته **جولین هارنيس**^۲ هماهنگ کننده کمک‌های بشردوستانه سازمان ملل در پاکستان: این ابر-سیل^۳ ناشی از تغییرات آب و هوایی است که علل آن بین‌المللی‌اند. مردم پاکستان نه فقط تازه‌ترین قربانیان این بحران جهانی‌اند که تقریباً هیچ نقشی در ایجاد آن نداشته‌اند، بلکه این کشورهای ثروتمند و شرکت‌های بزرگ‌اند که عامل انتشار بیش از حد آلاینده‌ها

در سطح جهانند. این بی عدالتی بنیادی، اساس و بنیان درخواست‌های فزاینده پاکستان و کشورهای جنوب برای دریافت غرامت بابت آسیب‌های اقلیمی است.

لغو بدهی‌ها به بانک‌های جهانی، یکی از این درخواست‌ها است. بدهی‌های ناعادلانه و بحران آب و هوا به موازات هم پیش می‌روند. با تشدید رویدادهای سخت آب و هوایی، کشورهای خط مقدمی مانند موزامبیک و کشورهای جزیره‌ای حوزه دریای کارائیب با آسیب‌های اقتصادی فزاینده‌ای مواجه می‌شوند. پس از این رویدادها، دولت‌های کم درآمد (که اغلب بدهی‌های سنگینی هم دارند) با کمبود بودجه مواجه می‌شوند و چاره‌ای جز گرفتن وام‌های بیشتر برای بازسازی معیشت مردم و جوامع خود ندارند.

هم اکنون می‌توانیم شاهد وقوع این چرخه در پاکستان باشیم. پاکستان حتی قبل از سیلاب‌ها هم غرق در بدهی بود، زیرا به دلیل افزایش قیمت جهانی کالاها و افزایش ارزش دلار با کاهش شدید ارز خارجی مواجه بود. هزینه برق و مواد غذایی افزایش یافته است. تا پایان سال جاری، پاکستان باید در مجموع حدود ۳۸ میلیارد دلار به صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سایر موسسات مالی از جمله بانک دولتی چین بپردازد. مارپیچی از استقراض در حال ایجاد بحران اقتصادی قریب الوقوعی است.

سیلاب‌ها موجب کمک‌های خارجی قابل توجهی شده‌اند، از جمله کمک ۳۰ میلیون دلاری آمریکا به اضافه کمک ۳ میلیون دلاری سازمان ملل در هفته گذشته. سازمان ملل در حال راه‌اندازی یک طرح جدید امداد رسانی به سیل زدگان پاکستان است، زیرا مقامات پاکستان درخواست کمک بیشتر از سراسر جهان را تکرار کرده‌اند. اما این کمک‌ها به هیچ وجه کافی نیستند.

در حالی که سازمان‌های بشردوستانه در پی کمک‌های اضطراری بودند، چهره آشنایی بار دیگر خود را نشان داد. صندوق بین‌المللی پول^۴ درخواست کمک مالی را با برنامه‌ای برای پرداخت ۱/۱ میلیارد دلار به این کشور تایید کرد. این کار در نگاه اول ممکن است گامی حیاتی به نظر برسد، اما انباشتن بدهی بیشتر برای کشوری که در حال حاضر در چنگال بحران مالی بسر می‌برد، فقط به فاجعه بیشتر ختم خواهد شد.

تجربه نشان داده است که بخش بزرگی از بدهی‌های دولت، به توان رشد اقتصادی آسیب می‌زند و با افزایش بدهی در بسیاری از موارد، این آسیب شدیدتر می‌شود. بدهی بالای پاکستان، این کشور را در برابر شوک‌های اقتصادی آسیب پذیرتر کرده و از لحاظ سیاسی، موجب تضعیف این کشور در مقابل وام دهندگان قدرت‌مند خارجی شده است. افزون بر این، توانایی پاکستان را در زمینه سرمایه گذاری در حوزه‌های آموزش و پرورش و مراقبت‌های بهداشتی و یا در زمینه سرمایه گذاری در زیرساخت‌ها به میزان قابل توجهی کاهش داده است.

چنانچه غرب واقعا قصد دارد در این بحران از پاکستان حمایت کند، باید مجموعه‌ای از اقداماتی را انجام دهد که پاسخگوی خساراتی باشند که کشورهای شمال از زمان انقلاب صنعتی به کشورهای جنوب وارد کرده‌اند. به عنوان اولین گام، بدهی‌های این کشورها را به‌طور کامل لغو کند و همزمان حمایت مالی اقلیمی را بطور قابل توجهی افزایش دهد تا این کشورها بتوانند خود را با تأثیرات آب و هوایی انطباق دهند.

افزون بر پاکستان، بسیاری از کشورهایی که از تغییرات اقلیمی دچار خسارت شده‌اند از جمله **بنگلادش، اتیوپی و تووالو** هم اکنون بخاطر بلایایی که با آن مواجه‌اند خواستار غرامت از جانب کشورهای ثروتمند شده‌اند.

این امر با آن که غالبا تحت عنوان «ضرر و زیان و خسارت» شناخته می‌شود اما حتی در حال حاضر، یعنی سال ۲۰۲۲ هم هنوز جزو بخش رسمی دستور کار مذاکرات کنفرانس تغییرات آب و هوایی سازمان ملل قرار نگرفته است. کشورهای آسیب دیده از تغییرات اقلیمی، در موارد متعددی از کشورهای ثروتمند و شرکت‌هایی که آشفستگی‌های آب و هوایی ایجاد کرده‌اند درخواست غرامت کرده‌اند؛ اما هربار درخواست آنها رد شده است. در بیست و هفتمین کنفرانس تغییرات اقلیمی^۵ باید پیشرفت‌های ملموس‌تری در این موارد بوجود آیند.

مفهوم چشم پوشی از بدهی‌ها ایده تازه‌ای نیست. در دوران همه گیری کووید ۱۹ برخی از موارد کاهش بدهی‌ها برای کشورهای کم درآمد اعمال شد، اگرچه بخش خصوصی به وصول بدهی‌ها ادامه داد که به ناگزیر به بحران اقتصادی ناشی از کووید ۱۹ دامن زد. اما در شرایطی که تقاضای قوی اخلاقی وجود دارد، می‌توان طلب طلبکاران خصوصی را هم نپرداخت. در ماه ژوئیه، طلبکاران اوکراین توافقی امضا کردند که به موجب آن در طول جنگ با روسیه، پرداخت بدهی‌های این کشور متوقف شود.

اگر نهادهای بین‌المللی، بدهی‌های پاکستان را به حالت تعلیق در می‌آوردند، این کشور نیازی به وام‌های جدید نداشت. پولی که از پاکستان خارج شد تا به طلبکاران بین‌المللی پرداخت شود، می‌توانست برای اسکان مجدد میلیون‌ها آواره هزینه شود. پاکستان دست کم به چهار سال وقت نیاز دارد تا خود را بازسازی و اقتصاد را ترمیم کند و به خسارت‌های ناشی از سیل و باران‌های شدید سروسامان دهد.

اما یک پرسش جدی‌تر هم وجود دارد: چه کسی باید هزینه بحران اقلیمی را بپردازد؟ چرا باید پاکستان برای پرداخت هزینه اثرات بحرانی که در ایجاد آن هیچ نقشی نداشته است از خارج وام بگیرد؟ **شری رحمان**، وزیر آب و هوای پاکستان به نشریه **گاردین** گفته است که با توجه به

ماهیت شتابان و بی‌امان فجایع اقلیمی که کشورهایمانند پاکستان را تحت تأثیر قرار می‌دهند، در اهداف انتشار جهانی کربن و جبران خسارت‌های ناشی از انتشار آن باید تجدید نظر شود. روشن است که ترمیم آپارتاید اقلیمی و رفع بحران، به سادگی نوشتن یک چک نیست و اقدامات بسیاری باید انجام شوند تا از مردم پاکستان در برابر فاجعه‌ای که با آن روبرو هستند حمایت شود. با این حال بدون کاهش بدهی یا تعیین بودجه برای جبران ضرر و زیان ناشی از تغییرات اقلیمی، چرخه بدهی این کشور و بحران‌های آب‌وهوایی وخیم‌تر می‌شود.

*** فاروق طارق** دبیر کل کمیته کسان رابیتای پاکستان^۷، شبکه‌ای متشکل از ۲۶ سازمان دهقانی و یکی از اعضای ائتلاف جبران خسارت^۸ است.

^۱ Global Climate Risk Index

^۲ Julien Harneis

^۳ Super Flood

^۴ The International Monetary Fund (IMF)

^۵ COP27

^۶ Sherry Rehman

^۷ Pakistan Kissan Rabita Committee

^۸ La Via Campesina

جهانی شدن: برای آگاهی شهروندان

کوروش تیموری فر

ناصر منصوری گیلانی، وظیفه دشواری را با تألیف این کتاب، بر دوش گرفته است. او تلاش کرده است تا جهانی سازی نولیبرالی را به معنای واقعی کلمه، کالبد شکافی کند. یک جراحی کامل از منظر اقتصادی، که با کشف منشأ بیماری همه گیر ساختار سرمایه داری معاصر، تدارک مقدمات درمان را می بیند.

مترجم دقیق و پروسواس کتاب -مجتبا میثمی- در مقدمه به ذکر این نکته مهم می پردازد که در زبان فرانسه، کلمه «موندیالیزاسیون» و در زبان انگلیسی کلمه «گلوبالیزیشن» هر دو برای افاده یک معنا رایجند. اما در زبان فارسی، دو عبارت متفاوت جایگزین وجود دارد: «جهانی شدن» به معنای مرحله مهمی از روند تکامل جامعه انسانی که نمی توان با آن مخالف بود؛ و «جهانی سازی لیبرالی» به معنای تلاشی از طرف مالکان انحصارات و دولت های برگزیده آنان، برای تحمیل یک نظام سلطه و استفاده از تمامی منابع جهان یک پارچه، در جهت کسب سود حداکثر.

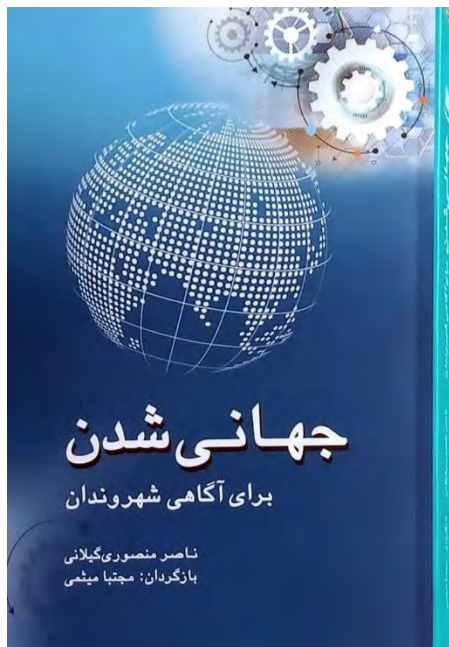
نویسنده در «پیش گفتار برای خوانندگان فارسی زبان» به این تمایز -که توسط مترجم به دقت در سرتاسر کتاب رعایت شده است- صحنه می گذارد. علاوه بر آن به نکته مهم دیگری هم اشاره می کند: مبارزه با جهانی سازی «لیبرالی» را به مبارزه با جهانی شدن «نولیبرالی» ترجیح می دهد. چرا که معتقد است علیرغم تفاوت بین دو مفهوم فوق به دلیل وجود ریشه های مشترک، باید جهانی سازی لیبرالی را هدف گرفت. این برخورد، تیشه را به ریشه می زند و خطر ایجاد توهم امکان پذیری بازگشت به دوران لیبرالیسم را مرتفع می سازد.

نویسنده، کتاب را به ۵ بخش تقسیم کرده است:

بخش نخست، به مفاهیم، ویژگی ها و فرایندهای پر تضاد جهانی سازی لیبرالی و برآمدن آن از بستر مناسبات اقتصادی جهان در نیمه دوم سال های ۱۹۸۰ می پردازد. **بخش دوم**، حاملان و بازی گران جهانی سازی نولیبرالی اعم از شرکت های چند ملیتی، نهادهای بین المللی کارگزاران ها (از نوع صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی، سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، گروه آیی های داووس) و دولت های امپریالیستی را معرفی می کند و به بررسی عمل کرد هریک از آن ها در این عرصه و در پهنه جهان می پردازد. **بخش سوم**، به چگونگی پیش رانی نولیبرالیسم در قاره اروپا (و به طور مشخص کشور فرانسه) و چگونگی رویارویی حاکمیت نولیبرال با

کارگران و زحمت‌کشان اختصاص دارد که بازخوانی آن، بسیار آموزنده است. **بخش چهارم**، به مخاطراتی که بحران‌های جهانی سازی نولیبرالی بر بستر بحران‌های مالی، تغییرات جمعیتی، کلیت سیاره زمین را تهدید می‌کند، اشاره دارد و پیامدهای ویران‌گر آن مخاطرات را بر محیط زیست و نیز نابرابری‌های روزافزون در مقیاس جهانی و در محدوده کشورهای برمی‌شمارد.

بخش پنجم، مهم‌ترین بخش کتاب است. نویسنده در این قسمت، به تبیین ضرورت دگرگون



سازی مقررات ناظر بر مناسبات اقتصادی و اجتماعی جهانی و تغییر بنیادین در ساختار و عمل‌کرد نهادهای بین‌المللی، و نیز ضرورت ایجاد جبهه وسیعی از نیروهای مترقی و مردمی، برای ایجاد جایگزینی در برابر نولیبرالیسم می‌پردازد. لیست کوتاهی از این اصلاحات، به این شرح است: به اشتراک گذاری یافته‌های علمی (به‌عنوان شرط بنیادین)؛ مطالبه برحق لغو بدهی‌های کشورهای توسعه نیافته؛ افزایش کمک مؤثر کشورهای ثروتمند؛ استقرار سازوکارهای با ثبات سازی خارج از بازار؛ مالیات بندی به‌عنوان وسیله پیش‌گیری و تأمین مالی توسعه؛ پایان دادن به دیکتاتوری دلار؛ نظارت بر شرکت‌های چند ملیتی؛ و برخی اقدامات دیگر.

خواننده از خود خواهد پرسید که آیا این اقدامات، واقعاً «جایگزین»ی برای نظام سرمایه داری خواهند بود؟ پاسخ روشن این است که نه! نویسنده قبلاً در فصل هشتم (ص ۳۸۶) موضع خود را روشن کرده است. وی می‌نویسد:

«بحث از یک‌طرف گسستن از لیبرالیسم اقتصادی و نیز بر سر انتخاب‌های سیاست اقتصادی و مدیریت شرکت‌ها و اولویت دادن به تأمین نیازهاست و نه سودآوری مالی. از طرف دیگر، موضوع، وضع مقررات جدید در روابط بین‌المللی است. بحث پسین کتاب همین است. اما پیش از پایان دادن به این بحث [بحث اشتغال کامل و پایدار به‌مثابه استراتژی جای‌گزین توسعه]، لازم است که در همین جا، به اختصار، به انتقاد اجتماعی دیگری که ممکن است در میان انتقادهای بی‌شمار، خطاب به ما مطرح شود، بپردازیم.

ممکن است ما را به ساده‌گرایی، رؤیابافی و ذهن‌گرایی متهم کنند. تصریح می‌کنیم که قصد ما چشم بستن بر واقعیت‌های غیر قابل انکار نیست. روشن است که با دید بین‌المللی کنونی از کار، و نیز از اختلاف سطح توسعه، برقراری توازن، بلند مدت و دشوار خواهد بود. قصد ما، نفی این وضع نیست. ما در پی فهم چگونگی عبور از تقسیم بین‌المللی کار کنونی و درک دیگری از روابط میان ملت‌هاییم که در تقابل با درک لیبرالی و کارفرمایی از تقسیم بین‌المللی کار موجود است که به جهان به‌مثابه کارگاه پیمان‌کاری می‌نگرد. موضوع، ایجاد و تأمین شرایط توسعه اقتصادی و اجتماعی برای همه خلق‌هاست»

این‌گونه، نویسنده به مخاطبین خود (سندیکاهای کارگری اروپا که مجامعی از مزدبگیران با گرایشات سیاسی متفاوت بوده و هنوز تا درک ایده‌های سوسیالیسم فاصله دارند) یادآور می‌شود که این کتاب قصد دارد مرزهای روشنی را با نیروهای راست افراطی ترسیم کند که با استفاده از روی‌گردانی زحمت‌کشان از «جریان غالب»، آنان را به حمایت از تسلط انحصارات با روش‌های غیر مرسوم در جامعه می‌کشاند.

برای آشنایی با روح کتاب، بهتر است با چند فراز قابل توجه از آن آشنا شویم. نمونه اول:

با گاوها رفتار بهتری می‌شود؟

مبلغ سالانه یارانه‌های اتحادیه اروپا برای محصولات لبنی تقسیم بر شمار گاوها، ۹۱۳ دلار یا روزانه معادل ۲٫۵ دلار است (فراموش نکنیم که نیمی از جمعیت جهان با درآمد روزانه کم‌تر از ۲ دلار زندگی می‌کنند). مبلغ این یارانه در ژاپن، سه برابر بیش‌تر است: ۲۷۰۰ دلار در سال، یا ۷٫۵ دلار در روز. مقایسه‌ی این ارقام با درآمد سرانه کشورهای آفریقایی جنوب صحرا و نیز مبلغ کمک بین‌المللی دریافتی این کشورها، بسیار قابل توجه است. درآمد سرانه در این منطقه از جهان ۴۹۰ دلار در سال یا ۱٫۳۶ دلار در روز و مبلغ سرانه کمک دریافتی‌شان در سال ۱۰۴۷ دلار است.

مبلغ کمکی که هر روز کشورهای اروپایی برای محصولات لبنی توزیع می‌کنند یا به عبارت دیگر، مبلغ کمک اختصاص یافته به هر گاو در روز، دو برابر بیش از کمک سالانه‌ای است که کشورهای اروپایی به ساکنان کشورهای آفریقایی جنوب صحرا اختصاص می‌دهند. هنوز حرف‌های روشن‌گرانه‌تری برای گفتن داریم: هر گاو اروپایی حق دارد در سال کمکی معادل دو برابر کمک کشورهای اتحادیه اروپا به دو نفر آفریقایی در سال دریافت کند. گاوهایی ژاپنی باز هم نونوارترند: این گاوها هر روز کمک‌هایی معادل کمک به ۶ نفر آفریقایی در سال دریافت می‌کنند. (ص ۴۵۳)

نمونه دوم:

استمهال و سنگین شدن بار بدهی

فرض می‌کنیم کشوری در سال ۲۰۰۳ وامی به ارزش ۶۰ میلیون یورو با نرخ ۵٪ و قابل پرداخت در سه سال اخذ کرده باشد. نرخ استهلاک این وام به گونه زیر خواهد بود:

جدول استهلاک پیش از استمهال

سال	واریز اصل سرمایه (۱)	بهره (۲)	قسط بدهی (۱+۲)	باقی‌مانده سرمایه
۲۰۰۳	۲۰	$۶۰ \times ۵\% = ۳$	۲۳	$۶۰ - ۲۰ = ۴۰$
۲۰۰۴	۲۰	$۴۰ \times ۵\% = ۲$	۲۲	$۴۰ - ۲۰ = ۲۰$
۲۰۰۵	۲۰	$۲۰ \times ۵\% = ۱$	۲۱	$۲۰ - ۲۰ = ۰$

برای ساده کردن عبارت، فرض می‌کنیم که بهره ساده باشد. پس در واقع محاسبه پیچیده‌تر است. فرض کنیم که در سال ۲۰۰۳ منابع ارزی که باید برای پرداخت بهره‌ی بدهی استفاده شود برابر ۱۳ میلیون یورو باشد. به عبارت دیگر، کشور فقط قادر به پرداخت بهره و نیمی از اصل بدهی سررسید شده بوده است. این کشور برای به تعویق انداختن ۱۰ میلیون یوروی باقی‌مانده اقساط سالانه، وارد مذاکره با اعتبار دهندگان می‌شود. فرض می‌کنیم اعتبار دهندگان موافقت کنند که برای پرداخت این ۱۰ میلیون یورو در سال ۲۰۰۶، نرخ جدید ۱۰٪ اعمال شود. در واقع، این توافق به معنی اعطای وام جدیدی به مبلغ ۱۰ میلیون یورو است که باید با شروط سخت‌گیرانه‌تر در سال ۲۰۰۶ پرداخت شود. ملاحظه می‌کنیم که پس از استمهال، بهره بدهی سنگین‌تر می‌شود: کشور ۲ میلیون یورو بیش‌تر می‌پردازد، زیرا بهره‌های پرداختنی به همان نسبت افزایش یافته‌اند.

ممکن است این کشور باز هم در سال ۲۰۰۴ قادر به پرداخت بهره بدهی‌هایش نباشد. در این حالت ذخیره بدهی و بار بهره باز هم سنگین‌تر خواهد شد. و اگر هم‌چنان این سناریو در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ تکرار شود، کشور بده‌کار خود را در فرایند انباشت بدهی‌های پرداختنی معوق گرفتار می‌یابد و این خود، به سرمایه‌گذاری جدید، یعنی به وام جدید می‌انجامد. پس حلقه تنگ‌تر و کشور بده‌کار برای بازپرداخت بدهی خود بده‌کارتر می‌گردد. (ص ۴۵۶)

نمونه سوم:

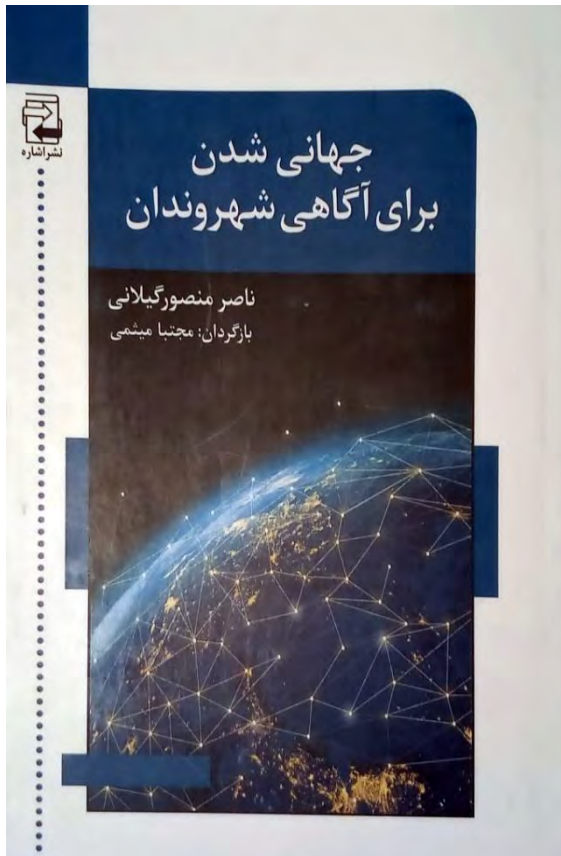
انتقال خالص به سود اعتبار دهندگان

از چند سال پیش، جهان شاهد انتقال خالص منابع کشورهای بده‌کار به سمت کشورهای اعتبار دهنده

است. به عبارت دیگر، خروجی پول‌ها برای بازپرداخت بدهی و واریز سود سهام بسی بیش از ورودی آن‌هاست. انتقال خالص ممکن است به ورودی و خروجی کل هر نوع سرمایه مربوط باشد: وام‌های جدید و سرمایه‌گذاری‌ها به ورودی‌ها، و بازپرداخت بدهی‌ها و توزیع سود ناشی از سرمایه‌گذاری‌ها به خروجی‌ها مربوطند. همچنین، می‌توان آن‌ها را بر اساس این یا آن مدل ارزیابی کرد. برای مثال در سال ۲۰۰۱ بانک‌های چند ملیتی و دیگر اعتباردهندگان بخش خصوصی از کشورهای در حال توسعه، ۲۵ میلیارد دلار بیش از پرداختی‌های خود دریافت کردند. به عبارت دیگر، مبلغ بازپرداخت بالغ بر ۲۵ میلیارد دلار اضافه بر وام‌های توافقی جدید بوده است. به همین منوال، در سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۸۰ صندوق بین‌المللی پول در قالب طرح‌های نجات، ۷۱,۳ میلیارد دلار در اختیار کشورهای آمریکای لاتین گذاشت و این کشورها ۸۶,۷ میلیارد دلار به صندوق بازگرداندند. بنابراین، صندوق بین‌المللی پول از این رهگذر ۱۵,۴ میلیارد دلار

به جیب زد. مبلغ انباشته انتقال خالص طی دو دهه اخیر، حیرت‌آور و تأثیربرانگیز است: در فاصله سال‌های ۱۹۸۳ تا ۲۰۰۱، این مبلغ به ۳۶۸ میلیارد دلار رسیده بوده است. (ص ۴۵۷)

گفتنی است این کتاب، بار اول توسط نشر اشاره، در سال ۱۴۰۰ و در ۶۶۳ صفحه منتشر شده بود. اما دیگر بار، توسط نشر پژواک فرزانه در سال ۱۴۰۱ و در ۵۲۸ صفحه، در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است. منبع مورد استفاده در این مقاله، چاپ اخیر بوده است. از ویژگی‌های این چاپ، فهرست مفصل و ۲۱ صفحه‌ای آنست که تا حدودی، جای خالی نمایه در پایان کتاب را پر می‌کند.



ناتو و رسانه

گردآوری و تدوین: مریم محبوب

رسانه‌ها در جوامع بشری از شکل‌های ساده‌ی خیزاندن دود و طنین طبل و برکشیدن آواهای گوناگون، تا کتاب و روزنامه و رادیو تلویزیون و اینترنت و فضاهاى مجازى گسترش یافته‌اند. رسانه‌های چاپی یا الکترونیک، دو گونه‌اند: شنیداری (رادیو، نوار، سی‌دی، تلفن و ...) و دیداری (تلویزیون، ماهواره، تصویر، کتاب، مجله، نمودار، نقشه، پوستر، کاریکاتور، روزنامه، سینما، فیلم، اینترنت، ممبر و ...). رسانه‌های دیداری ۴۳٪ بیش از شنیداری موثر و برانگیزاننده هستند. رسانه‌ها رفته‌رفته نقشی پررنگ در جهان‌بینی و سوگیری افراد، اقشار و افکار عمومی پیدا کرده‌اند. در جوامع طبقاتی، به‌ویژه در نظام‌های سرمایه‌داری و سلطه‌جوی کنونی، طبقات حاکم هزینه‌های کلانی در این زمینه می‌کنند تا به باری رسانه و با آوازه‌گری (تبلیغات) زمینه‌های ذهنی اقدامات سودجویانه و ضدانسانی خود را آماده سازند و به مدد تشکیلات و تجهیزات نظامی و نیروهای اطلاعاتی و سرکوبگر، جنگ‌ها، کودتاها، ترورها و کشتارها را موجه و ناگزیر جلوه دهند.

خبرگزاری

خبرگزاری‌ها با جمع‌آوری و انتشار خبر و دیگر اطلاعات در گستره‌های بسیار پهناور فعالیت داشته‌اند. آنها پس از دوره‌ای رقابت، سرانجام در تقسیم جهان به حوزه‌های عملیاتی اختصاصی به توافق رسیدند؛ و یک نظام جهانی چند جانبه‌ی شبکه‌های ارتباطی به وجود آوردند. در پی «هم‌پیمانی خبرگزاری‌ها» در سال ۱۸۶۹، **رویترز**، گستره‌ی امپراتوری بریتانیا و خاور دور؛ **آواس**، پهنه‌ی امپراتوری فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و پرتغال و **ولف** مناطق آلمان، اتریش، اسکاندیناوی و روسیه را به‌چنگ آوردند.

کارتل خبرگزاری‌های سه‌گانه تا آغاز جنگ جهانی اول بر جمع‌آوری و انتشار بین‌المللی خبر چیرگی داشت. به سبب گسترش دو خبرگزاری آمریکایی **آسوشیتدپرس** و **یونایتدپرس** از زمان جنگ دوم جهانی تاکنون، چهار خبرگزاری عمده **رویترز**، **آسوشیتدپرس**، **یونایتدپرس** (آسوشیشن) **اینترنشنال** و **آژانس فرانس پرس** موقعیت مسلط خود را در نظام بین‌المللی جمع‌آوری و انتشار اخبار و اطلاعات حفظ کرده و به صورت بازیگران اصلی نظم جهانی اطلاعات باقی‌مانده‌اند.

در پی تلاش یونسکو، درخواست‌های همه‌جانبه برای سازماندهی مجدد نظم جهانی اطلاعات و ارتباطات شکل گرفته است که با مقاومت شدید گروه‌های ذی نفع غربی روبه‌رو شد و به دنبال آن ایالات متحده و بریتانیا از عضویت یونسکو خارج شدند!

اهمیت خبرگزاری‌ها زمانی آشکار می‌شود که بدانیم بیشتر مطبوعات و خبرگزاری‌های ملی و منطقه‌ای و شبکه‌های رادیو و تلویزیونی، اخبار و اطلاعات عمده خود را از این آژانس‌های خبری دریافت می‌کنند که جایگاه و نقشی ویژه و برجسته در جنگ رسانه‌ای در دنیا دارند.

خبرگزاری‌ها و امپراتوری‌های خبری انگشت‌شمار عبارت‌اند از: **آسوشیتدپرس، یونایتدپرس، رویترز، فرانس پرس، شین‌هوا، آلمان، ایتارتاس.**

روزنامه‌ها یکی از ابزارهای خبرگزاری‌ها برای انتشار اخبار و اطلاعات هستند. در میان ۱۰ روزنامه نخست پرشمارگان جهان، ۸ روزنامه از ژاپن و هند و ۱ روزنامه از آمریکا و ۱ روزنامه از چین هستند. «یومیوری شیمبون» با شمارگان ۹ میلیون نسخه و «آساهی شیمبون» با ۶٫۵ میلیون نسخه در روز، از ژاپن پرشمارگان‌ترین روزنامه‌های جهان هستند که کارشان را از سال ۱۸۷۴ و ۱۸۷۹ آغاز کرده‌اند.

روزنامه «یواس‌ای تودی» از آمریکا با شمارگان ۴ میلیون نسخه سومین روزنامه پرشمارگان جهان است. نخستین نسخه این روزنامه سال ۱۹۸۲ منتشر شد و اکنون در ۳۷ نقطه آمریکا و ۵ نقطه دیگر جهان منتشر می‌شود.

روزنامه «باسکار» از کشور هند با شمارگان ۳ میلیون و ۸۰۰ هزار نسخه در روز چهارمین و «جاگران» از هند پنجمین روزنامه پرشمارگان جهان هستند.

در سال ۲۰۰۸ میلادی ۶۲۵۳ هفته‌نامه و ۱۴۲۲ روزنامه در آمریکا چاپ می‌شد. ده روزنامه پرتیراژ ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۹ عبارت‌اند از: یو اس ای تودی / وال استریت ژورنال / نیویورک تایمز / لس‌آنجلس تایمز / شیکاگو تریبون / واشنگتن پست / نیویورک دیلی نیوز / نیویورک پست / دنور پست / د تایمز آو ارث.

رادیو و تلویزیون

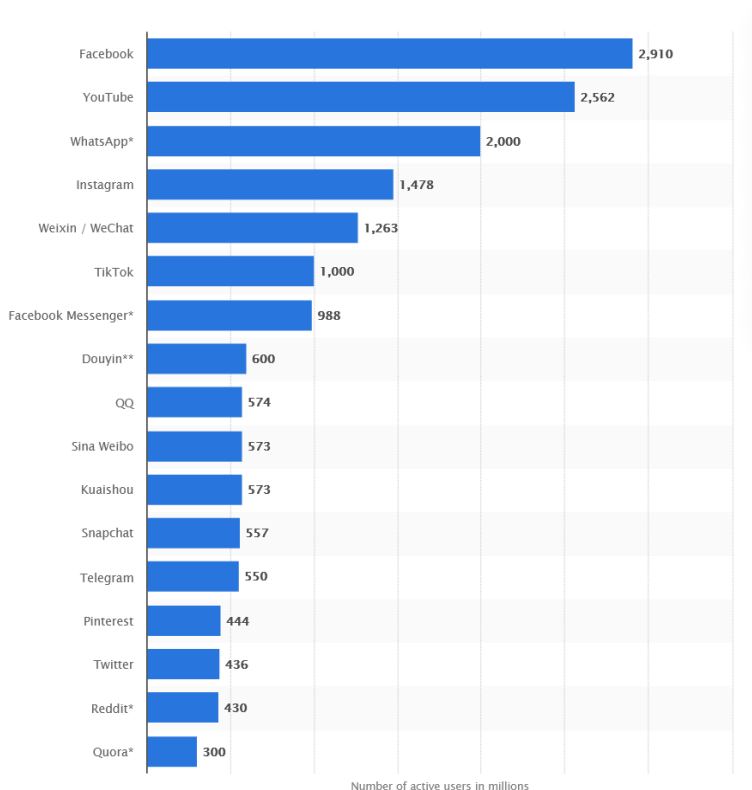
در سال ۱۸۹۵ میلادی **رادیو** به عنوان **جنگ‌افزار** کمکی به کار گرفته شد و در سال ۱۹۲۰ به بهره‌برداری عمومی رسید. در ایران سال ۱۳۰۵ فرستنده بی‌سیم (ابتدا در وزارت جنگ) و سال ۱۳۱۹ رادیو تاسیس شد.

تا اکتبر سال ۲۰۰۸، بیش از ۶۸۰۰۰ شبکه رادیویی و تلویزیونی در قالب مؤسسات بزرگ و برخی به عنوان شبکه در جهان به ثبت رسیده است. شبکه‌های تلویزیونی را می‌توان در پنج محور آمریکایی، اروپایی، عربی و شبکه‌های اسلامی خلاصه کرد.

ماهواره

نخستین ماهواره‌های مخابراتی در سال ۱۹۸۰ با ۱۲ هزار مدار تلفنی و تنها ۲ کانال تلویزیونی در مدار قرار گرفتند. هم اکنون در دنیا نزدیک به ۲۱۵ ماهواره مخابراتی وجود دارد که بر روی ۸۰ ماهواره حدود ۱۵۰۰۰ شبکه تلویزیونی و رادیویی قرار دارد. نخستین پرتاب ماهواره روس‌ها (اسپوتنیک) در سال ۱۹۵۸ و آمریکا ۱۹۶۰ بود. ۶۰ درصد ماهواره‌ها جنبه نظامی دارند.

اینترنت



آمار تعداد کاربران فعال ماهانه در شبکه‌های اجتماعی (به میلیون نفر) تا تاریخ ۲۲ ژانویه ۲۰۲۲ میلادی. منبع: Statista

در اواخر دهه ۱۹۶۰ پدیده‌ای به نام اینترنت جهان را دگرگون کرد. اینترنت مجموعه‌ای از میلیون‌ها کامپیوتری است که از راه شبکه‌های مخابراتی به یکدیگر پیوسته‌اند. اینترنت در آمریکا با طرح

دفاعی/آریا یا *آریانت* (آژانس تحقیق پروژه‌های پیشرفته) پا گرفت. ایران در سال ۱۳۷۲ خورشیدی (در مرکز تحقیقات فیزیک نظری) به شبکه اینترنت پیوست.

ناتو

سازمان پیمان (نظامی) آتلانتیک شمالی (NATO = North Atlantic Treaty Organization) که در سال ۱۹۴۹ میلادی (۱۳۲۸ خورشیدی) با هدف دفاع جمعی در برابر اتحاد جماهیر شوروی در واشنگتن دی‌سی پایه‌گذاری شد اکنون بیش از سی عضو دارد و ستادش در بروکسل بلژیک است. دبیرکل ناتو ینس/استولتنبرگ (نروژی) و فرمانده عالی متفقین اروپا ژنرال تاد د. ولترز (از فرماندهان نیروی هوایی آمریکا) هستند. هزینه‌های ناتو در سال ۲۰۱۸ یک تریلیون دلار آمریکا بوده است. هر عضو ناتو باید ۲٪ از تولید خالص داخلی خود را برای ناتو هزینه کند. آمریکا، انگلیس و یونان بیش از ۲٪ هزینه می‌کنند. بسیاری از اعضای ناتو نمی‌توانند به اندازه ۲٪ هزینه کنند.

اعضای ناتو: آمریکا، بلژیک، کانادا، دانمارک، فرانسه، آلمان، یونان، ایسلند، ایتالیا، لوکزامبورگ، هلند، نروژ، پرتغال، اسپانیا، ترکیه، بریتانیا، آلبانی، بلغارستان، کروواسی، جمهوری چک، استونی، مجارستان، لتونی، لیتوانی، لهستان، رومانی، اسلواکی، و آخرین آن‌ها مونته‌نگرو و جمهوری مقدونیه شمالی، (فنلاند و سوئد هنوز روند عضویتشان پایان نیافته است).

در رأس ناتو، شورای آتلانتیک شمالی متشکل از وزرای کشورهای عضو قرار دارد که حداقل هر دو سال یک‌بار تشکیل جلسه می‌دهد. این شورا بالاترین مرجع تصمیم‌گیری در پیمان ناتو است و تصمیمات آن به اتفاق آرا گرفته می‌شود. مقر ناتو ابتدا در فرانسه قرار داشت اما پس از آن که ژنرال دوگل در سال ۱۹۶۶ در اعتراض به سیطره آمریکا بر این سازمان و این که فرماندهی عالی نیروهای مسلح این سازمان همواره بر عهده یکی از افسران ارشد آمریکا بود از فرماندهی نظامی ناتو خارج شد، این مقر به بروکسل پایتخت بلژیک منتقل شد.

از زمانی که بحران اوکراین آغاز شده تا کنون بارها نام «نیروی ضربت» یا «نیروی واکنش سریع» ناتو را شنیده‌ایم. نیروی واکنش سریع یا ضربت ناتو که به تازگی فعال شده متشکل از ۴۰ هزار نظامی است که می‌توانند به سرعت جابه‌جا شوند. آنها نیروهای ویژه و کماندوهای ارتش کشورهای عضو ناتو هستند که تحت فرماندهی فرانسه قرار دارند. تاکنون ناتو از این نیروها استفاده نکرده اما ینس استولتنبرگ، دبیرکل ناتو گفت که برای نخستین بار از این نیروها برای مقابله با تهدید نظامی روسیه استفاده خواهد شد. بر اساس اعلام ناتو این گروه قرار است در کشورهای اروپای شرقی مستقر شود.

نیروی واکنش سریع در سال ۲۰۰۲ بنیان نهاده شد و از ۲۰۰۴ میلادی عملیاتی شد. نیروی واکنش سریع یک بخش نخبه دیگر هم دارد که از ۲۰ هزار نفر تشکیل شده است. این گروه که «نیروی عملیات مشترک با سطح آمادگی بسیار بالا» نام دارد می‌تواند کلیه عملیات دریایی، هوایی و زمینی را انجام دهد.

پیمان ناتو اگرچه به ظاهر برای برقراری امنیت در مقابل بلوک شرق و دفاع از سرزمین‌های کشورهای هم‌پیمان تاسیس شده بود اما همواره وسیله‌ای برای کشورهای عضو بوده تا اهداف استعماری و توسعه‌طلبانه خود را دنبال کرده و با استفاده از امکانات این پیمان سایر کشورها را مستعمره و غارت کنند.

از جمله این طرح‌های توسعه‌طلبانه عملیات گلادیو است. عملیات گلادیو (Gladio Operation) و به‌طور مخفف (GLADIO)، در ۱۹۵۶ با هدف دفاع جمعی در رم پایه‌گذاری شد و در ۱۹۹۰ به‌طور رسمی انحلال آن اعلام گردید. گلادیو نام رمزنگاری شده برای چندین عملیات مخفیانه مسلحانه بود که ابتدا در کشورهای اتحادیه اروپای غربی و سپس در کشورهای عضو ناتو برای مقابله با نفوذ شوروی و پیمان ورشو طراحی و اجرا می‌شد.

ترور آلدومورو نخست‌وزیر وقت ایتالیا در ماه مه سال ۱۹۷۸ که به مرگ وی منجر شد، حمله به ایستگاه بولونیا در ماه مه ۱۹۸۰ بزرگترین عملیات تروریستی بود که در قرن بیستم کشورهای اروپایی شاهد آن بودند و بر اثر آن ۸۵ شهروند ایتالیایی کشته و ۲۰۰ نفر زخمی شدند. عملیات/توچا که به کشته شدن ۵ نفر از فعالان اتحادیه کارگری و زخمی شدن ۸ نفر در مادرید اسپانیا منجر شد برخی از مهم‌ترین عملیات گلادیو بودند.

در سال ۱۹۸۴ تحقیقات مجدد یک قاضی ایتالیایی به نام فلیس کاسون (Felice Casson) بر روی یک پرونده تروریستی مختومه نشان داد که بسیاری از ترورها و کشتارهای پس از جنگ جهانی دوم در ایتالیا توسط گروه‌های راست تندرو صورت گرفته؛ در حالی که پیش از این، بیشتر مردم گمان می‌کردند که عامل بیشتر این کشتارها کمونیست‌ها و گروه‌های چپی مانند بریگاد سرخ هستند. با آغاز جنگ سرد قتل، ترور و بمب‌گذاری در ایتالیا رویدادی رایج شده بود. بر طبق آمار موجود، بین سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۸۷ در ایتالیا حدود هزار و پانصد حادثه تروریستی رخ داد. تحقیقات کاسون نشان می‌داد که گروه‌های راست تندروی که توسط شبکه‌ای تحت نظر سازمان جاسوسی آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا و یک شبکه اطلاعاتی-نظامی وابسته به ناتو قرار داشته و تأمین و هدایت می‌شدند، اقدام به انجام عملیات‌هایی بزرگ با تلفات بالا می‌کردند. این گونه عملیات که گاهی شهروندان عادی را نیز هدف قرار می‌داد با آگاهی یا حتی دخالت برخی از مقامات آمریکایی یا CIA صورت می‌گرفت تا با نسبت دادن آن عملیات به چپ‌ها، نفرت عمومی نسبت به گروه‌های

چپ را موجب شود. این اطلاعات همچنین نشان می‌داد که این شبکه تنها به ایتالیا محدود نمی‌شده و شبکه‌های مشابهی با نام‌های دیگر در سرتاسر اروپا مشغول به فعالیت بوده‌اند. در پی افزایش فشار برای افشای راز ترورهای سیاسی این کشور، در ۲۴ اکتبر ۱۹۹۰، جولیو آندروئوتی نخست‌وزیر وقت، مجبور شد در مجلس حضور یابد و به وجود شبکه گلا دیو که از سال ۱۹۵۶ توسط CIA و سرویس‌های مخفی ایتالیایی برای هدایت و ایجاد این اقدامات تروریستی در ایتالیا ایجاد شده بود، اعتراف کند. به باور بسیاری از کارشناسان و حتی سیاستمداران، عملیات گلا دیو بعد از پایان جنگ سرد و اعلام رسمی انحلالش هم به حضور و فعالیت خود در برخی از کشورها ادامه داده است. کنترا/گریلا یک نیروی نظامی در کشور ترکیه است که دلایل بسیار بر وابستگی آن به عملیات گلا دیو وجود دارد. این نیرو در ابتدا برای عملیات مخفیانه و ضد گروه‌های کمونیستی ایجاد شد. این نیروها به‌ویژه در دوران جنگ سرد در ترکیه نقش پررنگی داشته‌اند که می‌توان به برخی از مهمترین رویدادهای سیاسی ترکیه مانند کودتاهای نظامی ۱۹۷۱ و ۱۹۸۰ اشاره کرد. نیروهای کنترا/گریلا پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی برای حمله به مواضع نیروهای پ.ک.ک مورد استفاده قرار گرفته است.

آمریکا به‌عنوان سرکرده ناتو همیشه چشم طمع به منابع سایر کشورها داشته است و در صورت عدم موفقیت در دیپلماسی مکارانه، اهداف خود را با جنگ و استفاده ابزاری از ناتو به پیش برده است. یکی از بهترین منابع دنیا در منطقه خاورمیانه قرار دارد. حضور نظامی آمریکا در منطقه خاورمیانه برای نخستین بار در سال ۱۹۴۳ صورت گرفت که تعدادی از هواپیماهای آمریکایی در طهران عربستان فرود آمدند.

در سال ۱۹۵۶ اعضای ناتو، بریتانیا و فرانسه دست به یک تجاوز نظامی بر علیه مصر زدند و هدف از این حملات استعمارگرانه دستیابی به منابع غنی این کشور بود. در سال ۱۹۷۸ حضور نظامی در زئیر دخالت مسلم ناتو در امور قاره سیاه بود و ستاد ناتو در اروپا رهبر این عملیات مداخله‌گرانه و دکتربین جدید گسترش دایره فعالیت پیمان آتلانتیک شمالی به قاره آفریقا بود.

ناتو تحت لوای همبستگی آتلانتیک به فرانسه در جنگ استعماری الجزایر کمک کرد، از مداخله علیه کنگو حمایت کرد؛ زیرا مردم این کشور برای پایان دادن به سلطه استعمارگران بلژیکی قیام کرده بودند. همچنین ناتو به پرتغال اسلحه داد تا جنبش‌های آزادیبخش ملی در موزامبیک، گینه بیسائو و آنگولا را سرکوب کند.

همان‌طور که گفته شده این پیمان اساساً بر ضد شوروی و کشورهای اروپای شرقی بسته شد و در برابر آن، پیمان ورشو توسط شوروی و کشورهای اروپای شرقی شکل گرفت. بنابراین با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک کمونیست و انحلال پیمان ورشو، که برای مقابله با ناتو به‌وجود آمده

بود و همچنین به تبع پایان جنگ سرد سازمان پیمان آتلانتیک شمالی نیز بهانه وجودی خود را از دست داد.

ناتو که دیگر دشمن استراتژیکی را بر سر راه خود نمی‌دید و دچار چالش‌های درونی شده بود، حادثه تروریستی یازده سپتامبر را نقطه عطفی در رویکرد جدید خود پس از جنگ سرد ارزیابی کرد؛ این رخداد سرآغاز فصل نوین در تعریف اهداف و رهیافت‌های ناتو بود. این دشمن جدید که «تروریسم جهانی» نام داشت و منجر به دمیده شدن روح تازه‌ای به کالبد ناتو گردیده بود بهانه‌ای شد که آمریکا و هم‌پیمانانش به مناطق گوناگون دنیا دست‌اندازی و تحت لوای مبارزه با تروریسم اهداف استعماری دیرینه و شوم خود را دنبال کنند.

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی هنوز مهم‌ترین عامل نفوذ و قدرت آمریکا در مناطق گوناگون دنیا به‌شمار می‌آید. آمریکا در بیش از ۷۰ کودتا و شبه‌کودتا مشارکت داشته است و آمریکایی‌ها در پوشش این سازمان پایگاه‌های متعدد نظامی در جهان دارند که در جنگ اخیر خلیج فارس و حمله به کشورهای افغانستان و عراق، برای نقل و انتقال نیروهای خود از آن بیشترین بهره را بردند. در سال‌های گذشته آمریکا و متحدانش در اروپا به پشتوانه ناتو در چهار قاره دنیا حضور نظامی داشته و در واقع ماهیت فاشیستی خود را نشان داده‌اند. کشورهای عضو ناتو از کودتاهای فاشیستی در ونزوئلا، هندوراس و بولیوی گرفته تا تروریسم فرقه‌ای القاعده/داعش/بوکوحرام همه‌کار برای بی‌ثبات کردن لیبی، عراق، سوریه و نیجریه کرده و اکنون نیز در اوکراین همین سناریو را تکرار می‌کنند. در واقع باید گفت آمریکا و استعمار اروپا فاشیسم قرن بیستم را پایه‌ریزی کردند.

پیوند ناتو و رسانه

عملیات واکنش به بحران در سیستم‌عامل‌های ناتو (Crisis Response Operations in NATO Operating Systems) با سرواژه NATO CRONOS سامانه‌ای از شبکه‌های رایانه‌ای به‌هم‌پیوسته است که سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) برای انتقال اطلاعات طبقه‌بندی شده استفاده می‌کند.

صهیونیست‌ها با نفوذ در رسانه‌های جهان، شاهراه اطلاع رسانی بین‌المللی را در اختیار خویش گرفته‌اند. در سال ۱۸۶۹ میلادی خاخام یهودی «راشورون» در سخنرانی خود در شهر پراگ چنین گفت: «اگر طلا نخستین ابزار ما در سیطره و حکومت بر جهان است بی تردید مطبوعات و روزنامه نگاری (موثرترین رسانه آن عصر) دومین ابزار کار ما خواهد بود». سیطره صهیونیسم بر رسانه‌های فراگیر و غیر فراگیر جهان، اکنون بیش از پیش نمایان شده است و مهمترین خبرگزاریهای دنیا (رویترز، فرانس پرس، اسوشیتد پرس) توسط آنان راه‌اندازی شده و اداره می‌شود.

بسیاری از رسانه‌های فراملیتی در خدمت اهداف امپریالیستی قرار دارند. رسانه‌های فراملیتی امپریالیستی در مالکیت و خدمت کنسرن‌های فراملیتی (واحدهای اقتصادی بزرگ در کشورهای سرمایه‌داری) هستند و توسط نظریه‌پردازان آنها کنترل می‌شوند. مهم‌ترین هدف این رسانه‌ها کنترل احساسات و درک و فهم مردم از طریق تبلیغ آرمان‌ها و محصولات امپریالیستی است.

بزرگترین و تاثیرگذارترین کنسرن‌های رسانه‌ای فراملیتی با منشاء آمریکایی: *کامکست (Comcast Corporation) از کنسرن‌های رسانه‌ای است که یکی از معروف‌ترین شبکه‌های تلویزیونی آمریکا یعنی *ان‌بی‌سی* متعلق به آن است.

*کنسرن *وال‌ت‌دیسنی* یک مجتمع سرگرمی، تفریحی و رسانه‌ای است که *ای‌بی‌سی* با ۲۴۳ شبکه تلویزیونی به این کنسرن تعلق دارد و آمریکای شمالی، مرکزی و جنوبی و همچنین اروپا و خاورمیانه را پوشش می‌دهد.

**وارنر* یک کنسرن فراملیتی در عرصه‌های رسانه‌ای و سرگرمی - تفریحی است و در ۱۵۰ کشور فعالیت دارد. شبکه تلویزیونی *سی‌ان‌ان* به این کنسرن تعلق دارد.

یکی از تولیدات این کنسرن در جهت منافع سرمایه‌گذاران، فیلم کلاه سبزه‌ها بوده است. این فیلم در سال ۱۹۶۸ میلادی با ۷ میلیون دلار بودجه و با شرکت جان وین در اوج جنگ ویتنام در دفاع از سیاست نظامی آمریکا، تهیه شد. وزارت دفاع و بخش‌های دیگر دولت آمریکا نقش فعالی در تهیه این فیلم داشتند. نقش فعال وزارت دفاع آمریکا در تولید ۱۸۰۰ فیلم و شوه‌ای تلویزیونی از سال ۲۰۰۵ تا کنون پوشیده نیست.

**فاکس قرن ۲۱* یک شرکت رسانه‌ای فراملیتی است. علاوه بر *فاکس قرن ۲۰*، شبکه تلویزیونی *استار* (شبکه تلویزیونی مستقر در هنگ‌کنگ که آسیا را پوشش می‌دهد) نیز به این شرکت تعلق دارد. یکی از افراد با نفوذ در این کنسرن *رابرت مورداک* است که صاحب ۸۰۰ بنگاه خبر پراکنی در ۵۰ کشور است.

**برتلزمن* (Bertelsmann) یک شرکت رسانه‌ای است که در ۵۰ کشور فعالیت دارد. از جمله مؤسسات وابسته به این شرکت می‌توان از گروه *آرتی‌ال* (RTL) نام برد که با ۶۰ کانال تلویزیونی و ۳۱ فرستنده رادیویی صاحب بزرگ‌ترین شبکه با برنامه‌های تفریحی و سرگرم‌کننده در اروپاست. **ویاکام* Viacom با ۱۷۰ شبکه خبری ۷۰۰ میلیون مشتری آbone شده را در ۱۶۰ کشور پوشش می‌دهد. *ویاکام* از جمله صاحب *پارامونت پیکچرز* و *ام‌تی‌وی* MTV است.

بزرگ‌ترین غول‌های سرمایه مالی فراملیتی از جمله *بلک‌راک*، *ونگارد*، *بارکلیز*، *کردیت سویییس* در این کنسرن‌ها سرمایه‌گذاری کرده‌اند. مجموع سرمایه دو غول سرمایه مالی یعنی *بلک‌راک* و *ونگارد* ۱۷ هزار میلیارد دلار است که می‌تواند با تولید ناخالص ملی قوی‌ترین کشورها یعنی آمریکا و چین

رقابت کند. بلک راک و ونگارد در عین حال هر دو در صنایع تسلیحاتی سرمایه‌گذاری می‌کنند و به طور طبیعی خواهان افزایش هرچه بیشتر تولید و فروش اسلحه هستند. بنابراین به هیچ وجه نمی‌توان از این رسانه‌ها انتظار بی‌طرفی داشت.

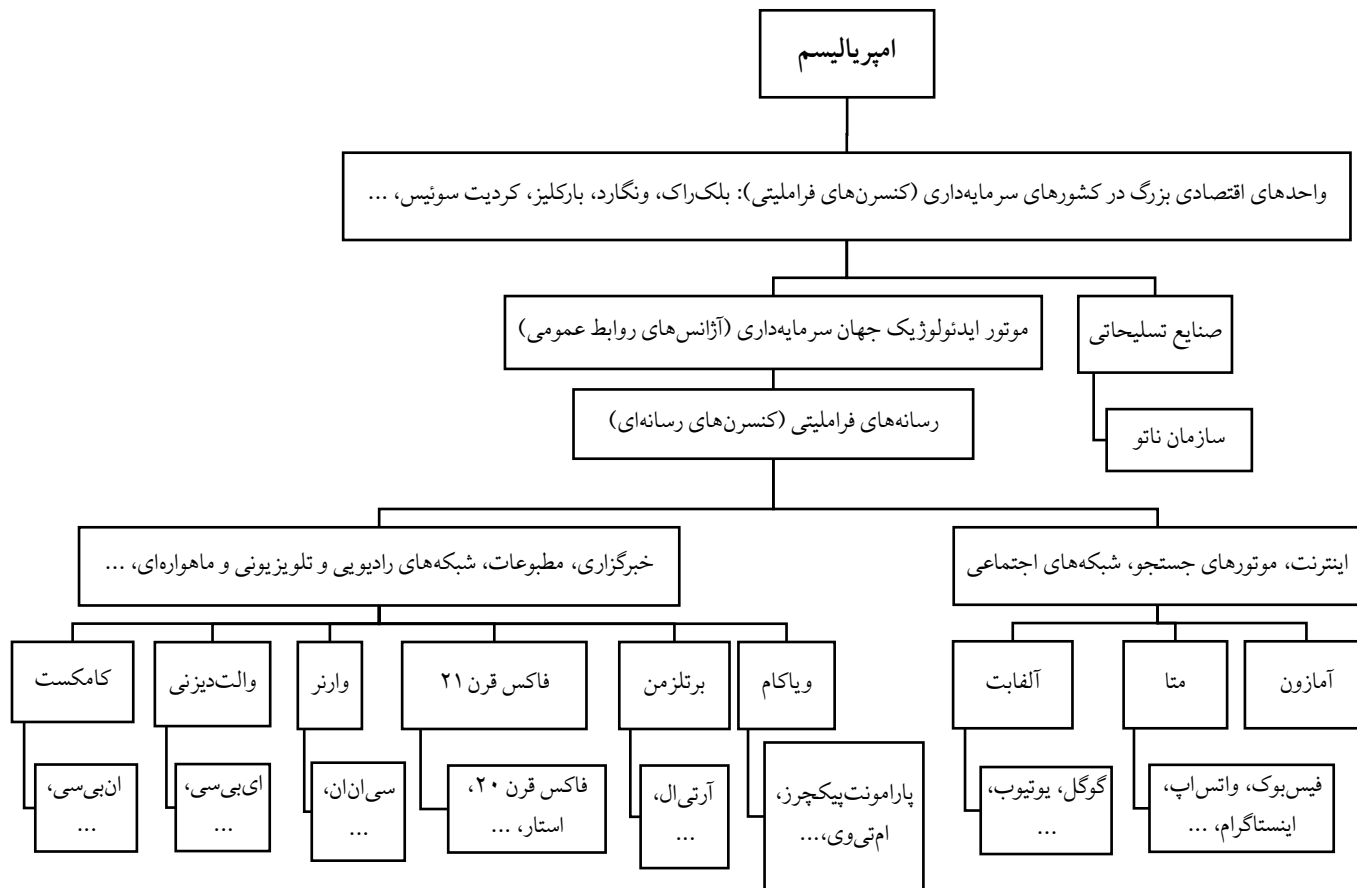
ونگارد نه تنها در آمریکا بلکه در کشورهای کانادا، سنگاپور، فرانسه و آلمان نیز در شرکت‌های رسانه‌ای و مخابرات سرمایه‌گذاری کرده است و در عین حال یکی از سهام‌داران مهم در شرکت گوگل به‌شمار می‌رود.

غول‌های رسانه‌ای بیش از ۹۰ درصد آنچه را می‌خوانیم، می‌بینیم، یا می‌شنویم، در کنترل خود دارند. همه این‌ها نشان‌دهنده رابطه تنگاتنگ رسانه‌های امپریالیستی با اهداف سودجویانه و ضدبشری و جنگ طلبانه نظام سلطه‌جوی سرمایه‌داری است.

آژانس‌های روابط عمومی و کنسرن‌های رسانه‌ای نقشی حیاتی در نظام سرمایه‌داری و برای کسب اهداف آن ایفا می‌کنند. آژانس‌های روابط عمومی هدفشان کنترل آگاهی توده‌هاست. تقسیم کار میان موسسات روابط عمومی و کنسرن‌های رسانه‌ای به این نحو است که موسسات روابط عمومی داستان لازم را طراحی می‌کنند و موسسات رسانه‌ای مسئولیت پخش آن داستان را بر عهده دارند. موسسات روابط عمومی را می‌توان موتور ایدئولوژیک جهان سرمایه‌داری دانست. در میان مشتریان این موسسات نام‌هایی چون بنگاه خبرپراکنی بی‌بی‌سی یا سازمان ناتو به چشم می‌خورد.

موفقیت بزرگ شرکت‌های روابط عمومی و رسانه‌ای در قبولاندن این باور به مردم است که دخالت کشورهای امپریالیستی در کشورهای دیگر مانند ایران، افغانستان، سوریه، لیبی، یوگوسلاوی، شیلی، گواتمالا، کوبا، ویتنام، ونزوئلا، و ... به دلیل دفاع از حقوق بشر و آزادی‌های دموکراتیک، مجاز و حتی ضروری است و در عین حال این حق فقط برای این کشورها وجود دارد و نه برای هیچ کشور دیگر.

همکاری دوجانبه رسانه و سازمانهای نظامی - امنیتی در کودتاهایی مانند کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ خورشیدی در ایران، کودتای آمریکایی در بیش از نیم قرن پیش در کنگو که بیش از ۱۰۰ هزار نفر کشته شدند و این کشور فقیر را ۵۰ سال در کشتار و فلاکت و هرج و مرج فرو برد (در فاصله سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۳ بیش از ۵ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر در این کشور کشته شدند)؛ یا پشتیبانی از کودتا در السالوادور در سال ۱۹۸۶ میلادی یا کودتای شیلی یا اندونزی؛ یا حمله ناتو به صربستان و ۷۹ شبانه‌روز بمباران آن در سال ۱۹۹۹ و نیز همکاری رسانه و نیروهای مسلح در جنگ‌هایی چون جنگ علیه عراق، یوگوسلاوی، افغانستان، لیبی، و ... انکارناپذیر است.



علاوه بر شش کنسرن رسانه‌ای ذکر شده که همه خصوصی هستند و مستقیماً توسط غول‌های سرمایه‌ی مالی کنترل می‌شوند، نگاه‌های رسانه‌ای تاثیرگذاری هم وجود دارند که از مالکیت عمومی برخوردارند و توسط حکومت‌های کشورهای امپریالیستی کنترل می‌شوند. از این میان می‌توان از نگاه خبرپراکنی بی‌بی‌سی در بریتانیا یا شبکه‌های رسانه‌ای عمومی در دیگر کشورهای اروپایی نام برد. برای نمونه نگاهی به نقش ویرانگر نگاه خبرپراکنی بی‌بی‌سی می‌اندازیم:

رادیو فارسی بی‌بی‌سی که اکنون به بیست زبان برنامه دارد، نخستین بار در رقابت با رادیو فارسی آلمان در جریان جنگ جهانی دوم به دنیای بسته ایران وارد شد. این رادیو از نوشته‌های جاسوسه انگلیسی مقیم ایران یعنی خانم آن لمبتون سود می‌جست. بعدها این خانم به ظاهر محقق با نوشته‌هایش نقشی موثر در کودتا علیه دکتر مصدق ایفا کرد. نقش بی‌بی‌سی در این جنایت علیه ملت ایران بسیار صریح بود. بی‌بی‌سی همواره به شکلی موزیانه عمل کرده است. این رسانه از یک سو کوشیده است با اجرای برنامه‌های جذاب، نقش رسانه‌ای بی‌طرف، آزاد و دموکرات را ایفا کند و از سوی دیگر در بزنگاه‌های حساس و جایی که منافع نظام سلطه‌گر جهانی در خطر قرار می‌گیرد، شکیبایی ظاهری خود را از دست می‌دهد و به‌عنوان ابزاری رسانه‌ای دست به بمباران خبری می‌زند و در این میان از پیشینه دموکرات‌نمایی خود نیز سود می‌برد. این سیاست، در همه جنگ‌های امپریالیستی پس از جنگ جهانی دوم و به‌ویژه پس از تشکیل ناتو و برطرف شدن اختلافات میان آمریکا و انگلستان خودنمایی می‌کند. توجه کنید به نقش بی‌بی‌سی در جنگ امپریالیستی علیه مصر در جریان ملی کردن کانال سوئز، همچنین در اشغال جزیره مالویناس در آمریکای لاتین (متعلق به آرژانتین) و نیز جهت‌گیری عمومی این رسانه در اخراج فلسطینی‌ها از سرزمین‌های اجدادی‌شان و سانسور هرگونه اظهار نظر درباره حق بازگشت فلسطینی‌ها به خانه‌های غصب شده‌شان و سیاست‌های این رسانه در جریان تحریم نفتی اعراب علیه غرب و افزایش قیمت نفت و نیز رویکرد این ابر رسانه در جریان تهاجمات تبهکارانه ناتو علیه جمهوری فدرال یوگسلاوی، عراق، لیبی، سوریه و افغانستان ...

در تمامی مراحل دو دوره مذاکرات برجام نیز جهت‌گیری‌های این رسانه در سمت‌وسوی تبلیغ برای مواضع طرف به اصطلاح غربی بود. در جریان جنگ اوکراین نیز این رسانه مدرن، نقش تبلیغاتی ویرانگر خود را به‌سود مواضع نیروی سلطه‌گر ناتو بازی کرده است و حساسیت مخاطبان را نسبت به جنایات بی‌شمار امپریالیسم در ایران و فلسطین و کره و ویتنام و کامبوج و لائوس و آنگولا و موزامبیک و کنگو (سوزاندن لومومبا در اسید) و در حمایت از رژیم‌های نژادپرست رودزیا و آفریقای جنوبی و نیز عملکرد وحشیانه در کوبا و آمریکای لاتین و آسیا و آفریقا و ... زایل کرده و در عوض مسائل و معضلات کشورهای امپریالیستی برای آنان عمده شده است و جهان را نه از منظر

کشورهای تحت ستم، بلکه از دیدگاه کشورهای امپریالیستی می‌بینند و اولویت‌های‌شان همان است که از سوی کشورهای سلطه‌گر تعیین می‌شود.

جا زدن «مدرنیسم» به جای مناسبات سرمایه دارانه، و رجحان «دموکراسی» در معنای بورژوازی آن، بر حقوق دموکراتیک و استقلال و عدالت اجتماعی خطایی است که تحت تأثیر تبلیغات امپریالیستی و سلطه رسانه‌ای آنان انجام می‌گیرد. تمامی شبکه‌ها و رسانه‌های امپریالیستی مانند صدای آمریکا، رادیو فردا، بی‌بی‌سی، ایران اینترنشنال و من‌وتو و ... شبانه‌روز می‌کوشند همین تفکرات را به نیروهای چپ و ملی ایران القا کنند.

گذشته از این که این نیروها مفهوم دموکراسی را تا سطح صندوق رای فرو می‌کاهند، اگر گاهی هم سخنی از استقلال به زبان می‌آورند، آن چنان مفهوم آن را تحریف می‌کنند، که دست‌کمی از وابستگی ندارد و آنگاه که از عدالت اجتماعی سخن می‌گویند به گونه‌ای است که نظم جهانی سرمایه‌داری، هدف کوچکترین تعرضی قرار نگیرد.

این گروه از ایرانیان، در پوشش چپ‌نمایی، در عمل نقش اسب تروای امپریالیسم را در دل چپ ایران بازی می‌کنند. سال‌هاست که نمونه این چرخش را در جریان حرکت پیوسته حزب کارگر انگلستان و تبدیل شدنش به یک حزب امپریالیستی شاهدیم.

واقعیت این است که در زمینه‌های گوناگون اختلاف نظرهایی میان نیروهای چپ وجود دارد. باید این تفاوت دیدگاه‌ها را به رسمیت شناخت. اما این تفاوت‌ها تا جایی پذیرفتنی‌ست که نقش تبهکارانه ناتو و جنایات بی‌شمار این سازمان جهانی و شعار «انحلال یا نابودی ناتو» در پرتو بحث وجدل گم نشود. زیرا بزرگترین جنایتی که پس از جنگ جهانی دوم رخ داده، تشکیل ناتو بوده است. جنگ سرد و تمامی پیامدهایش حاصل این عمل جنایتکارانه و شرورانه بوده که به قصد سیطره بر جهان انجام شده است!

مبارزه با **ناتو**، این بازوی نظامی و قدرتمند غارتگران امپریالیسم جهانی و ابزارهای رسانه‌ای - تبلیغاتی آن، وظیفه عاجل و تاخیرناپذیر همه ماست.

با بهره‌گیری از:

- دانش و امید شماره‌های ۱۱ و ۱۲ اردیبهشت و تیر ۱۴۰۱
- برخی مقالات سیامک طاهری
- کوزنتسوف و الکساندروف؛ دو پیمان ناتو و ورشو، ترجمه منوچهر زمان، تهران، انتشارات ابوریحان، آبان ۱۳۶۱
- دارمی، سلیمه؛ ناتو در قرن بیست و یکم، تهران، انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، اسفند ۱۳۸۶
- کالینز، جان ام؛ استراتژی بزرگ، ترجمه کورش بایندر، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳

از انقلاب شورایی اکتبر روسیه تا اتحاد جماهیر شوروی

به مناسبت خجسته روز ۳۰ دسامبر ۱۹۲۲

یکصدمین سال بنیانگذاری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

پیش گفتار

شب ۲۵-۲۶ اکتبر ۱۹۱۷ (۷-۸ نوامبر تقویم جدید)، ساعت‌ها پیش از سپیده دم، کارگران، سربازان و ملوانان روسیه زیر رهبری حزب کمونیست (بلشویک) روسیه، به اقامتگاه تزار روسیه در پتروگراد، حمله و پس از تسخیر کاخ زمستانی، اعضای حکومت موقت را دستگیر کردند. این قیام با کم‌ترین خونریزی به پیروزی رسید.

سه ساعت بعد، دومین کنگره سراسری شوراهای نمایندگان کارگران، دهقانان و سربازان، که منتخب بیش از ۲۰ میلیون رای دهنده بود، تشکیل جمهوری شورایی سوسیالیستی را در روسیه اعلام کرد. مردم قدرت دولتی را تسخیر کردند و طبقه کارگر که تهی دست‌ترین و استثمارشده‌ترین و در همان حال انقلابی‌ترین و سازمان یافته‌ترین طبقه روسیه بود، زمام امور حکومت را به دست گرفت.

انقلاب سوسیالیستی در روسیه به پیروزی رسید. این انقلاب از آن پس در راه رسیدن به هدفی باشکوه و تاریخی، یعنی بنای جامعه‌ای نوین که در آن اثری از استثمارگران و استثمار شدگان، ستمگران و ستم‌دیده نباشد، گام برداشت. این نظام اجتماعی را سوسیالیسم می‌نامند.

آغاز تحولات انقلابی در روسیه شورایی

حکومت شورایی روسیه، کوچک‌ترین فرصت را از دست نداد. روز ۸ نوامبر، دومین کنگره سراسری شوراهای روسیه، فرمان تاریخی صلح را تصویب کرد. حکومت شورایی به همه ملت‌های درگیر در جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۹ / ۱۲۹۳-۱۲۹۸) و حکومت‌هایشان پیشنهاد کرد که بی درنگ مذاکره برای رسیدن به صلح عادلانه و دموکراتیک را آغاز کنند؛ صلحی بدون الحاق سرزمین‌های دیگران یا پرداخت غرامت‌های جنگی. این شرایط ماهیتاً در حکم اولتیماتوم نبود، زیرا حکومت شورایی آمادگی خود را برای مذاکره در باره هرگونه شرایط دیگری که ممکن بود کشورهای درگیر در جنگ پیشنهاد کنند، اعلام داشته بود. فرمان صلح خواستار کنار گذاشتن دیپلماسی پنهان کاری، انتشار قراردادهای مخفی امپریالیستی (کاری که روسیه شورایی بیدرنگ انجام داد) و لغو بی قید و



شرط آن‌ها بود. در این فرمان رسماً اعلام شده بود که حکومت شوروی آماده پایان دادن به جنگ و آغاز زندگی صلح آمیز با همه ملت‌هاست.

در همان روز، **فرمان مربوط به زمین** در کنگره دوم تصویب شد. در این فرمان، مصادره بلاعوض زمین‌های متعلق به زمین‌داران، صومعه‌ها و کلیساها به اضافه همه دارایی‌ها و احشام متعلق به آن‌ها اعلام شده بود. همگام با خواست‌های دهقانان، مالکیت خصوصی زمین لغو شد و از آن پس، زمین به مردم و دولت تعلق گرفت. این فرمان شامل حق نظارت دهقانان بر زمین و بر اساس حقوق محلی دهقانان تدوین شده بود و روش تقسیم و نگاهداری زمین و غیره را تعیین می‌کرد. این فرمان، تحقق رویاهای دیرینه دهقانان بود و **۱۵۰ میلیون هکتار** زمین را به رایگان در اختیار دهقانان گذاشت. از آن پس دهقانان مجبور نبودند زمین را از زمین‌داران بخرند یا اجاره کنند. این کار در گذشته نزدیک به ۷۰۰ میلیون روبل برای دهقانان هزینه برمی‌داشت. بدهی‌های دهقانان که بر روی هم از ۳۰۰۰ میلیون روبل فراتر می‌رفت، ملغی شد.

سه روز بعد، حکومت شوروی **اصل ۸ ساعت کار روزانه** را به اجرا گذاشت و در پی آن **بیمه‌های بیکاری و درمانی** را برای کارگران و کارمندان اعلام کرد.

حکومت شورایی در روز ۱۵ نوامبر، **اعلامیه حقوق خلق‌های روسیه** را اعلام کرد و به ستم ملی پایان داد و برابری حقوق، استقلال و حق تعیین سرنوشت خلق‌ها را تا حد جدایی و تشکیل یک دولت مستقل برای همه خلق‌ها، اعلام کرد و همه امتیازها و محدودیت‌های ناشی از ملیت و دین را لغو کرد. حکومت روسیه شورایی که مطابق با اعلامیه حقوق خلق‌ها عمل می‌کرد، در دسامبر

۱۲۹۶/۱۹۱۷، استقلال فنلاند (که تا آن زمان، بخشی از روسیه بود)، استقلال اوکراین و حق خلق ارمنی را برای تعیین کامل سرنوشت خود، به رسمیت شناخت. این بخش از قوانین انقلابی که جامعه را از نو و به طور اساسی در جهت منافع مردم شکل می‌داد، نقطه عطفی در تاریخ بشر بود.

بورژوازی و زمینداری روسیه و سرمایه‌داری امپریالیستی علیه روسیه شورایی
اما مخالفان حکومت کارگران و دهقانان، در هر گوشه کشور، علیه این جمهوری جوان دست به فعالیت زدند. در پایتخت، **کادتها، سوسیال رولوسیونرها و منشویکها**، دست اندرکار سازماندهی یک شورش ضد انقلابی بودند. **ژنرال کراسنوف** به عنوان فرمانده سپاهیان قزاق به فرمان **کرنسکی** رئیس دولت موقت بورژوازی، به سوی پایتخت یورش آورد. در دره **رود دن**، در **اوکراین**، در کوه‌های **اورال** و در نقاط دیگر، سرمایه‌داران و زمین‌داران زیان دیده از انقلاب، ژنرال‌ها و افسران مرتجع ارتش تزاری، یعنی برگزیدگان قزاق و بسیاری عناصر دیگر، جبهه‌های ضد روسیه شورایی را تشکیل داده بودند و از کشورهای امپریالیستی کمک می‌گرفتند. با این وجود کارگران، دهقانان، قزاق‌های فقیر، دسته‌های کارگران گارد سرخ و بخش‌های بزرگی از زحمتکشان، تحت رهبری حزب کمونیست روسیه، به مبارزه با دشمنان برخاستند و پیروزی‌های قاطع به دست آوردند. به این ترتیب دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه شوروی استقرار یافت و طبقه کارگر به طبقه مسلط اجتماعی فراوانید.

بنای ساختار دولت انقلابی در روسیه شورایی

پرولتاریای روسیه که وظیفه سترگ بنای ساختمان سوسیالیسم را بر عهده گرفته بود، نمی‌توانست دستگاه دولتی کهنه‌ای را به کار گیرد که قرن‌ها در خدمت منافع بورژوازی و اشراف زمین دار بود. به همین جهت، دستگاه کهنه را برچید و به جایش دستگاه دولت جدیدی پدید آورد. بالاترین اختیارات به **کنگره شوراهای سراسری روسیه** داده شد. در فاصله تشکیل جلسات کنگره، **کمیته اجرایی مرکزی سراسر روسیه** که منتخب کنگره بود، مسئولیت‌های کنگره را به عهده گرفت. وظایف کمیته اجرایی و اداری مرکزی را **شوراهای کمیسرهای خلق** به اجرا می‌گذاشت. به جای وزیران بورژوازی برکنار شده، کمیسرهای خلق منصوب شدند (مانند کمیسر امور داخلی، امور خارجه، کار، آموزش و غیره). کمیته امور ملیت‌ها، یکی دیگر از سازمان‌های دولتی بود که مسئولیتش، ایجاد حقوق برابر و دوستی میان خلق‌های روسیه شورایی، با استناد به اعلامیه حکومت روسیه شوروی بود. کمیسیون فوق العاده سراسری نیز از دیگر سازمان‌های دولتی بود که به طور خاص برای مبارزه با فعالیت‌های ضد انقلاب تاسیس شده بود. دستگاه قضایی کهنه هم

برچیده شد و به جای آن دادگاه‌های محلی و انقلابی منتخب شوراهای آغاز به کار کردند. ارتش سابق که از هم پاشیده بود، جایش را به **ارتش سرخ کارگران و دهقانان** داد.

بنای ساختمان صلح آمیز کشور

مردم روسیه شورایی که شعله‌های انقلاب از درونشان برمی‌خاست، به بنای ساختمان صلح آمیز اقتصادی و فرهنگی کشور به منظور پی ریزی زندگی نوین همت گماشتند. دولت انقلابی نخست اداره **بانک‌های دولتی** را به عهده گرفت و سپس بقیه بانک‌ها را ملی کرد. دستگاه نظارت کارگران بر تولید در همه کارخانه‌هایی که از نیروی کار روزمزدی استفاده می‌کردند، تاسیس شد. دولت شورایی با مسئله ملی کردن کارخانه‌های متعلق به سرمایه‌داران مواجه شد و از همین جا بود که صدها کارخانه، از جمله کارخانه‌های متعلق به بیگانگان را ملی کرد. راه آهن، کشتیرانی و همه تاسیسات سیلوهای کشور ملی شد. کنترل **بازرگانی خارجی** را دولت انقلابی به دست گرفت و تمامی بدهی‌های خارجی و داخلی دولت پیشین را لغو کرد. شورای عالی اقتصاد، برای تامین مدیریت کارخانه‌های ملی شده تشکیل شد و برنامه توسعه اقتصاد ملی کشور را تهیه کرد.

نخستین قانون اساسی نظام شورایی

در ماه ژوئیه ۱۹۱۸/۱۲۹۷، پنجمین کنگره سراسری شوراهای روسیه، **نخستین قانون اساسی روسیه شوروی** را تصویب کرد. این قانون اساسی، به دستاوردهای هشت ماهه نخستین انقلاب سوسیالیستی، از جمله استقرار دولت شورایی، تصویب نظام فدراتیو روسیه و اعطای آزادی‌های دموکراتیک جنبه قانونی بخشید. در این قانون اساسی، کار به عنوان وظیفه همه شهروندان روسیه شورایی شناخته شد که شالوده‌اش را اصل «کسی که کار نکند، چیزی برای خوردن نخواهد داشت» تشکیل می‌داد. خدمت وظیفه عمومی، اجباری اعلام شد. حق انتخاب شدن و انتخاب کردن برای شوراهای بدون توجه به ملیت، نژاد، جنس، تحصیلات یا اعتقادات مذهبی، به همه زنان و مردان زحمتکش اعطا شد. حوزه انتخاباتی همواره می‌توانست نمایندگانی را که توجهی به خواسته‌های انتخاب کنندگان خود نمی‌کردند، فرا بخواند و نمایندگان جدیدی را به جای آن‌ها انتخاب کند. ولادیمیر ایلیچ لنین، رهبر انقلاب اکتبر و حزب کمونیست روسیه، ضمن صحبت از نخستین قانون اساسی شورایی نوشت: تمامی قانون‌های اساسی که تا این تاریخ وجود داشته‌اند، مدافع منافع طبقات حاکم بوده‌اند. قانون اساسی شورایی، یگانه قانونی است که به زحمتکشان خدمت می‌کند و همواره به زحمتکشان خدمت خواهد کرد و سلاح نیرومندی برای مبارزه در راه استقرار سوسیالیسم خواهد بود.

جنگ داخلی در روسیه شورایی

روسیه شورایی هنوز ویرانی‌های ناشی از جنگ جهانی اول را جبران نکرده بود که به ورطه جنگ خونین داخلی کشانده شد؛ جنگی که سه سال تمام ادامه یافت.

دولت‌های امپریالیستی آمریکا، ژاپن، بریتانیا، فرانسه، آلمان و متحدان آن‌ها، برای نابودی روسیه شورایی، دخالت‌های مسلحانه و تحریک قیام‌های ضد انقلابی را تدارک دیدند. این دولت‌های سرمایه‌داری از آن می‌ترسیدند که انقلاب کارگران، زحمتکشان و سربازان روسیه، طبقه کارگر این کشورها را بیدار کند و به مبارزه علیه آن‌ها برانگیزد. در عین حال وحشت داشتند که صلح طلبی روسیه شورایی، احساسات صلح طلبانه را در میان خلق‌های کشورهای درگیر در جنگ، برافروزد. امپریالیست‌ها امیدوار بودند که با استقرار مجدد دیکتاتوری بورژوازی در روسیه بتوانند کارخانه‌های ملی شده استعمارگران را پس بگیرند؛ وام‌هایی را که دولت شورایی لغو کرده بود، بازستانند و به غارت خلق‌های روسیه ادامه دهند. بنابراین موجودیت روسیه به عنوان کشوری مستقل در معرض خطر قرار گرفته بود. امپریالیست‌های آمریکایی در اوایل ۱۹۱۸ توطئه خود را برای تجزیه روسیه به اجرا گذاشتند. در نقشه‌ای که وزارت کشور آمریکا در سال ۱۹۱۹ تهیه کرد، روسیه به مناطق کوهستانی مرکز کشور محدود می‌شد. قرار بود بقیه کشور به صورت کشورهای مستقل تکه تکه شود.

دولت‌های امپریالیستی در اوایل دسامبر ۱۹۱۷ بر سر تهاجم نظامی به روسیه به توافق رسیدند. در همان دسامبر ۱۹۱۷، رومانی با حکومت بورژوازی-زمینداریش و با برخورداری از پشتیبانی فرانسه، **بیسارابی** را اشغال کرد. سربازان فرانسوی، بریتانیایی و آمریکایی به بهانه جلوگیری از حمله قریب الوقوع آلمان در مارس ۱۹۱۸ در **مورمانسک** پا به خشکی نهادند. آن‌ها در ماه اوت همان سال، **آرخانگلسک** را که عناصر ضدانقلاب در آن به شورشی ضد نظام شورایی دست زده بودند، تصرف کردند. در اوایل آوریل ۱۹۱۸ دو ژاپنی در **ولادی وستوک** به دست عوامل ژاپنی کشته شدند و فردای آن روز، سربازان ژاپنی در روسیه شوروی پیاده شدند و ولادی وستوک را اشغال کردند. همان روز گروهی از سربازان بریتانیایی پا به خشکی نهادند و در اواسط اوت، نیروهای آمریکایی هم به بریتانیایی‌ها پیوستند. با حمایت امپریالیست‌ها، تا پاییز ۱۹۱۸ مهاجمان و گاردهای سفید در سراسر خاور دور روسیه، شوراها را سرنگون کردند. سربازان بریتانیایی در ماه اوت وارد باکو شدند؛ کمون باکو را در هم کوبیدند و ۲۶ تن از رهبران آن‌ها را در ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۸ بدون محاکمه اعدام کردند. از طرف دیگری **قدرت‌های آنتانت** از لشکر ۶۰۰۰۰ نفره چکسلواکی برای تحریک مردم روسیه علیه دولت شورایی سوءاستفاده کردند. این نیرو مرکب از افسران و سربازان ارتش اتریش-مجارستان بود که در جریان جنگ جهانی اول به اسارت روس‌ها درآمده بود. پس از امضای **پیمان برست** -

لیتوفسک، دولت شورایی به این سربازان اجازه داد که از طریق ولادی وستوک به وطن خویش بازگردند. اما نمایندگان **متحدین** توانستند فرماندهی لشکر را تلمیع و سربازان را به شورشی ضد شوروی تشویق کنند. شورش در ۲۵ ماه مه ۱۹۱۸ آغاز شد و سراسر منطقه راه آهن **ماورا سبیری** را در بر گرفت. آمریکا با ارسال بیش از ۱۰۰ هزار تفنگ و سلاح‌های گوناگون به یاری تجاوزکاران شتافت. شورش لشکر چکسلواکی موجب قیام کولاک‌ها در منطقه **ولگا، اورال و سبیری** شد. دولت‌های امپریالیستی، در تمام این مناطق، نظام شورایی را ساقط کردند و کارخانه‌های سرمایه‌داران و املاک زمینداران را به آن‌ها بازگرداندند. ده ساعت کار روزانه جایگزین ۸ ساعت شد و باندهای تنبیهی به جان مردم شهر و روستا افتادند. در همین حال، ارتش آلمان هم در اوایل ۱۹۱۸، **مناطق بالتیک**، بیش‌تر بخش‌های **روسیه سفید، اوکراین، منطقه دن آرام، کریمه و گرجستان** را اشغال کرد. در این مناطق هم بورژوازی و زمینداران به قدرت رسیدند و شوراها را سرنگون کردند. در ژوئیه ۱۹۱۸ شورش‌های ضد نظام شورایی در مسکو آغاز شد. برنامه ترور رهبران شوروی به اجرا در آمد و لنین رهبر روسیه شوروی در ۳۰ اوت ۱۹۱۸ ترور شد. طراح این جنگ تجاوزکارانه، کسی جز **چرچیل** وزیر جنگ بریتانیا نبود. در واقع در ۱۲۹۸/۱۹۱۹، چهارده کشور امپریالیستی و هم پیمانان آن‌ها جنگ همه جانبه‌ای را علیه نظام شورایی روسیه آغاز کردند.

خیزش مسلحانه مردم روسیه شورایی

دولت شورایی اعلام کرد که میهن در خطر است. کارگران و دهقانان روسیه در پاسخ به فراخوان حزب کمونیست و دولت شوروی مسلحانه به دفاع از انقلاب برخاستند. شورایی به نام **شورای دفاعی کارگران و دهقانان** به رهبری لنین تشکیل شد. در مدتی کوتاه، ارتش سرخ کارگران و دهقانان تشکیل شد. در پایان سال ۱۲۹۹/۱۹۲۰ تعداد نفرات این ارتش به ۵ میلیون نفر رسید. کارگران و دهقانان در صدها مرکز آموزشی، کادرهای فرماندهی ارتش سرخ را از میان خودشان برگزیدند و تربیت کردند. در جنگ داخلی، فرماندهان نامداری از میان زحمتکشان برخاستند و اختراعات بزرگی را رقم زدند: **واسیلی بلوچر**، کارگر کمونیست و نخستین کارگری که نشان پرچم سرخ گرفت؛ **واسیلی چاپایف**، دهقان‌زاده‌ای فقیر، **نیکولای شچورز**، فرزند کارگر راه آهن؛ **سیمون بودیونی**، قزاقی که از مقام سازمانده دسته پارتیزان‌های سواره به مقام فرماندهی ارتش سواره نظام رسید؛ و **میخائیل فرونزه**، کمونیستی که در سال ۱۹۱۸ فرمانده یک دسته کارگری بود و در سال ۱۹۱۹ به فرماندهی جبهه رسید. در عین حال هزاران افسر از صفوف ارتش تزاری برای ساختن و آموزش ارتش سرخ فراخوانده شدند. بیش‌تر این افسران وفادارانه به شوراها خدمت

کردند و تعدادی هم به مقامات عالی نظامی رسیدند. از جمله **سرگئی کامنف**، سرهنگ پیشین ارتش تزاری که در سال ۱۹۱۸ به فرماندهی جبهه شرقی برگزیده شد و در سال ۱۹۱۹ به فرماندهی کل نیروهای مسلح شوروی رسید و **میخائیل توخاچفسکی**، افسر جوانی که در ۱۹۱۸ فرمانده سپاه بود و در سال ۱۹۲۰ به فرماندهی جبهه غربی منصوب شد.

اما بسیاری از افسران پیشین تزاری هم از ارتش سرخ گریختند و به دشمن پیوستند. از اینجا بود که مراقبت دقیق بر کار فرماندهان آغاز شد. این مراقبت بر عهده کمیصرها- بهترین مبارزان طبقه کارگر، کمونیست‌های آبدیده و انقلابیون منضبط- گذاشته شد. مردم در عقب جبهه، اجرای شعار حزب کمونیست مبنی بر «**همه چیز برای جبهه؛ همه چیز برای پیروزی**» را به عهده گرفتند. یکی از نمونه‌های چشمگیر مشارکت توده‌ها در نبرد، پروژه کار داوطلبانه در روزهای تعطیل پایان هفته بود. این پروژه را **سابوتنیک یا شنبه‌های کمونیستی** می‌خواندند. این جنبش را در بهار ۱۹۱۹ کارگران راه آهن مسکو آغاز کردند اما بلافاصله سراسر روسیه را در بر گرفت.

سیاست‌های اقتصادی دولت شورایی با هدف پیروزی در جنگ تنظیم شد. جریان ملی کردن صنایع با عمق و سرعت بیش‌تری ادامه یافت تا بتواند شالوده اقتصادی قدرت بورژوازی را فروریزد. همه منابع کشور برای خدمت به هدف‌های پیروزی در جنگ داخلی تجهیز شد. کارخانه‌ها به تصرف دولت درآمد. حتی یک کارخانه بزرگ ملی نشده باقی نماند. خانه‌های آپارتمانی و اقامتگاه‌های متعلق به بورژواها مصادره شد و خانواده‌های کارگران از محلات فقیر نشین به آن‌ها انتقال داده شدند. تک تک اعضای طبقه بورژوازی مجبور شدند مانند کارگران کار کنند. در این شرایط دولت نمی‌توانست غلات را به مقدار کافی از دهقانان بخرد یا با کالاهای صنعتی مبادله کند، زیرا ارزش پول، سقوط کرده بود و تولیدات صنعتی بسیار ناچیز بود. بنابراین دولت شورایی برای تامین غذای ارتش و مردم، مجبور شد به اقدامات ضربتی دست بزند. به عنوان نمونه، در ژانویه ۱۹۱۹، روش دریافت محصول اضافی برقرار شد. به این معنا که دهقانان می‌بایست محصول اضافی غذایی‌شان را به دولت تحویل دهند. تقریباً نیمی از قیمت این محصولات به صورت کالاهای صنعتی و نیمی دیگر به صورت پول کاغذی، که ارزشش بسیار پایین آمده بود، پرداخت می‌شد. عملاً بخشی از غلاتی که به دولت تحویل داده می‌شد، به شکل وام بود. روشن بود که این روش عملاً دهقانان را با سختی‌های فراوان روبرو می‌کرد، اما اجرای آن ضرورتی حیاتی داشت و دولت مجبور به اجرای آن بود. فروش انواع کالاهای مهم صنعتی و محصولات غذایی ممنوع شد و شبکه توزیع تعاونی به جای آن نشست. به نیازهای کارگران و کودکان اولویت داده شد. دستمزدها به صورت جنسی پرداخت شد زیرا ارزش پول به شدت کاهش یافته بود. مواد غذایی و کالاهای صنعتی جیره بندی شد و فقط به کسانی داده شد که کار می‌کردند، آن هم به مقدار مساوی و فقط برای زنده ماندن.

در پاسخ به ترورهایی که با همکاری کشورهای امپریالیستی و دشمنان انقلاب در داخل کشور انجام می‌گرفت، دولت شورایی کمیسیون فوق‌العاده سراسری روسیه را در اواخر ۱۹۱۷ به رهبری **دزرتینسکی**، انقلابی برجسته، تشکیل داد و به مقابله با مخالفان انقلاب و همدستان آن‌ها پرداخت. در اوایل ۱۹۲۰ که بیش‌تر نیروهای اعزامی بیگانه و ارتش‌های متشکل گارد سفید شکست خوردند، **کمیته اجرایی مرکزی سراسر روسیه، مجازات اعدام** در جمهوری فدراتیو روسیه سوسیالیستی را لغو کرد.

آغاز پیروزی‌های ارتش سرخ

روسیه شورایی در بهار ۱۹۱۹ در چندین جبهه می‌جنگید. حمله اصلی از خاور و **ارتش کلچاک** بود که به نزدیکی‌های ولگا رسیده بود. **ارتش دنیکین** هم از جنوب حمله می‌کرد. **یودیونچ** به سوی پتروگراد در حرکت بود. نیروهای لهستان از سوی غرب هجوم آورده بودند. نیروهای اعزامی بیگانه و گاردهای سفید به فرماندهی **ژنرال میلر** از سوی شمال به حرکت درآمده بودند و نیروهای متجاوز خارجی و گاردهای سفید در ترکستان و ماورا قفقاز نیز در تدارک حمله بودند. حزب کمونیست پس از ارزیابی اوضاع برآن شد که نخست نیروهای کلچاک را متوقف کند و در مدت کوتاهی، نیروهای انسانی و تجهیزات لازم را برای شکست نهایی او آماده کرد.

روز ۲۸ آوریل ۱۹۱۹، نیروهای جنوبی جبهه شرقی به فرماندهی فرونزه، دست به حملات غیرمنتظره‌ای زدند و دشمن را تا ورای **رودخانه بالایا** عقب راندند. از آن زمان، هجوم موفقیت آمیز همه ارتش‌های جبهه غربی آغاز شد. در ماه ژوئیه همین سال، نیروهای کلچاک از کوه‌های اورال رانده شدند و تا سیبری عقب نشینی کردند. در ماه اوت نیروهای شوروی حمله‌ای را برای بیرون راندن ارتش کلچاک از سیبری طراحی کردند. در این نبرد مهم، بیش از ۱۵۰۰۰۰ کارگر و دهقان پارتیزان تحت رهبری بلشویک‌ها می‌جنگیدند. روز ۶ ژانویه ۱۹۲۰ بخش عمده ارتش کلچاک در **کراسنویارسک** مجبور به تسلیم شد و کلچاک نیز دستگیر و در کمیته انقلابی **ایرکوتسک** محاکمه و محکوم شد. از طرف دیگر، حزب کمونیست ضمن فراخوان مردم برای ایستادگی در برابر ارتش دنیکین، بیش از ۲۵۰۰۰ کمونیست را تجهیز کرد و به جبهه جنوبی فرستاد. کامسومول‌ها (سازمان جوانان حزب کمونیست روسیه)، به نوبه خود ۲۱۰۰۰ عضو و اتحادیه‌های کارگری و ۳۵۰۰۰ کارگر به جبهه فرستادند. نبرد آغاز شد و بخش‌های مهمی از ارتش دنیکین متلاشی شد. ارتش دنیکین تا ماه مارس ۱۹۲۰ شکست خورد و بقایای آن به کریمه عقب نشینی کرد. دنیکین به خارج گریخت و فرماندهی را به **ژنرال ورانگل** سپرد. در اواخر ۱۹۱۹ با حماسه‌ای که کمونیست‌ها و کامسومول‌ها آفریدند، نیروهای ژنرال یودیونچ نیز کاملاً شکست خوردند.

در این ضمن نیروهای اعزامی بیگانه که از یک طرف در معرض ضربات ارتش سرخ بودند و از طرف دیگر در مواجهه با تبلیغات انقلابی سازمان‌های زیرزمینی بلشویک‌ها قرار داشتند، از جنگیدن علیه کارگران و دهقانان روسیه شورایی خودداری کردند. به عنوان نمونه، **سربازان اسکادران فرانسوی دریای سیاه** شورش کردند و پرچم سرخ را به نشانه تأیید انقلاب روسیه در عرشه کشتی‌ها برافراشتند. با آغاز بهار ۱۹۱۹ عقب نشینی عمومی سربازان بیگانه از خاک شوروی آغاز شد. سربازان مستقر در جنوب روسیه، پیش از همه عقب نشینی کردند. پس از آن‌ها سربازان مستقر در آسیای میانه و ماورای قفقاز در تابستان همان سال عقب نشستند. سربازان آمریکا هم در اوایل ۱۹۲۰ خاور دور روسیه را تخلیه کردند.

بدینسان، ارتش سرخ تا آغاز سال ۱۹۲۰ به پیروزی‌های سرنوشت سازی در جنگ داخلی دست یافت. اما قدرت‌های امپریالیستی دست از تحریکات برنداشتند. در بهار ۱۹۲۰ دولت بورژوازی-زمین داری لهستان، به تحریک قدرت‌های امپریالیستی، جنگ همه جانبه‌ای را علیه روسیه شورایی آغاز کرد. لهستان در ماه مه شهر **کی‌یف** را اشغال کرد. در ماه ژوئن هم، گاردهای سفید به فرماندهی ژنرال ورنگل در شمال کریمه دست به حمله زد. ارتش سرخ در پیکارهایی خونین، نیروهای لهستان را شکست داد، اما در پایان جنگ، بخشی از خاک شوروی یعنی **اوکراین غربی و غرب روسیه سفید** در اشغال لهستان باقی ماند ولی این بخش کم‌تر از مقداری بود که حکومت شوروی حاضر بود برای جلوگیری از جنگ به لهستان واگذار کند. در پاییز ۱۹۲۰ ارتش سرخ نیروهای ژنرال ورنگل را هم درهم کوبید. قدرت شوروی بار دیگر در شبه جزیره کریمه برقرار شد.

در سال ۱۹۲۰ به دنبال عقب نشینی نیروهای اعزامی بیگانه و گاردهای سفید از ترکستان، جنگ داخلی در آسیای میانه هم به پایان رسید. به کمک ارتش سرخ، **مردم خیوه**، خان محلی را برانداختند و **مردم بخارا** امیر آنجا را سرنگون کردند. کنگره‌های نمایندگان خلق در خیوه و بخارا، تشکیل جمهوری شورایی خلق را در این دو ایالت اعلام کردند. کارگران و دهقانان، دیکتاتوری بورژوازی-ناسیونالیستی را در آذربایجان (آوریل ۱۹۲۰)، ارمنستان (نوامبر ۱۹۲۰)، و گرجستان (فوریه ۱۹۲۱/۱۳۰۰) برانداختند و تشکیل جمهوری شوروی سوسیالیستی را در هر سه کشور اعلام کردند. در خاور دور شوروی، نیروهای مشترک ژاپن و گاردهای سفید در **اسپاسک و ولوجایفکا** شکست خوردند و سربازان انقلابی روسیه شورایی در ۲۵ اکتبر ۱۹۲۲/۱۳۰۱ وارد ولادی وستوک شدند و سربازان ژاپن سوار بر کشتی‌ها گریختند.

پیروزی تاریخ ساز نظام شورایی در یک جنگ سه ساله علیه قدرت‌های امپریالیستی و زمین‌داران و سرمایه‌داران نشان داد که مردمی که آزادی خود را به دست آورده‌اند، از عهده شکست دشمنان هم بر می‌آیند. این پیروزی به این دلیل میسر شد که کارگران و دهقانان روسیه به دفاع از قدرت

شورایی خود، یعنی به دفاع از حقوق و آزادی‌های دمکراتیک برخاستند. آن‌ها به این دلیل پیروز شدند که متحد بودند و حزب کمونیست به رهبری ولادیمیر ایلیچ لنین آن‌ها را رهبری می‌کرد.

روسیه شورایی، صلح و قراردادهای بین‌المللی

دولت شوروی روسیه بارها اعلام کرده بود که به صلح و ایجاد روابط عادی اقتصادی و سیاسی با همه کشورها علاقمند است. **چیچرین** کمیسر خلق در امور خارجه همواره می‌گفت: شعار ما همیشه همزیستی مسالمت آمیز با دولت‌های دیگر، بدون توجه به نوع حکومتشان بوده است. دولت شوروی در فاصله اوت ۱۹۱۸ تا مه ۱۹۱۹ بیش از ده پیشنهاد رسمی در باره صلح به دولت‌های مختلف فرستاد اما به هیچ یک از این پیشنهادها پاسخی داده نشد. پس از پیروزی در جنگ‌های داخلی به تدریج شرایط دگرگون شد. این گرایش نخستین بار در بریتانیای کبیر به رهبری **لوید جورج** ظاهر شد. سرسخت‌ترین دشمنان شوروی که خواستار جنگ دیگری علیه روسیه شورایی بودند، عبارت بودند از: **وینستون چرچیل**، **لرد کرزن** از سیاستمداران متنفر از شوروی و **هاردینگ**، رئیس جمهور آمریکا و **پوانکاره**، نخست وزیر فرانسه. البته لوید جورج هم از دشمنان سوسیالیسم بود، اما می‌خواست شوروی را با توسل به اقدامات اقتصادی نابود کند. مذاکرات انگلیس و شوروی در اواخر ۱۹۲۰ آغاز شد و با امضای موافقت نامه بازرگانی انگلیس و شوروی در ۱۶ مارس ۱۹۲۱ به پایان رسید. ایتالیا هم به انگلیس پیوست و موافقت نامه مشابهی با شوروی امضا کرد. امضای این موافقت نامه‌ها، پیروزی بزرگی برای سیاست خارجی نظام شورایی بود.

در ۱۰ آوریل ۱۹۲۲ نخستین کنفرانس بین‌المللی با شرکت روسیه شورایی در **جنوای ایتالیا** تشکیل شد. چیچرین در کنفرانس بیانیه هیات شوروی را قرائت کرد: «هیات نمایندگی روسیه ضمن اعلام وفاداری به اصول کمونیسم، اعلام می‌دارد که در دوران تاریخی معاصر، که همزیستی نظام کهنه و نظام نوساخته سوسیالیستی را ممکن می‌سازد، همکاری اقتصادی میان کشورهای دارای این دو نظام مالکیت، ضرورتی قطعی برای بازسازی اقتصادی جهان است.» در این بیانیه بر کاهش تسلیحات، سبک کردن فشار میلیتاریسم، کاهش نفرات ارتش همه کشورها، اصلاح مقررات جنگی به شکلی که توسل به روش‌های وحشیانه مانند استفاده از گازهای سمی، جنگ هوایی، سلاح‌های ویرانگر و غیره را منع کند، تاکید شده بود. خلاصه آنکه بیانیه هیات نمایندگی شوروی، بیانیه صلح و خلع سلاح بود. تنها حاصل این کنفرانس، **پیمان راپالو** بود که بین هیئت‌های نمایندگی آلمان و روسیه علیرغم مخالفت فرانسه، انگلیس و ایتالیا منعقد شد. با این وجود، خود تشکیل این کنفرانس بین‌المللی، بیانگر پیروزی مقدماتی سیاست خارجی شوروی و اصول همزیستی مسالمت آمیز به شکلی که لنین تنظیم کرده بود، به شمار می‌رفت.

کمک روسیه شورایی به ایران، ترکیه افغانستان و مغولستان

روسیه در دوران حکومت تزارها، حکم زندان خلق‌ها را داشت و در استعمار همسایه گان عقب مانده اش حد و حصری نمی شناخت، زیرا حاکمان روسیه تفاوتی با امپریالیست‌های بریتانیا، آلمان، فرانسه و آمریکا نداشتند. از آغاز تاریخ تا تشکیل حکومت شورایی، هیچ یک از قدرت‌های بزرگ، حتی یک پیمان یا موافقتنامه با شرایط عادلانه و برابر حقوق با این کشورها امضا نکرده بودند.

روز ۱۷ ژانویه ۱۹۱۸ کمیسر خلق شوروی در امور خارجه به **اسد خان** مامور سیاسی ایران اطلاع داد که حکومت روسیه شوروی همه قراردادهای موافقتنامه‌های مغایر با آزادی و استقلال خلق‌های ایران را ملغی ساخته است. این خبر موجی از شادمانی در سراسر ایران به دنبال آورد. جمهوری شوروی تا بهار ۱۹۱۸ سربازان روسی را به طور کامل از ایران بیرون برد و راه را برای استقلال ایران و روابط دوستانه میان دو کشور فراهم ساخت. در فوریه ۱۹۲۱ موافقتنامه ایران و شوروی در مسکو به امضا رسید. در این موافقتنامه، الغای همه قراردادهای، میثاق‌ها و موافقتنامه‌های نابرابری که توسط روسیه تزاری به ایران تحمیل شده بود، اعلام شد. همچنین الغای همه بدهی‌های ایران به روسیه و پس دادن همه امتیازات و دارایی‌هایی که روسیه تزاری از ایران گرفته بود، تضمین شد. این نخستین پیمان عادلانه و برابر حقوق میان ایران و یک کشور دیگر بود.

روابط روسیه شوروی و ترکیه نیز بهتر شد. روز ۱۶ مارس ۱۹۲۱ پیمانی میان **شوروی و ترکیه** به امضا رسید که نخستین پیمان عادلانه و برابر حقوق در تاریخ ترکیه بود. پیمان‌های مشابهی نیز میان **شوروی و افغانستان** (۲۸ فوریه ۱۹۲۱) و **مغولستان** (۵ نوامبر ۱۹۲۱) به امضا رسید. بدینسان پایه‌های اصلی سیاست جدید شوروی در قبال کشورهای آسیایی پدید آمد که عبارت بودند از: پشتیبانی از جنبش‌های رهایی بخش ملی، کمک اقتصادی و سیاسی و دفاع از حاکمیت و استقلال این کشورها.

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی: کشوری چند ملیتی

اتحاد شوروی در سال ۱۹۲۲ یعنی پنج سال پس از آنکه جمهوری‌های مختلف شورایی به صورت کشورهای مستقل جداگانه به حیات شان ادامه می‌دادند، تشکیل شد. تجربه پنج ساله و الگوی روابط متقابلی که در میان جمهوری‌ها پدید آمده بود، آن‌ها را به ضرورت اتحاد متقاعد کرد.

بسیاری از خلق‌های امپراتوری پیشین روسیه، بر اساس اعلامیه حقوق خلق‌های روسیه که در ۱۵ نوامبر ۱۹۱۷ انتشار یافت، تشکیل جمهوری‌های مستقل شورایی را در سرزمین‌هایشان اعلام کردند. این جمهوری‌ها عبارت بودند از: **اوکراین، روسیه سفید، استونی، لتونی، لیتوانی، آذربایجان، ارمنستان و گرجستان**. دولت جمهوری شورایی روسیه به رهبری لنین، همه این

جمهوری‌ها را به رسمیت شناخت. جمهوری روسیه در ژانویه ۱۹۱۸، خود را یک جمهوری فدراتیو اعلام کرد و در نخستین سال‌های تشکیل آن، چندین جمهوری و منطقه خودمختار در درونش پدید آمدند؛ مانند **جمهوری‌های تاتار، باشقیر، ترکستان و کارلیا**، که هر کدام سازمان‌های مقننه و اجرائیه خاص خود را داشتند. در جمهوری‌های آذربایجان و گرجستان نیز مناطق خودمختار تشکیل شد. بدینسان ملت‌های متعددی که در زیر ستم تزاری به سر می‌بردند، فقط پس از تشکیل نظام حکومت شورایی، دارای دولت ملی شدند.

این جمهوری‌ها به محض آنکه به صورت جمهوری‌های ملی شورایی درآمدند در محاصره خطر مهلک ناشی از مداخله و جنگ داخلی تحمیلی امپریالیست‌های خارجی و ضدانقلابیون داخلی قرار گرفتند. نجات از این مهلکه به **اتحاد نظامی جمهوری‌ها** بستگی داشت و این اتحاد در تابستان ۱۹۱۹ تحقق یافت. در این اتحاد نظامی، سه جمهوری استونی، لتونی و لیتوانی حضور نداشتند، زیرا حکومت‌های شورایی آن‌ها را، نیروهای امپریالیستی و زمین‌داران و سرمایه‌داران داخلی، سرنگون کرده بودند.

وقتی این جمهوری‌ها، به مرحله ساختمان صلح آمیز روابط اقتصادی پا نهادند، **کمک متقابل اقتصادی** به یکدیگر، بیش از پیش مطرح شد. این کمک به‌ویژه برای جمهوری‌های عقب مانده و جمهوری‌هایی که در جنگ داخلی آسیب دیده بودند، ضرورت داشت. جمهوری شورایی روسیه که در نظر جمهوری‌های دیگر بزرگ‌ترین و پیشرفته‌ترین جمهوری بود، به کمک این جمهوری‌ها شتافت. در پایان سال ۱۹۲۰ و آغاز سال ۱۹۲۱ همه جمهوری‌های شورایی با جمهوری روسیه معاهدات مختلف در زمینه‌های مربوط به اتحاد نظامی و یکپارچگی اقتصادی امضا کردند.

جمهوری‌های شورایی در **زمینه سیاست خارجی**، بارها در جریان جنگ به اقدام مشترک دست زده بودند، اما وقتی جنگ داخلی پایان یافت، ضرورت ایجاد جبهه متحد دیپلماتیک درک شد. تشکیل کنفرانس عمومی مالی و اقتصادی اروپا در جنوا در سال ۱۹۲۲، جمهوری‌های شورایی را بر آن داشت که با روسیه شورایی متحد شوند و هیات نمایندگی روسیه را به عنوان نماینده و مدافع منافعشان در این کنفرانس برگزینند. این اتحاد دیپلماتیک در **کنفرانس لوزان (۱۹۲۲-۱۹۲۳/۱۳۰۱-۱۳۰۲)** نیز که هیات نمایندگی روسیه شورایی از منافع همه جمهوری‌های شورایی دفاع می‌کرد، متجلی شد.

بنابراین در میان جمهوری‌های شورایی، یک **اتحاد نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک** بر اساس معاهدات متقابل به وجود آمده بود، با این حال نارسایی و نامشخص بودن موارد کاربرد این معاهدات روز به روز آشکارتر می‌شد. برای غلبه بر این نارسایی‌ها، لنین، ایجاد دولت متحد تازه‌ای را بر اساس اصل برابری کامل پیشنهاد کرد. جمهوری‌هایی که به این اتحاد می‌پیوستند پاره‌ای از حقوق

سیاسی‌شان را، به‌ویژه در زمینه امور خارجی، دفاع، امور مالی و برنامه ریزی اقتصاد ملی، به دولت ناشی از اتحاد مزبور منتقل می‌کردند. این جمهوری‌ها در زمینه آموزش و پرورش، بهداشت عمومی، تامین اجتماعی، امور داخلی و غیره، از استقلال کامل و متساوی برخوردار بودند. رسیدگی به امور کلی اتحاد جدید جمهوری‌ها در قلمرو مسئولیت ارگان‌های مقننه و مجریه سراسری بود. هر جمهوری پس از پیوستن به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، **حق جدا شدن** از آن را برای خود محفوظ می‌داشت.

روز ۳۰ دسامبر ۱۹۲۲ کنگره شوراها در شهر مسکو با شرکت هیات‌های نمایندگی جمهوری‌های روسیه، اوکراین، روسیه سفید، و فدراسیون ماورای قفقاز که در اوایل همان سال توسط جمهوری‌های آذربایجان، ارمنستان و گرجستان تشکیل شده بود، آغاز به کار کرد. در این کنگره یک قطعنامه تاریخی به تصویب رسید که در آن تشکیل کشور اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (اتحاد جمهوری‌های شورایی سوسیالیستی) اعلام و اعلامیه و پیمان مربوط هم تایید شد. این اسناد شالوده **قانون اساسی اتحاد شوروی** را پی ریزی کرد. پیش نویس قانون اساسی، بعدها توسط کمیسیون خاصی تهیه شد و دقیقاً در جمهوری‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفت و سرانجام در **ژانویه ۱۹۲۴** در **دومین کنگره شوراها** **اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی** به تصویب رسید.

تشکیل جمهوری‌های شورایی جدید و پیوستن آن‌ها به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

زمانی که اتحاد شوروی سوسیالیستی تشکیل شد، در آسیای میانه شورایی، علاوه بر **جمهوری شورایی سوسیالیستی ترکستان**، **جمهوری‌های خلق بخارا و خوارزم** هم وجود داشتند. این جمهوری‌ها آن زمان به اتحاد شوروی نپیوستند، زیرا هنوز به صورت جمهوری‌های سوسیالیستی در نیامده بودند. هر دو جمهوری بعدها راه رشد سوسیالیستی را برگزیدند: خوارزم در پاییز ۱۹۲۳ و بخارا یک سال پس از آن.

در سال ۱۳۰۳/۱۹۲۴ به ابتکار خلق‌های آسیای میانه، تغییراتی در تقسیمات جغرافیایی به عمل آمد که اساساً بر معیاری ملی استوار بود و به پیدایش جمهوری‌های زیرین انجامید: **جمهوری شوروی سوسیالیستی ازبکستان**، **جمهوری شوروی سوسیالیستی ترکمنستان**، **جمهوری خودمختار تاجیکستان** در چهارچوب جمهوری شوروی سوسیالیستی ازبکستان، به اضافه چندین منطقه خودمختار دیگر.

کنگره شوراهای جمهوری‌های شورایی سوسیالیستی ازبکستان و ترکمنستان در فوریه ۱۳۰۴/۱۹۲۵، قطعنامه‌های مربوط به پیوستن این جمهوری‌ها به اتحاد جماهیر شوروی را تصویب کردند و نمایندگان‌شان در ۱۳ مه ۱۹۲۵ در سومین کنگره سراسری شوراها حضور یافتند. جمهوری شوروی سوسیالیستی خودمختار تاجیکستان که تا آن زمان به پیروزی‌های چشمگیری در زمینه‌های اقتصادی و فرهنگی خود دست یافته بود، خود را یک جمهوری شورایی سوسیالیستی مستقل اعلام کرد و به عنوان یکی از جمهوری‌ها به اتحاد جماهیر شوروی پیوست. در سال ۱۳۱۵/۱۹۳۶، جمهوری‌های **قزاقستان و قرقیزستان** که تا آن زمان به شکل جمهوری‌های خودمختار در چهارچوب فدراسیون اداره می‌شدند، به اضافه آذربایجان، ارمنستان و گرجستان که تا آن زمان عضو فدراسیون ماورای قفقاز بودند، خود را جمهوری‌های مستقل اعلام کردند و به عنوان عضو به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پیوستند. **جمهوری‌های شورایی سوسیالیستی مولداوی، لتونی، لیتوانی و استونی** در سال ۱۳۱۹/۱۹۴۰ به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پیوستند. تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، آخرین دست آورد حزب کمونیست روسیه به رهبری لنین بود. تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پیوندهای دولتی و برادری میان این ملت‌ها را تقویت کرد و منابع قدرت و امکانات تازه‌ای را برای بازسازی اقتصاد کشور و ساختمان سوسیالیسم در اختیار آنان قرارداد.

سرچشمه: تاریخ مختصر جهان. گوهر، چوباریان و دیگران؛ ترجمه محمد تقی فرامرزی؛ نشر بین الملل؛ ۱۳۶۰؛ تهران.

چرا علیرغم بردهای اوکراین، هنوز هم روسیه پیروز خواهد شد

اسکات ریتر

برگردان: طلعه حسنی

روسیه دیگر با ارتش مجهز شده اوکراین توسط ناتو نمی‌جنگد، بلکه با ارتش ناتو که توسط اوکراینی‌ها اداره می‌شود می‌جنگد. با این حال، روسیه با وجود عقب‌نشینی در خارکف همچنان دست بالا را دارد.



ارتش اوکراین روز اول سپتامبر حمله بزرگی را علیه نیروهای روسی مستقر در منطقه شمال شهر جنوبی خرسون آغاز کرد. ده روز بعد، اوکراینی‌ها دامنه و میزان عملیات تهاجمی خود را گسترش دادند و منطقه اطراف شمال را نیز در اختیار گرفتند. در حالی که حمله به خرسون با تحمیل خسارات سنگین نظامی و انسانی به اوکراینی‌ها، توسط روس‌ها به عقب رانده شد، اما حمله به خارکف با موفقیت بزرگی همراه بود و هزاران کیلومترمربع از اراضی که قبلاً در اشغال سربازان روسی بود، دوباره به کنترل نیروهای دولتی اوکراین تحت درآمد.

وزارت دفاع روسیه (MOD) به جای آغاز عملیات متقابل خود علیه اوکراینی‌های فعال در منطقه خاركف، اعلامیه‌ای صادر کرد که بسیاری آن را تکان‌دهنده ارزیابی کردند. در این اعلامیه گفته شد: «برای دستیابی به اهداف اعلام‌شده عملیات ویژه نظامی برای آزادسازی دونباس، تصمیم بر آن شد تا جهت افزایش تلاش‌ها به سمت دونتسک نیروهای روسیه را تجدید سازمان دهیم...» در این گزارش آمده است، وزارت دفاع روسیه با کم‌اهمیت جلوه دادن مفهوم عقب‌نشینی، اعلام کرد «بدین منظور، ظرف سه روز، عملیاتی برای محدود کردن و سازماندهی انتقال نیروهای [روسی] به قلمرو جمهوری خلق دونتسک انجام شد. در جریان این عملیات، «تعدادی تدابیر گمراه‌کننده و نمایشی انجام شد که نشان‌دهنده اقدامات واقعی نیروهای ما بود» که به گفته روس‌ها، «طی آن بیش از دو هزار جنگجوی اوکراینی و خارجی کشته و بیش از صد دستگاه خودروی زرهی و توپخانه [دشمن] نابود شدند».

به گفته جاودانه یوگی برا^۱: این همان «حس آشنا در همه جا» بود.

مراحل جنگ

سرهنگ سرگئی رودسکوی، رئیس بخش عملیاتی اصلی ستاد کل نیروهای مسلح روسیه فدراسیون در ۲۵ مارس، در یک جلسه توضیحی پایان مرحله اول «عملیات ویژه نظامی» روسیه (SMO) در اوکراین را اعلام کرد. اهداف این عملیات، که در ۲۴ فوریه آغاز شده بود، زمانی که نیروهای روسی از مرز با اوکراین عبور کردند، ایجاد «چنان آسیبی به زیرساخت‌های نظامی، تجهیزات، پرسنل نیروهای مسلح اوکراین» بود تا با شناسایی آنها، از هرگونه تقویت قابل توجه نیروهای اوکراینی مستقر در منطقه دونباس جلوگیری نماید.

رودسکوی سپس اعلام کرد که نیروهای روسی به قصد سازماندهی مجدد و تمرکز «روی هدف اصلی یعنی آزادسازی کامل دونباس» نیروهای خود را خارج خواهد کرد.

بدین ترتیب فاز دوم آغاز شد، که من در مقاله‌ای در ۳۰ ماه مه در کنسرسیوم نیوز، ضرورت فاز سوم را مورد بحث قرار دادم. من آنجا یادآور شدم «هر دو فاز یک و فاز دو عملیات روسیه به طور خاص بر پایه الزامات نظامی ضروری برای از بین بردن تهدیدهای ایجاد شده برای لوگانسک و دونتسک در نتیجه افزایش قدرت نظامی اوکراین در شرق اوکراین طراحی شده بودند. روسیه به زودی اعلام خواهد کرد که نیروهای نظامی اوکراینی را که در شرق مستقر بودند، شکست داده است و با این کار به مفهوم تهدید قریب‌الوقوع که به روسیه توجیه قانونی برای انجام عملیات خود را می‌داد، پایان داده است.»

من نوشتم که «چنین نتیجه‌ای روسیه را با تعدادی از اهداف سیاسی محقق نشده، از جمله پاکسازی نازی‌ها، غیرنظامی کردن، بی‌طرفی دائمی اوکراین، و هماهنگی ناتو با چارچوب امنیتی جدید اروپا

در امتداد خطوطی که روسیه در سند پیشنهادی دسامبر ۲۰۲۱ خود ترسیم کرده بود باقی می‌گذارد.» من اعلام کردم «اگر روسیه عملیات نظامی خود را در این مقطع متوقف کند، به معنای واگذاری پیروزی سیاسی به اوکراین است که ضمن شکست نخوردن «برنده» می‌شود». راستای فکر من بر این باور متکی بود که «اگر قبلاً می‌توانستیم استدلال کنیم که تا زمانی که نیروهای اوکراینی از قدرت رزمی کافی برای بازپس‌گیری منطقه دونباس برخوردار باشند، یک تهدید قریب‌الوقوع وجود خواهد داشت، امروز دیگر چنین استدلالی را نمی‌توان مطرح کرد.»

به طور خلاصه، من بر این باور بودم که انگیزه فرا رفتن روسیه به مرحله سوم تنها پس از تکمیل مأموریت خود در آزادسازی دونباس در فاز دو خواهد بود. گفتیم: «اوکراین، حتی با کمک‌های نظامی گسترده ناتو، دیگر هرگز در موقعیتی نخواهد بود که غلبه روسیه بر منطقه دونباس را تهدید کند.» من اشتباه می‌کردم.

آن ایلپام، نویسنده نومحافظه‌کار آتلانتیک، اخیراً با ژنرال یوهن مویسیوک، معاون فرمانده کل نیروهای مسلح اوکراین، درباره عملیات تهاجمی موفق اوکراین مصاحبه کرد. مویسیوک گفت: «آنچه واقعاً ما را شگفت‌زده می‌کند، این است که نیروهای روسی مقابله نمی‌کنند.» ایلپام حرف خود را به زبان ژنرال می‌گذارد و درباره سربازان روسی می‌نویسد: «به آنها پیشنهاد جنگ یا فرار داده شد، به نظر می‌رسد که بسیاری از آنها با بیشترین سرعت ممکن فرار می‌کنند.» ایلپام نتیجه می‌گیرد که موفقیت اوکراین در میدان نبرد واقعیت جدیدی را ایجاد کرده است، موقعیتی که اوکراینی‌ها «می‌توانند در این جنگ پیروز شوند» و با انجام این کار، «پایان رژیم پوتین» را رقم بزنند. من آنقدر هم اشتباه نکرده بودم.

شوروی و دکترین ناتو

جنگ امر پیچیده‌ای است [و] به نظر می‌رسد ایلپام چیزی از آن نمی‌داند. هم ارتش اوکراین و هم ارتش روسیه، سازمان‌های بزرگ و حرفه‌ای هستند که توسط مؤسساتی که برای تولید جنگجویان خبره طراحی شده‌اند، پشتیبانی می‌شوند. هر دو ارتش به خوبی رهبری می‌شوند، مجهز هستند و برای انجام مأموریت‌هایی که به آنها محول می‌شود، آماده هستند. آنها از بزرگ‌ترین سازمان‌های نظامی در اروپا هستند. علاوه بر این، ارتش روسیه متشکل از افسرانی با بالاترین کیفیت است که آموزش‌های گسترده‌ای را در عرصه هنرهای نظامی دیده‌اند. آنها در استراتژی، عملیات و تاکتیک متخصص هستند. آنها کار خود را بلدند.

ارتش اوکراین هم به نوبه خود، در سال‌های پس از ۲۰۱۴ دستخوش دگرگونی بنیادین شده است، جایی که دکترین دوران شوروی با یک دکترین ترکیبی شامل دکترین ناتو و روش‌های آن جایگزین شد. این دگرگونی از زمان حمله روسیه به‌طور چشمگیری سرعت یافت و ارتش اوکراین عملاً از تجهیزات سنگین قدیمی دوران شوروی به زرادخانه‌ای بازتاب‌دهنده سازمان‌دهی و تجهیزات کشورهای ناتو از طریق تأمین میلیاردها دلار تجهیزات و آموزش تبدیل شده است.

اوکراینی‌ها، مانند هم‌تایان روسی خود، متخصصان نظامی هستند که هنگام ضرورت در انطباق خود با واقعیت‌های میدان جنگ مهارت دارند. با این حال، تجربه اوکراین با تلاش برای ترکیب دو رویکرد متفاوت اعتقادی به جنگ (دوران شوروی و ناتو مدرن) در شرایط جنگی پیچیده‌ای قرار دارد. این پیچیدگی زمینه‌ای برای بروز اشتباهات ایجاد می‌کند و اشتباهات در میدان جنگ اغلب به تلفات - تلفات قابل توجه - منجر می‌شود. روسیه در شش ماه پس از ورود به اوکراین، به سه روش مختلف جنگیده است. اولین جنگ یک مانور جنگی بود که برای تصرف هر چه بیشتر قلمرو برای شکل دادن به میدان جنگ از نظر نظامی و سیاسی طراحی شده بود.

این عملیات با حدود ۲۰۰ هزار نیروی روسی و متحدانش در مقابل ارتش فعال اوکراینی متشکل از ۲۶۰ هزار سرباز با حمایت ۶۰۰ هزار نیروی ذخیره انجام شد. نسبت مهاجم-مدافع ۱ به ۳ نسبت درستی نبود و روس‌ها با استفاده از سرعت، غافلگیری و شهادت کوشیدند تا برتری عددی اوکراین را به حداقل برسانند، و در این روند امیدوار بودند تا یک فروپاشی سریع سیاسی در اوکراین از هرگونه درگیری بزرگ بین نیروهای روسی و اوکراینی جلوگیری نماید. این برنامه در برخی مناطق (مثلاً در اطراف خرسون در جنوب) موفق شد و باعث متوقف کردن نیروهای اوکراینی در محل خود و انحراف نیروهای کمکی از مناطق بحرانی عملیات شد. اما از نظر استراتژیک شکست خورد - اوکراینی‌ها فرونپاشیدند، بلکه مستحکم شدند و این وجود یک مبارزه طولانی و سخت در آینده را قطعی کرد. در مرحله دوم عملیات روسیه، روس‌ها برای تمرکز بر آزادسازی دونباس تجدید سازمان کردند. در اینجا، روسیه روش عملیاتی خود را با استفاده از برتری خود در قدرت آتش برای پیشروی آهسته و عمدی علیه نیروهای اوکراینی که در شبکه‌های دفاعی گسترده مخفی شده بودند، تطبیق داد. انجام این کار به تعداد نامعلومی از تلفات انسانی منجر شد هرچند نسبت این تلفات یک روس در مقابل ده کشته یا زخمی اوکراینی بود. در حالی که روسیه به آرامی در برابر نیروهای اوکراینی در مخفی‌گاه‌ها پیشروی می‌کرد، ایالات متحده و ناتو میلیاردها دلار تجهیزات نظامی از جمله معادل چندین لشکر زرهی (تانک، خودروهای زرهی جنگی، توپخانه و خودروهای پشتیبانی) همراه با آموزش گسترده این تجهیزات در تأسیسات نظامی خارج از اوکراین، در اختیار اوکراین قرار دادند.

به‌طور خلاصه، در حالی که روسیه مشغول از بین بردن ارتش اوکراین در میدان نبرد بود، اوکراین مشغول بازسازی ارتش بود، و واحدهای تخریب شده را با نیروهای تازه‌ای که بسیار مجهز، آموزش

دیده و به خوبی رهبری می‌شدند جایگزین کرد. در مرحله دوم درگیری، روسیه ارتش قدیمی اوکراین را نابود کرد. در عوض، روسیه با واحدهای زمینی و ملی بسیج شده که متشکل از نیروهای جدیداً آموزش دیده با پشتیبانی ناتو بودند، مواجه شدند. اما بخش عمده‌ای از نیروهای آموزش‌دیده ناتو به صورت ذخیره نگهداری می‌شدند.

مرحله سوم: ناتو در مقابل روسیه

این‌ها همان نیروهایی هستند که موظف به جنگ فعلی بودند. [اکنون] روسیه خود را در یک جنگ تمام عیار نیابتی با ناتو می‌بیند و با یک نیروی نظامی مدل ناتو روبروست که از نظر لجستیکی توسط ناتو پشتیبانی می‌شود، توسط ناتو آموزش می‌بیند، اطلاعات ناتو را دریافت می‌کند و هماهنگ با طراحان نظامی ناتو کار می‌کند. این بدان معناست که ضدمحمله کنونی اوکراین نباید به عنوان گسترش مرحله دوم نبرد، بلکه آغاز مرحله سوم جدیدی است که دیگر درگیری اوکراین و روسیه نیست، بلکه درگیری ناتو و روسیه است.

طراحی نبرد اوکراین با حک همه نشانه‌ها بر آن «ساخت بروکسل» است. ترکیب نیروها توسط ناتو تعیین شد، همچنان که زمان حملات و جهت حملات، اطلاعات ناتو با دقت شکاف‌های دفاعی روسیه را شناسایی کرد؛ فرماندهی و کنترل، لجستیک و مناطق تمرکز نیروهای ذخیره را که توسط توپخانه اوکراینی بر پایه طراحی کنترل آتش توسط ناتو هدف قرار گرفتند، شناسایی کرد. به طور خلاصه، ارتش اوکراین که روسیه در خرسون و اطراف خارکف با آن روبرو شد، شبیه هیچ دشمن اوکراینی قبلی نبود. روسیه دیگر نه با ارتش اوکراین مجهز شده توسط ناتو، بلکه با ارتش ناتو که توسط اوکراینی‌ها اداره می‌شود می‌جنگد.

اوکراین همچنان در حال دریافت دریافت میلیاردها دلار کمک نظامی است و در حال حاضر ده‌ها هزار سرباز در کشورهای ناتو در حال گذراندن آموزش‌های گسترده‌ای هستند. [بدین ترتیب، - م] مرحله چهارم و مرحله پنجم وجود خواهد داشت.... هر چند مرحله‌ای که لازم باشد پیش از آنکه اوکراین دیگر خواهان جنگیدن و مردن نباشد؛ پیش از آنکه ناتو دیگر قادر به ادامه تدارکات ارتش اوکراین نباشد؛ یا پیش از آنکه روسیه دیگر تمایلی به ادامه مبارزه در یک درگیری بی‌نتیجه در اوکراین نداشته باشد. در ماه مه، من تصمیم ایالات متحده برای ارائه میلیاردها دلار کمک نظامی به اوکراین را «تغییردهنده بازی» نامیدم.

شکست گسترده اطلاعاتی

آنچه امروز در اوکراین شاهد آن هستیم اینکه چگونه این پول بازی را تغییر داده است. نتیجه کشته شدن بیشتر نیروهای اوکراینی و روسی، کشته شدن بیشتر غیرنظامیان و انهدام بیشتر تجهیزات است.

با این حال، اگر روسیه در پی پیروزی باشد، باید بسیاری از ناکامی‌های خود را که منجر به حمله موفق اوکراین شد، شناسایی کرده و خود را متناسب با آنها تطبیق دهد. اول و مهم‌تر از همه، حمله اوکراین به اطراف خارکف نشان‌دهنده یکی از جدی‌ترین شکست‌های اطلاعاتی است که یک نیروی نظامی حرفه‌ای از زمان شکست اسرائیل در پیش‌بینی حمله مصر به کانال سوئز در جنگ یام‌کیپر در سال ۱۹۷۳ آغاز کرد.

اوکراینی‌ها هفته‌ها بود که قصد خود برای انجام یک حمله در منطقه خرسون را اعلام کرده بودند. ظاهراً زمانی که اوکراین حملات خود در امتداد خط خرسون را آغاز کرد، بنا بر فرض روسیه، انتظار این حمله از مدت‌ها پیش می‌رفت، [بنابراین] نیروهای ذخیره و کمکی خود را به این جبهه فرستاد. اوکراینی‌ها با تلفات سنگین عقب رانده شدند، اما نه پیش از آنکه روسیه نیروهای ذخیره خود را به کار گیرد. زمانی که ارتش اوکراین چند روز بعد به منطقه خارکف حمله کرد، روسیه غافلگیر شد. و در این زمان میزان حضور و دخالت خود ناتو در تمامی عرصه‌های عملیات نظامی اوکراین دیده می‌شود.

چگونه چنین اتفاقی امکان‌پذیر شد؟ شکست اطلاعاتی به این بزرگی نشان‌دهنده ضعف در توانایی روسیه در جمع‌آوری اطلاعات و همچنین ناتوانی در ارزیابی‌های به موقع و دقیق برای رهبری روسیه است. این امر نیازمند یک بررسی از بالا به پایین است تا بتواند همه‌نکات را با دقت مورد توجه قرار دهد. به طور خلاصه، و به زودی، خون‌ها ریخته خواهد شد. این جنگ به این زودی‌ها متوقف نخواهد شد و اوکراین همچنان برای اقدامات تهاجمی آینده آماده می‌شود.

چرا هنوز برد با روسیه خواهد بود؟

در پایان، من هنوز معتقدم که پایان بازی به همان شکل باقی خواهد ماند - روسیه برنده خواهد بود. اما هزینه ادامه و گسترش این جنگ برای همه طرف‌های درگیر بسیار بیشتر شده است. ضد حمله موفق اوکراین باید در یک چارچوب درست ارزیابی شود. تلفاتی که اوکراین برای دستیابی به این پیروزی متحمل شده است و هنوز هم متحمل می‌شود، نمی‌تواند ادامه یابد. اوکراین ذخایر استراتژیک خود را تمام کرده است، و اگر مایل به ادامه پیشروی در همین راستا باشد، باید آنها را بازسازی نماید، چیزی که ماه‌ها طول خواهد کشید.

در این میان روسیه چیزی بیش از فضای غیرقابل دفاعی را از دست نداده است. تلفات روسیه بسیار کم بوده است و تجهیزات منهدم شده به راحتی جایگزین شده‌اند. روسیه در واقع موقعیت نظامی خود را در حالی با ایجاد خطوط دفاعی قوی در شمال که قادر به مقاومت در برابر هرگونه حمله اوکراینی باشد، تقویت کرده است که قدرت رزمی موجود برای تکمیل وظیفه آزادسازی باقی‌مانده جمهوری خلق دونتسک تحت کنترل اوکراین را هم افزایش داده است. روسیه عمق استراتژیک بسیار بیشتری نسبت به اوکراین دارد. روسیه حمله به اهداف زیرساختی حیاتی مانند نیروگاه‌ها را شروع کرده است، حملاتی که نه تنها اقتصاد اوکراین، بلکه توانایی آنها برای جابه‌جایی سریع تعداد زیاد نیرو از طریق قطار را نیز فلج خواهد کرد.

روسیه از درس‌هایی که شکست خارکف به آن داده است بسیار خواهد آموخت و به اهداف ماموریت اعلام شده خود ادامه خواهد داد. در نهایت - حمله خارکف برای اوکراین به همان خوبی بود که می‌خواست، در حالی که روسیه هم به ضعیف‌ترین موقعیت خود نزدیک نشد. روسیه باید برای رفع عوامل شکست خارکف تغییراتی ایجاد کند. برنده شدن در یک نبرد یک چیز و پیروزی در یک جنگ چیز دیگری است. برای اوکراین، تحمل خسارات سنگین در نیروهای خودی همراه با خسارات محدودی است که به روسیه وارد شده است، به این معنی که در بهترین حالت، حمله خارکف یک بُرد بدتر از باخت است، بُردی که قادر به تغییر این واقعیت اساسی نیست که روسیه در درگیری در اوکراین برنده است و برنده خواهد بود.

<https://consortiumnews.com/2022/09/12/scott-ritter-why-russia-will-still-win-despite-ukraines-gains/>

۱. یوگی برا، بازیکن افسانه‌ای بیس‌بال آمریکا، که جملات قصار معروفی دارد.

نگاه به شرق به مثابه یک اجبار و نه یک انتخاب

سیامک طاهری

با گذشت بیش از یک سال از عمر دولت سیزدهم، شاید بتوان گفت که مهمترین مساله‌ای که در میان سیاست‌های متناقض این دولت توجه ناظران داخلی و بین‌المللی را به خود جلب کرده است، سیاست نگاه به شرق و تأثیر آن بر کل سیاست اقتصادی و اجتماعی دولت سیزدهم می‌باشد. نخستین نکته‌ای که در این باره باید گفت، همین اصطلاح نگاه به شرق است. این درست است که چین و هندوستان از نظر جغرافیایی در شرق ایران قرار دارند، اما روسیه و بیشتر کشورهای عضو شانگهای در شمال ایران واقع شده‌اند. پس از نگاه یک ایرانی، این اصطلاحی نارساست. از سوی دیگر آنچه که نگاه به شرق نامیده می‌شود، شامل عضویت ایران در بریکس هم می‌شود، و بخشی از کشورهای عضو بریکس در سوی غرب ایران قرار دارند. اما از نگاه اروپایی‌ها و بخصوص آمریکایی‌ها، عمده این کشورها در طرف شرق قرار دارند. بنابراین در رسانه‌های آن‌ها این اصطلاح بکار برده شده است و به علت وابستگی رسانه‌های ایرانی به تفکر غربی، به شکل طوطی‌وار همین اصطلاح بکار رفته است. از این مساله که بگذریم، مساله اصلی در این سیاست برسر آن است که آیا می‌توان همزمان از روابط حاکم و مسلط بر جهان گسست و یا از تأثیرات منفی آن کاست، ولی در سیاست‌های داخلی و اقتصادی و اجتماعی تغییری به وجود نیامورد؟ گروهی به این سوال پاسخ منفی می‌دهند. این گروه خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: پاره‌ای از آنان سیاست نگاه به شرق را محتوم به شکست دانسته و گروهی دیگر این امیدواری را دارند که نگاه به شرق به ایجاد تحولات مثبتی در عرصه سیاست‌های داخلی منجر شود. برای بررسی این مساله ابتدا به چگونگی وضعیت و شکل‌گیری این سیاست می‌پردازیم.

نگاه به شرق

سیاست «نگاه به شرق» با اعلام تفاهم‌نامه ۲۵ ساله ایران و چین به شکلی نسبتاً جدی مطرح شد. با سفرهای متقابل روسای جمهور ایران و روسیه و امضای تفاهم‌نامه بین دو کشور، این سیاست شکلی جدی‌تری به خود گرفت. اعلام درخواست ایران برای عضویت در بریکس و همچنین عضویت ایران در پیمان شانگهای نیز بر تنور تبلیغاتی این سیاست جدید با شدت بیشتری دمید. اگر

از جنبه‌های امنیتی این سیاست که موفق‌ترین بخش آن بوده است - صرف‌نظر کنیم، باید بگوییم که روابط با چین، حتی پیش از امضای تفاهم‌نامه هم رو به گسترش بوده است. گسترش روابط اقتصادی با کشورهای همسایه مانند ترکمنستان، ارمنستان، امارات، عراق، پاکستان، به‌علاوه مراودات با آفریقا و آمریکای لاتین نیز ابعاد دیگری از این سیاست را نشان می‌دهد. آمار واردات گمرک ایران نشان می‌دهد که مراودات اقتصادی با تمام کشورهای نامبرده به استثنای ترکیه (که روند کاهشی داشته)، در حال گسترش است. تجارت ایران و کشورهای عضو شانگهای نیز رشدی ۳۱ درصدی داشته است. در زمینه روابط با روسیه با وجود شروع گسترش آن هنوز نمی‌توان از یک جهش کیفی سخن گفت. مشکلات فرارو علی‌رغم تلاش‌های انجام شده به قرار زیر است:

- فقدان زیرساخت‌های کافی حمل‌ونقل به علت عدم وجود روابط اقتصادی بین دو کشور از زمان حکومت پهلوی اول تاکنون و عدم تمایل جدی در سال‌های گذشته برای ایجاد آن و حتی کارشکنی در این روابط بوده است. بطور نمونه می‌توان به اجرایی نشدن خط راه آهن رشت - آستارا برای سال‌های متمادی اشاره کرد.
- نداشتن آشنایی با زبان و فرهنگ کسب و کار طرف مقابل، عدم شناخت کافی از بازارها و نبود تجربه، پیشینه و اعتماد کافی به محصولات یکدیگر؛ وجود بوروکراسی اداری در دو کشور و بخصوص در طرف ایرانی، علاقه طیف وسیعی از اقشار مرفه ایرانی به کالاهای غربی و ... از جمله موانع بر سر راه گسترش مناسبات اقتصادی دو کشور است. در عوض مناسبات سیاسی و نظامی دو کشور با سرعت مناسبی در حال افزایش است.

اما چه چیزی مسئولان ایرانی را با وجود مشکلات عدیده اقتصادی و سیاسی و مقاومت اقشار مرفه ایران به‌سوی چنین سیاستی هدایت می‌کند؟ بی‌گمان مسئولان ایران مانند مسئولان کشورهای گوناگون جهان سوم علائم تغییر توازن در عرصه جهانی را دریافته‌اند. اگر کشورهای اروپایی و آمریکا و متحدان دیگر آن چون ژاپن و کانادا و استرالیا و اسرائیل و ... در این تغییر توازن تضعیف قدرت خود را می‌بینند و در نتیجه در برابر آن مقاومت می‌کنند، در مقابل نسیم ملایمی در همه کشورهای جهان سوم از آسیا تا آفریقا و آمریکای لاتین در هماهنگی با این تغییر در جریان است. اگر انتخابات برزیل به پیروزی لولا بیانجامد، آنگاه می‌توان گفت نیمی از آمریکای لاتین، این حیاط خلوت ایالات متحده، به وسیله حکومت‌های چپ‌گرا و چپ میانه اداره خواهند شد، امری که به هیچ وجه خوشایند آمریکا نیست. در دیگر نقاط جهان نیز روند گریز از غرب در جریان است. از نمونه‌های قابل توجه می‌توان به ترکیه و عربستان اشاره کرد. این دو کشور تا چند سال پیش از سوی بسیاری از نیروهای مخالف نظم موجود جهانی به عنوان سگ‌های زنجیری امپریالیسم شناخته می‌شدند، حال آن که امروز تضادهای آنان با سیستم موجود جهانی انکار ناپذیر است. البته وجود

تضاد در اردوگاه امپریالیسم پدیده جدیدی نیست، اما آن چه جدید است گسترش این تضادها و برجسته شدن آنهاست. یک نمونه دیگر از گسترش دامنه شکافها را در مورد اروپا مشاهده می‌کنیم. تا پیش از جنگ اوکراین، شکافهایی در میان آمریکا و متحدان اروپایی‌اش وجود داشت. با آغاز این جنگ، این تضادها در زیر هياهو بلندگوهای امپریالیستی نه تنها گم شد، بلکه آنها ضمن سخن گفتن از اشتباه عظیم روسیه، چنین وانمود می‌کردند که در نتیجه این خطای تاریخی، روابط کشورهای عضو ناتو بسیار مستحکم‌تر شده است. اما امروز که آن هياهو تبلیغاتی فرو نشسته، همه ما شاهد گسترش دوباره تضادها بین اروپا و آمریکا هستیم. تظاهرات گسترده آرام‌آرام همه اروپا را فرا می‌گیرد و بحران و سقوط اقتصادی دامنگیر این کشورها می‌شود. پس از وقایع اوکراین آمریکا سه بار بهره بانکی خود را افزایش داد، به دنبال این اقدام، نرخ برابری دلار در مقابل یورو و پوند افزایش یافت. در عکس‌العمل به این اقدام بانک مرکزی اروپا نیز بهره بانکی حوضه خود را افزایش داده و بهره پایه را ۷۵ صدم واحد افزایش داد که بالاترین میزان افزایش این نرخ از زمان تولد یورو به عنوان پول واحد اروپایی در سال ۱۹۹۹ به شمار می‌رود، ضمن آنکه اعلام شد که این افزایش ادامه خواهد داشت. خانم کریستین لاگارد رئیس بانک مرکزی اروپا می‌گوید:

«هدف ما در میان‌مدت، برگرداندن نرخ تورم به ۲ درصد است و برای رسیدن به این هدف از هر نرخ بهره‌ای که لازم باشد، فراتر خواهیم رفت». ظاهراً این اقدامات به‌خاطر کنترل تورم افسار گسیخته در این کشورها بوده است

پیروی از این سیاست به آنجا رسیده است که تا امروز ۹۰ بانک مرکزی در سال ۲۰۲۲ نرخ بهره را بالا برده‌اند. اما نتیجه چه بود؟ رئیس بانک مرکزی فدرال رزرو آمریکا خطاب به فعالان اقتصادی می‌گوید: «کمربندها را سفت‌تر ببندید، چون رکود عمیق و بیکاری بیشتری در راه است.» او در ادامه می‌افزاید «فرود نرم» که پیش‌تر وعده اش را داده بود ممکن است به تحقق نپیوندد و رکود اجتناب‌ناپذیر شود.

این سخنان پاول در حالی انجام می‌شود که فدرال رزرو به‌تازگی سومین مرحله از افزایش ۰/۷۵ درصدی نرخ بهره سیاستی خود را انجام و این نرخ را در سطح ۳ تا ۳/۲۵ درصدی قرار داده است. آخرین باری که نرخ بهره در چنین سطحی قرار داشت به اوایل سال ۲۰۰۸ بازمی‌گردد. بیهوده نیست که روزنامه اکونومیست از قول پاره‌ای از صاحب‌نظران اعلام کرد، دوره نتیجه بخشی اینگونه اقدامات به پایان رسیده است و ممکن است که شاهد آغاز دوره جدیدی، با مشخصه تورمی پایدار باشیم. بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۲۰، زمانی که تورم در اقتصادهای ثروتمند به بالای ۵ درصد رسیده بود، به‌طور میانگین ۱۰ سال طول کشید تا به ۲ درصد کاهش یابد.

در چنین شرایطی کاملاً طبیعی است که مسئولان جمهوری اسلامی برای بقای خود، همچون بسیاری از کشورهای دیگر سیاست نگاه به «شرق» را در پیش گیرند. اما سؤال بنیادی در این است که آیا این سیاست به نفع مردم ایران هم هست؟ پرسش دوم این است که این سیاست چه تاثیری در رابطه حکومت با مردم دارد و آیا این سیاست به توان و پایداری بیشتر حکومت منجر می‌شود و یا تضادهای بین اقشار وسیع مردم و حکومت را گسترش خواهد داد؟ برای بررسی این منظور با توجه به نکات بالا باید ابتدا نگاهی به سیاست‌های اقتصادی دولت سیزدهم بیندازیم.

سیاست داخلی

اگر در ابتدای به‌دست گرفتن زمام امور توسط دولت‌مردان تازه از راه رسیده، خط سیاسی این دولت هنوز برای بسیاری روشن نبود، اکنون با برداشتن دو گام نخست از سوی این دولت و دورخیز برای برداشتن گام‌های دیگر، با اطمینانی نسبی می‌توان جهت و راستای سیاست‌های آینده این دولت را پیش بینی کرد. دو گام برداشته شده عبارتند از حذف ارز ترجیحی و افزایش حقوق بازنشستگان. در مورد گام نخست تا آخرین روزهای نیمه نخست سال گذشته گفته‌های متضادی در این مورد شنیده می‌شد که موجب سرگردانی شدید مردم شده بود. در روزهای میانی ماه فروردین تقریباً یقین شده که چنین تغییری در سال ۱۴۰۱ رخ نخواهد داد و در آخرین روزهای سال ناگهان این طرح به تصویب نمایندگان مجلس رسید. تعطیلی پایان سال و نوروز و مسافرت‌های معمول نیز امکان هر عکس‌العملی را از مخالفان سلب کرد. گام دوم نیز مانند گام نخست به همان شکل و شیوه به اجرا درآمد: اظهار نظرهای متفاوت و متناقض تا آخرین لحظات قطعی شدن تصمیمات.

سرانجام آقای زاهدی وفا در زمانی که هنوز سرپرست وزارت کار بود گفت که به این وسیله ما زمان خریدیم تا منابع لازم برای تامین هزینه‌ها را فراهم کنیم. به عبارت دیگر تمام گفته‌های متناقض در جهت خرید زمان بوده است.

اینک که تورم افسار گسیخته باعث از میان رفتن اثرات مثبت و اندک افزایش دیر هنگام حقوق‌ها شده است، باید عملکرد دولت را در کلیت آن در نظر گرفت. چنین به نظر می‌رسد که این دولت در حال زمینه سازی برای برداشتن گامی دیگر در راستای سیاست‌های از پیش تعیین شده - ولی با چراغ خاموش - است؛ یعنی طرح گران کردن بنزین! گفته‌های متناقض در این زمینه مانند گذشته از هم اکنون آغاز شده است.

در آغاز شهریور ماه ۱۴۰۱ وزارت نفت اعلام کرد به دلیل آنچه که ناهمخوانی تولید و مصرف نامیده است، سهمیه ماهانه کارت‌های سوخت از ۲۵۰ لیتر به ۱۵۰ لیتر کاهش خواهد یافت. با این توجیه که: «با بررسی که انجام شده خودروهای داخلی در ۱۰۰ کیلومتر به طور میانگین بیش‌تر از ۱۰ لیتر مصرف نمی‌کنند، طبیعتاً زمانی که در یک کارت شخصی حدود ۳۱۰ لیتر بنزین داریم، عدد بزرگی است.»

به دنبال آن اعلام شد، که در پاره‌ای استان‌های مرزنشین هم سهمیه سوخت به دلیل آنچه که وزارت نفت آن را «مبارزه با قاچاق سوخت و در راستای مدیریت مصرف» اعلام کرده است کاهش یافت. به یاد بیاوریم که در گام نخست دولت از مدیریت مصرف آرد نیز سخن گفته بود. بلافاصله پس از این اقدام تامل برانگیز، آقای احمد وحیدی وزیر کشور در اظهاراتی گفت که «متأسفانه عده‌ای در کشور شایعه گرانی بنزین و یا کاهش سهمیه بنزین ۱۵۰۰ تومانی را مطرح می‌کنند که بنده کاملاً این شایعه‌ها را تکذیب می‌کنم.» البته سمت ایشان به عنوان وزیر کشور هیچ ارتباطی با گران شدن، یا نشدن قیمت بنزین ندارد و این که ایشان اساساً چرا در این مورد اظهار نظر می‌کنند و آیا دلیلی برای این کار وجود دارد، خود سوال مهمی است.

اما آقای فریدون عباسی، عضو کمیسیون انرژی مجلس شورای اسلامی که صلاحیتش به مراتب بیش از آقای احمد وحیدی است چنین گفت: «به نظر می‌رسد که دولت می‌خواهد واردات بنزین توسط بخش خصوصی را آزاد کند تا از این محل تقاضای مازاد بر سهمیه موجود را پاسخ دهد.» آقای جواد اوجی، وزیر نفت ایران هم افزایش سفرها پس از رفع محدودیت‌های ناشی از پاندمی کرونا را عامل افزایش مصرف بنزین عنوان می‌کند و می‌گوید: «[این سفرها] مصرف بنزین را تا ۱۳۰ میلیون لیتر در روز نیز بالا برده است و این در حالی است که کل تولید بنزین در تمام پالایشگاه‌های کشور بین ۱۰۲ تا ۱۰۴ میلیون لیتر در روز است.» باید توجه داشت که در بودجه سال ۱۴۰۱ اشاره‌ای به درآمدهای ناشی از بنزین و یا واردات آن نشده و این مساله افزایش قیمت بنزین در سال جدید را با مشکل مواجه می‌کند.

احتمال قوی‌تر این است که این طرح برای سال آینده در نظر گرفته شده. برای این کار تصویب طرح از سوی مجلس لازم است، اما ابلاغ طرح صیانت از فضای مجازی بدون تصویب مجلس نشان داد، که سهم مجلس در تصمیم‌گیری‌ها رو به کاهش است.

ارزان بودن بنزین در ایران نسبت به کشورهای همسایه همچون پاکستان و افغانستان و ترکیه و ... از جمله دلایلی است که سال‌هاست از سوی مسئولان دولت‌های مختلف در جهت زمینه‌سازی برای گران کردن بنزین، مطرح می‌شود و اینک مساله واردات بنزین نیز بر آن افزوده شده است.

تمام دلایل گفته شده، شنونده را به یاد دلایلی که برای حذف ارز ترجیحی (بخوان حذف سوبسیدها) ارائه می‌شد می‌اندازد. میزان این شباهت‌ها به حدی است که می‌توان منجر به نتیجه‌گیری یکسانی شود. ضمناً سخنان متناقض عنوان شده از سوی مقامات نیز برای همگان یادآور همین شیوه در دو اقدام پیشین است.

به یاد بیاوریم که در لایحه بودجه سال ۱۳۹۴، واردات بنزین، گازوئیل و سایر فرآورده‌های نفتی توسط بخش خصوصی، آزاد اعلام شده بود. و سرانجام در آخرین تحول (تاکنون) آقای مرتضوی، معاون اجرایی رییس جمهور گفت: «تحت هیچ شرایطی آقای رییس جمهور اجازه افزایش قیمت بنزین را نخواهد داد».

اما عواقب تلخ و شورش‌های انجام شده ناشی از افزایش قیمت بنزین در دوره ریاست آقایان احمدی نژاد و روحانی، و تجارب ناشی از این دو عملکرد، مسئولان دولت سیزدهم را به احتیاط هر چه بیشتری وا می‌دارد. به این ترتیب دولت سیزدهم با شیوه‌ها و روش‌های ماریجی همان سیاست اقتصادی دولت‌های پس از جنگ را ادامه می‌دهد.

تضاد میان سیاست‌های داخل و خارجی

تضاد موجود در سیاست داخلی و خارجی ایران، یعنی گسترش سیاست‌های نولیبرالی در عرصه اقتصاد و همچنین محدودیت‌های سیاسی موجود در کشور، مانند نبود حتی یک روزنامه دگراندیش، تنها مختص به جمهوری اسلامی ایران نیست. تقریباً در تمامی کشورهای جهان سوم که نگاه یا نیم‌نگاهی به «شرق» را آغاز کرده‌اند، این تناقض وجود دارد. البته تفاوت‌هایی جدی بین این کشورها بنا به نوع حکومت‌ها و پیشینه تاریخی آنان وجود دارد. اما صرف‌نظر از این تفاوت‌ها، بحث بر سر آن است که این تناقض تا کجا می‌تواند ادامه یابد؟ آیا سیاستی که در عرصه خارجی دچار تنش با «نظام هنوز مسلط جهانی» است، می‌تواند با سیاست اقتصادی نولیبرالی که خودبخود و ذاتاً گرایش به ادغام در بازار جهانی نظام مسلط دارد، به یک همزیستی مسالمت آمیز دست یابد؟ بخصوص وقتی سخن بر سر ایران است. یعنی کشوری که نیروی عظیمی از مردم آن به کشورهای اروپایی و آمریکا و استرالیا کوچ کرده‌اند. اینان خانواده‌ها و بستگان بسیاری در ایران دارند که همه آنان خواهان روابط دستکم عادی با این کشورها هستند تا بتوانند آزادانه بین ایران و آن کشورها رفت‌وآمد کنند. عادت به مصرف کالاهای غربی، گسترش فرهنگ غربی، و تبدیل شدن زبان انگلیسی به‌عنوان زبان دوم تحصیل کرده‌های ایرانی طی بیش از یکصد سال اخیر، و نیز نقش رسانه‌های

برون مرزی در تبلیغات به نفع سبک زندگی غربی از دیگر موارد مشکلات نگاه به شرق است. همه این موارد شرایط متناقضی را ایجاد می کنند.

نخستین نکته ای را که در این میان باید مورد توجه قرار داد، ماهیت تضاد موجود بین جمهوری اسلامی و کشورهای غربی است. آیا می توان ماهیت این تضادها را ضد امپریالیستی دانست؟ نکته مهمی که می تواند ما را به سوی پاسخ صحیح رهنمون کند، این است که جمهوری اسلامی هرگز سیاست خود را امپریالیسم ستیزی و یا ضد امپریالیستی ننمیده است، بلکه بارها و پیوسته و بطور مدام از سیاست استکبار ستیزی سخن گفته است. امپریالیسم یک نظام به هم پیوسته است که همگان با تعریف آن آشنایی دارند، آنچه را که از سوی جمهوری اسلامی سیاست استکباری نامیده می شود، می توان مقابله با بخشی از ماهیت نظام امپریالیسم دانست. بنابراین ما با سیاستی ضد امپریالیستی نصفه و نیمه ای طرف هستیم. یعنی مخالفت با زیاده خواهی و سلطه طلبی سیاسی امپریالیسم و نه مناسبات اقتصادی اسارت بار آن. فراموش نکنیم که اگر ترامپ قرارداد برجام را پاره نکرده بود، روند حوادث می توانست تا حدودی مسیر دیگری بیابد. علت مماشات کشورهای امپریالیستی با ایران را نیز باید در همین چارچوب جستجو کرد. بنابراین سیاست ایران و بسیاری کشورهای نظیر آن را باید مخالفت با سلطه طلبی امپریالیزم ارزیابی کرد و نه مخالفت با امپریالیزم به مثابه یک نظام.

دومین نکته حائز اهمیت، نیازهای حکومت ها برای بقای خودشان است. در شرایطی که امپریالیسم تمام تلاش خود را برای سلطه بر کشورهای جهان سوم به عمل می آورد، این کشورها ناگزیر می شوند که به سوی دیگری روی آورند. تجربه مصر ناصر و لیبی قذافی و همچنین عراق، نشان می دهد که طلب استقلال و آزادی، همگان را مجبور به موضع گیری در مقابل زیاده خواهی و سلطه طلبی امپریالیسم می کند. چشم انداز افول امپریالیسم نیز هم توانایی این کشورها را گسترش داده و هم امید را در دل مردم آنان می کارد. بنابراین سیاست نگاه به «شرق» از یک سو برای ایران صرف نظر از این که چه دولت و یا حکومتی در ایران مستقر باشد، گریز ناپذیر و از سوی دیگر آینده نگارانه است. اما تناقض در سیاست داخلی و خارجی ره به کجا می برد.

تناقض در سیاست های جمهوری اسلامی

این تناقضات به علت تغییر توازن در سطح جهانی و تا وقتی که این تغییرات ادامه دارد، می تواند به حیات خود ادامه دهد. (البته در اینجا فرض را بر این می گیریم که نیروهای داخلی دچار تغییر کیفی نشوند.) در عین حال که این سیاست ها به گسترش فاصله طبقاتی و تقسیم جامعه به دو بخش دارا

و ندار کمک هرچه بیشتری می‌کند، در طولانی مدت باعث ضعف نیروهایی می‌شود که گرایش به غرب دارند. جای دلالتان و واسطه‌هایی که از رابطه تجاری با غرب منتفع می‌شوند، واسطه‌ها و دلالتانی می‌گیرند، که از تجارت با شرق و همسایگان سود می‌برند. اولین شواهد این تغییر در میان صادر کنندگان محصولات به عراق و امارات و روسیه و چین خودنمایی می‌کند. اینان نه بهتر از دلالتان با گرایش به مناسبات به غرب هستند و نه بدتر از آنان. فقط در شرایط امروز جهانی امکان دست اندازی به استقلال ایران از سوی کشورهای غربی را کمتر می‌کنند. فراموش نکنیم که عمده روابط اقتصادی با این کشورها به وسیله بخش خصوصی آنها انجام می‌گیرد. نمونه آن روابط اقتصادی ایران و ونزوئلا که شامل خانه سازی و کارخانه‌های لبنیات، تراکتور سازی و غیره، احداث شده در این کشور به وسیله ایران می‌شود، توسط بخش خصوصی انجام گرفته است. این عمل به تقویت بخش خصوصی در ایران منجر می‌شود. بخش خصوصی نیز در ذات خود، در جریان رشد، تمایل به ادغام با بازار مسلط جهانی دارد.

تاثیر نگاه به «شرق» را باید در رابطه با استقلال اقتصادی ایران در ابتدا و شروع آن جستجو کرد. ادامه و چگونگی آن نیز در بلند مدت، بستگی به توازن نیروها در جهان دارد. سابقه رابطه با کشورهای غربی نشان داده است که آنان هرگز در جهت ایجاد بنیان‌ها و زیرساخت‌های اساسی اقتصاد ایران گامی برنداشته‌اند. مقایسه کنید روابط اقتصادی در زمان پهلوی دوم با اتحاد شوروی که شامل احداث کارخانه‌های ذوب آهن، ماشین سازی اراک، و تراکتور سازی تبریز می‌شد، با دادوستد ایران با کشورهای غربی که منحصر بود به انباشت کالاهای مصرفی از سیگار وینستون و مشروبات الکلی و اتوموبیل‌های گوناگون، تا شلوار جین و فیلم‌های سینمایی و سریال‌های تلویزیونی. بنابراین در مناسبات طبقاتی ایران در کوتاه مدت و میان مدت تغییری رخ نخواهد داد ولی در زمینه گسترش استقلال سیاسی و اقتصادی ایران شاهد تغییراتی خواهیم بود. اما آیا روند گسترش استقلال سیاسی و اقتصادی تأثیری بر مناسبات درون کشور خواهد داشت؟

بی‌گمان پاسخ به این سؤال در طی یک روند آری است. گسترش استقلال ایران و تضعیف هرچه بیشتر امپریالیسم نقش مطالبات طبقاتی و دموکراتیک را برجسته‌تر خواهد کرد. چرا که نیروهای وابسته به امپریالیسم ذاتاً با جنبش طبقاتی و خواسته‌های دموکراتیک سر ستیز دارند. بی‌گمان آنان خواهان آزادی سندیکاها و احزاب دموکراتیک نیستند. با کاهش تهدیدات امپریالیستی، نیروهای داخلی فرصت و امکان بیشتری برای طرح و پیگیری مطالبات عدالت خواهانه و دموکراتیک خود پیدا خواهند کرد. به میزان کاسته شدن توان امپریالیسم بر تأثیر روی حرکات داخلی و تضعیف پایگاه‌های داخلی‌اش، نیروهای ملی نیاز کمتری به حزم و احتیاط خواهند داشت.

از آن چه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که نگاه به «شرق» یک انتخاب نیست، یک اجبار است. حتی اگر حکومت دیگری غیر از جمهوری اسلامی بر سر کار بیاید، پس از آن که به تثبیت رسید مجبور خواهد بود کمابیش همین سیاست را در پیش گیرد. در ایران شاهد تغییرات بسیاری خواهیم بود، درست به همان نسبت که جهان در انتظار تغییرات بزرگی است.

جام جهانی فوتبال ۲۰۲۲ قطر از نگاهی دیگر

سرمایه داری، بازی و ورزشی مردمی را به تجارتی پرسود برای خود تبدیل کرده است!

مرتضی محسنی



«بازار شقاوت» سرمایه داری هر چیز لذت بخشی که به زندگی انسان‌ها معنا می‌بخشد از جمله عشق، شادی، بازی، هنر، ... را به کالا تبدیل کرده و آنگاه با واسطه پول خرید و فروش می‌کند، همان پولی که به قول مارکس «... با تصاحب توانایی خرید هر چیز، با تصاحب توانایی تملک همه‌ی اشیاء، ابژه‌ی تصاحبی آشکار و معلوم است. جهان شمولی توانایی آن، همانا بیانگر قُدر قُدرتی آن است. بنابراین، پول چون قادری مطلق عمل می‌کند...» [و آنگاه با اشاره به شکسپیر و گوته از زبان صاحب پول ادامه می‌دهد] «آن چه که از طریق واسطه‌ای به نام پول برایم انجام می‌شود و بابت آن می‌توانم وجهی بپردازم (یعنی چیزی که پول می‌تواند بخرد)، خودم هستم:

صاحب پول، حدود قدرت پول، حدود قدرت من است؛ ویژگی‌های پول، ویژگی‌ها و قدرت‌های ذاتی من است: ویژگی‌ها و قدرت‌های صاحب آن...»^۱

مبدل ساختن فوتبال، یک بازی مفرح و سرگرمی مردمی همچون دیگر ورزش‌ها، بازی‌ها و سرگرمی‌های فردی و گروهی و نیز هنرها و ... به بازاری برای نمایش قدرت پول (سرمایه) و افزودن برآن، لذت این بازی و سرگرمی را از میان برده و انجام آنرا به بازار مکاره‌ای برای سرمایه داران مبدل کرده است. بازی و سرگرمی‌ای که همچون دیگر بازی‌ها و سرگرمی‌های آفریده انسان برای لذت بردن از اوقات فراغتش بوجود آورده؛ اما اکنون به تجارت و در ادبیات نظام جهانی سرمایه، به «صنعتی» پرمفعت برای سرمایه و شرکت‌های بزرگ چند ملیتی سرمایه داری تبدیل شده است.

آنچه که فران سوریانو (Ferran Soriano) (تاجر اسپانیایی، مدیر اجرایی باشگاه منچستر سیتی و چند باشگاه کوچکتر و پیش از آن هم مدیر کل باشگاه بارسولونا) در کتابش به نام «گل: توپ شانس دارد دروازه نمی شود.» می‌گوید: «مدیریت یک باشگاه فوتبال از اصول مدیریتی صنایع دیگر استفاده می‌کند و همین نوع مدیریت می‌تواند در صنایع هم برای بهره‌وری بیشتر استفاده شود»، نشان دهنده آن اتفاقی است که سرمایه داری بر سرهمی ورزش‌ها و به ویژه فوتبال آورده و این بازی و ورزش را به «صنعتی» پول ساز مبدل ساخته است.

نتیجه حرص و طمع ثروت اندوزی سرمایه هم، نه شادی و سرگرمی، بلکه عصبیت، نژادپرستی و خشم و نفرتی عمیق در دل ملت‌های وارد شده به این معرکه «گلاادیاتورها» (جام جهانی فوتبال) و حتی کشورهای وارد نشده به این کارناوال، می‌نشانند و در سوی دیگر پول است که بر سرمایه انباشته شده پیشین، افزوده و آنچه ته جیب طبقه کارگر و نیروی کار باقی مانده است را هم به جیب سرمایه داران واریز می‌کند؛ چه آنانی که مستقیماً و به امید سرگرمی و شادی‌ای موقت به عنوان تماشاگر در این مسابقات حضور می‌یابند و چه میلیون‌ها انسانی که با تلویزیون‌های کابلی و غیرکابلی و دیگر رسانه‌ها با پرداخت مبالغی کم یا بیش به تماشای بازی‌های گلاادیاتوروار تیم‌های مختلف می‌نشینند. به بیان دیگر، فحاشی و زد و خورد «هولیگان»ها (Hooligan) یا به اصطلاح تماشاگرنماهای فوتبال حرفه‌ای، پیش، در هنگام و به ویژه پس از هر مسابقه که بارها سبب کشته و مصدوم شدن تعدادی از تماشاچیان و یا رهگذران و تخریب وسایل و اخلال در خدمات عمومی شده است، اوج بربریتی است که صنعت فوتبال با هدف کسب سود بیشتر توسط سرمایه در دل مردم از خود بیگانه شده، کاشته و بدون توجه و اهمیت به اصول انسانی، لذت یک بازی گروهی که قرار بود، فرح بخش اوقات فراغت این مردم باشد و شادی به دل آنها بنشانند را به خشم و نفرتی دیوانه وار مبدل کرده است.

نگاهی گذرا به تاریخچه شکل گیری فوتبال نشان می‌دهد که این ورزش هم، همانند همه ورزش‌های دیگر از نخستین سرگرمی‌های انسان بوده که به تدریج و در گذر زمان شکل و شمایل کنونی به خود گرفته است. بازی با توپ یا چیزی شبیه به آن، کشتی گرفتن، دویدن و ... تاریخچه‌ای بسیار دور و دراز و به قدمت تاریخ زیست انسانی دارند و بنا به نیاز انسان‌ها و مناسبات میان مردم جوامع مختلف، با اشکالی متفاوت و حتی گاهی به صورت خشن و بیرحمانه (مانند بازی با سرهای بریده شده طرف شکست خورده در جنگ) انجام می‌شده است. اما، با گذر از این اشکال ابتدایی، بنیان فوتبال در شکلی مشابه آنچه اکنون اجرا می‌شود، در چین باستان شناسایی شده و سپس در انگلستان شکل و شمایل فعلی به خود گرفته است. لازم به یادآوری است که این بازی (ورزش)، توسط مردم عادی به عنوان یک سرگرمی ساده و گروهی انجام می‌شده، چرا که نیاز به وسایل و ابزار خاصی به جز چیزی شبیه به توپ و چهار قطعه سنگ یا چوب به عنوان دروازه، نداشته است. در حالی است که اشراف، زمینداران و طبقات مسلط تا اوایل سده بیستم با ورزش و بازی‌های ویژه‌ای همچون شکار، اسب سواری و شمشیربازی و از این قبیل ورزش‌های پرهزینه، خود را سرگرم می‌کردند و اکنون نیز سرمایه داران با بازی گلف، خرید هواپیماهای شخصی، اتومبیل‌های گران قیمت، قایق‌های تفریحی، جزایر اختصاصی و اخیرا سفرهای گردشگری به فضا و ... «اوقات فراغت» خود را سپری می‌کنند.

با شکل‌گیری بازی‌های المپیک نوین در سال ۱۸۹۶، همه مسابقات ورزشی در کلیه رشته‌ها بر طبق منشور اولیه المپیک، فقط توسط ورزشکاران غیرحرفه‌ای انجام می‌شد تا اینکه سرمایه داری توانست به تدریج المپیک را همچون دیگر جشنواره‌های ورزشی به تصرف خود درآورده و با «آزادسازی تبلیغات تجاری»، این مسابقات را به سمت و سوی سودجویی هرچه بیشتر سرمایه دارانه تغییر مسیر دهد؛ به گونه‌ای که فقط ورزشکاران «نام و نشان دار» حرفه‌ای، امکان شرکت در این مسابقات را یافتند و بدیهی بود که فوتبال هم به عنوان ورزشی مردمی و همه پسند و پول‌سازترین ورزش از نظر سرمایه داری به سرعت توسط آن تسخیر شد و تقریباً از همان ابتدای بنیانگذاری جام جهانی در سال ۱۹۳۰ و دیگر مسابقات فوتبال، تبلیغ کالاهای ساخت شرکت‌های سرمایه داری و خرید و فروش بازیکنان حرفه‌ای به عنوان نمونه‌هایی از گلابدایاتورهای مدرن، در مسابقات، حضوری برجسته و چشمگیر داشتند. هرچند، تا سال‌های بعد، حضور بازیکنان و تیم‌های غیرحرفه‌ای در مسابقات بین‌المللی منعی نداشت و در کنار مسابقات حرفه‌ای بازی‌های غیرحرفه‌ای (آماتور) هم انجام می‌شد، اما اکنون، با سیطره کامل نظام سرمایه داری بر کلیه جوانب ورزش‌های ملی و بین‌المللی و عطش سیری ناپذیرش برای انباشت سرمایه، فقط تیم‌ها و بازیکنان کاملاً حرفه‌ای به عنوان «چهره‌های شاخص» جامعه (سلبریتی‌ها) در چارچوب باشگاه‌هایی که به صورتی سرمایه

دارانه اداره می‌شوند، آن هم با تبلیغات فراوان به عنوان ابزار سودآوری هرچه بیشتر بکار گرفته می‌شوند. به دنبال آن و با «صنعتی» سازی هرچه بیشتر سایر رشته‌های ورزشی و مسابقات ملی، منطقه‌ای و بین المللی، این تغییر در المپیک هم بوجود آمد و اکنون تقریباً هیچ مسابقه و جشنواره ورزشی به اصطلاح حرفه‌ای، خارج از چارچوب نظام جهانی سرمایه انجام نمی‌شود.

در دنیای امروز تیم‌هایی که حداقل‌های شرایط حرفه‌ای (بخوانید قرارداد داشتن زیر سیطره کامل نظام سرمایه داری) را نداشته باشند، اساساً از حق شرکت در بازی‌های مختلف بین‌المللی و حتی داخلی برخوردار نیستند و جهان سرمایه فقط و فقط با معیار کالایی بودن ورزش (فوتبال) و ورزشکار (انسان) اجازه می‌دهد که مردم به این سرگرمی بپردازند، تا سرمایه بتواند، هم از انجام این بازی‌ها و فروش بلیط مسابقات و هم از حواشی و تبعات آن که تولید و ارایه بالغ بر صدها نوع کالا، خدمت، خبر و پخش تلویزیونی تا هزینه‌های سفر و فروش لباس‌های خاص باشگاهی و ملی و انواع و اقسام کالاهای مصرفی بپهوده و خرید و فروش برده گونه بازیکنان، حداکثر سود را ببرد.

از سوی دیگر، کسب سود سرشار سرمایه در قالب «حرفه‌ای کردن» ورزش، باعث شده، سرمایه همچون دیگر قوانین حقوقی وضع کرده برای حفظ و افزایش منافع اش، قوانین و دستورالعمل‌هایی جهان شمول برای مسابقات ورزشی مدون و مصوب کند که تخطی از آن به منزله تخطی از قوانین حقوق بین الملل، تلقی شده و منجر به کیفر برهم زنده این قوانین می‌شود. همچنین برای سلطه هر چه بیشتر بر این تجارت یا «صنعت» انواع نهادها شامل باشگاه‌ها، فدراسیون‌های ملی و منطقه‌ای، کنفدراسیون‌های قاره‌ای و فدراسیون‌های جهانی تا انواع کمیته‌های حقوقی، اخلاقی، پزشکی، فنی و ... را با بکارگیری شبانه روزی هزاران نفر برای اجرای بدون خدشه قوانین و مقررات حرفه‌ای این بازی‌ها شکل داده است. نمونه‌های این شکل از اقتدارگرایی سرمایه و سلطه سیاست بر ورزش اکنون به وضوح قابل مشاهده است و دیگر قابل انکار نیست. اما، کمتر کسی به این مسئله از این زاویه می‌نگرد که چرا باید بازی و سرگرمی‌ای مردمی، با این همه نهادهای زائد و قانون و مقررات دست و پاگیر حقوقی و سیاسی غیرقابل توجیه احاطه شده باشد.

پر واضح است که نهادهای اجرایی ورزش حرفه‌ای نیز همانند همه نهادهای بر ساخته سرمایه از صدر تا ذیل در فساد مالی و اخلاقی و ... غوطه‌ورند؛ همان فسادهایی که از ابتدای شکل گیری این مسابقات وجود داشته و گاهی گوشه‌هایی از آن نیز برملا شده است. فساد، بخشی جدایی ناپذیر از نظام سرمایه داری است و فدراسیون جهانی فوتبال (فیفا) هم به عنوان نهادی در چارچوب و تابع این نظام هرگز از آن مبرا نبوده و نیست. همچون افشای فساد مالی گسترده در فدراسیون جهانی فوتبال (فیفا) که در سال ۲۰۱۵ عالی رتبه‌ترین مقامات آن در زوربخ سوئیس که به اصطلاح محاکمه شدند. همچنین به تبعیت از نظام حاکم و مسلط بر نهادهای بین المللی، فدراسیون‌های ملی از جمله

فدراسیون‌های ورزشی کشور خودمان هم از این قاعده مستثنی نبوده و نیستند. اخیراً فسادهای کلان مالی و رفتارهای مضحک و قرون وسطایی همانند جادوگری و ... که پوششی بر همان فساد داخلی است، نیز با هدف استفاده از ثروت برای قدرت و قدرت برای ثروت هر چه بیشتر شیوع و گسترش یافته که گاهی بخش‌های اندکی از آن هم افشا می‌شود.

جام جهانی فوتبال ۲۰۲۲ قطر هم که به قول معروف کوس رسوایی فساد همه جانبه‌اش گوش عالم و آدم را کر کرده، مصداق بارز قدرت پول و حرص و آز سرمایه در سال‌های اخیر است که روشن و بی‌پرده، شقاوت و جنایت سرمایه داری را به نمایش گذاشته است؛ از چگونگی واگذاری اجرای این مسابقات به کشوری با جمعیتی زیر دو و نیم میلیون نفر (که جمعیت بومی آن فقط قدری بیشتر از ۱۲ درصد ساکنین آن را تشکیل می‌دهد)، لمیده بر یکی از بزرگترین میادین گازی و نفتی جهان، تا جنایات رخ داده در حین ساخت و ساز ورزشگاه‌ها، تفرجگاه‌ها و ...، همگی نقض آشکار همان قوانین بین‌المللی دنیای سرمایه دارانه است که گویا صرفاً برای محکوم‌سازی و کیفر کشورهای پیرامونی «نافرمان» از آنها استفاده می‌شود؛ اما در اینجا، علیرغم اعتراض و محکوم سازی این جنایات توسط برخی ورزشکاران و فعالان سیاسی، باز هم از جانب دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی و «حقوق بشری» تحت سلطه سرمایه نادیده گرفته می‌شود.

بر طبق آمارهای اعتراف شده رسمی در جریان اجرای پروژه‌های مرتبط به این مسابقات، تاکنون بیش از شش هزار و پانصد نفر کارگر غیربومی که عموماً توسط پیمانکاران غربی از کشورهای آسیای جنوب شرقی به این کشور آورده شده‌اند، به دلیل ناکافی بودن و نقص سیستم‌ها و تجهیزات ایمنی دچار حادثه شده و جان خود را از دست داده‌اند. به نقل از نشریه گاردین انگلیس، سقوط از ارتفاع و همچنین ایست قلبی به دلیل گرمای طاقت فرسا در حین این ساخت و سازها، مهم‌ترین عامل وقوع این حوادث بوده‌اند. این کارگران همگی در بدترین شرایط کاری ممکن در هوای بالای پنجاه درجه در این خرده کشور برای احداث ورزشگاه‌ها، تفرجگاه‌ها و هتل‌های عظیم و فوق مدرن که معلوم نیست پس از اتمام مسابقات، به چه کار خواهند آمد و هزینه‌های ساخت و ساز و سپس نگهداری این ورزشگاه‌ها و تاسیسات چه میزان از دلارهای نفتی و گازی را باز هم به جیب شرکت‌های چندملیتی امپریالیستی واریز خواهد کرد، بکار گرفته شده‌اند تا جهان سرمایه و شرکت‌های غربی بتوانند در پیوند و همدستی با پیمانکاران نیروی انسانی (برده داران مدرن) از کشورهای آسیای جنوب شرقی، به ویژه بنگلادش، پاکستان، فیلیپین، هندوستان و ...، سودهای میلیارد دلاری به جیب بزنند و در دو هفته برگزاری این مسابقات، نظام جهانی سرمایه داری به اهداف خود دست یابد و خرده کشور قطر هم به عنوان یکی از ویت‌ترین‌های سرمایه داری نتولیرال^۲ خود را در این جهان سود و توحش سرمایه بنمایاند. این در حالی است که طبق گزارش B.B.C پیمانکار اصلی

این ساخت و سازها یعنی «گروه بین‌المللی البندری» حتی از پرداخت حقوق و دستمزد توافق شده این کارگران هم طفره می‌رود و حدود ۶۰ نفر کارگری که در اعتراض به عدم دریافت ۷ ماهه حقوق و دستمزد خود از این پیمانکار در تاریخ ۲۴ اوت ۲۰۲۲ در برابر دفتر این گروه در دوحه، تجمع کرده بودند، به بهانه نقض «قوانین امنیتی» بازداشت و یا اخراج شدند.

در برگزاری این مسابقات، کار به جایی رسیده که نظام جهانی سرمایه برای حفاظت و امنیت این مسابقات به ظاهر مردمی، خرده کشور قطر را وادار ساخته که از جت‌های جنگنده چند منظوره «یوروفایتر تایفون» (Eurofighter Typhoon) که ساخت یک کنسرسیوم اروپایی متشکل از شرکت‌های بی‌ای ئی سیستمز، ایرباس و لئوناردو است و بخشی از مدیریت آن هم توسط پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) انجام می‌شود، استفاده کند. در واقع، یک جشنواره ورزشی که باید محل شادی و نشاط ورزشکاران و تماشاچیان باشد، توسط نظام جهانی سلطه به مکانی برای فروش جنگ افزارهایی همچون هواپیماهای جنگنده تبدیل شده است، «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل»!

شعار «عالم الواحد، موطن الواحد» هم که به عنوان شعار اصلی جام جهانی قطر انتخاب شده، جهانی سازی (گلوبالیسم) را به آشکارترین شکل پایان تاریخی خود توصیف و تبلیغ کرده و نشان دهنده سیاست سرمایه داری جهانی شده و امپریالیستی است که می‌خواهد آن را به عنوان هدف نهایی و همیشگی و بدون جایگزین به جهانیان القا کند.

در این میان، میلیون‌ها انسان در جهان با سرگرم شدن کاذب در حین تماشای این مسابقات، از عمق فجایع این نظام ضد انسانی غافل می‌مانند و همسو با اهداف نظام سرمایه داری محو زرق و برق مسابقات و «گلادیاتورهای» جهان کنونی می‌شوند و با رویا پردازی‌های ناشی از تبلیغات تحمیل کننده، آینده‌ای این چنینی را برای خود یا فرزندانشان در مخیله می‌پروراند. غفلتی که نظام سرمایه داری برای تخدیر افکار عمومی به انحاء مختلف و از طریق جشنواره‌هایی مثل مسابقات ورزشی بین‌المللی همچون جام جهانی فوتبال، ... و یا سینمایی از نوع کن فرانسه، اُسکار آمریکا، ... و یا موسیقی مثل یورو ویژن، گرمی و ... به گسترش آن می‌پردازد و اهداف سودجویانه خود را از طریق «قهرمان» سازی‌های دروغین، مغرضانه و هدفمند، در اذهان مردم مسحور شده در این نمایش قدرت، حک می‌کند و پیش می‌برد.

اینکه برخی تصور می‌کنند در میان این همه جنگ و تنش، بیکاری، تورم، فقر، بی خانمانی ناشی از رکود و بحران اقتصادی که به واسطه ذات طمع ورزانه و آز بی پایان نظام سرمایه داری امپریالیستی بر جهان مستولی شده است، می‌توان با انجام این نوع بازی‌ها و مسابقات ورزشی و هنری، اندکی از رنج و آلام انسان‌ها کاسته و زمانی هرچند کوتاه افکار میلیون‌ها انسان را آرامش

بخشید و موجب کاهش فشار زندگی بر آنها شد، نه تنها نادرست که دقیقاً در جهت همان برنامه‌های نظام سلطه است که می‌خواهد از این مسابقات و به اصطلاح جشنواره‌های ورزشی و هنری علاوه بر کسب سود سرشار مادی، به عنوان مفری برای به انحراف کشاندن اذهان عمومی استفاده کند. بنابراین سمت و سوی مبارزه انسان‌های مبارز و آگاه، باید در جهت افشا این برنامه و همزمان تهاجم بی‌امان بر «نظم» سرمایه دارانه باشد تا در آینده و در جهانی بهتر، در صلح و آرامش بتوان از اجرای این برنامه‌ها لذت برد و اوقات فراغتی مطابق با نیازهای انسانی برای همه فراهم آورد.

جام جهانی فوتبال ۲۰۲۲ قطر که ظاهراً بیش از همه جام‌های جهانی پیشین برای آن سرمایه گذاری شده و بسیار بیشتر از آنها هم موجب زیر پا گذاشتن حقوق اولیه و حتی «قتل عام» نیروی کار شده است تا سرمایه بتواند همچنان با این ابزارهای تبلیغاتی و نیز ایجاد جنگ و خشونت‌های بی‌پایان در گوشه گوشه جهان و دامن زدن به رنج انسان‌ها ادامه حیات دهد، به صورت پراکنده، مورد اعتراض قرار گرفته است؛ اما، متأسفانه، موجب آگاهی عمومی و اتحاد عمل جهت شکل‌گیری کنشی جمعی برای عدم حضور در این مسابقات که بیشتر به جدال گلا دیاتورها در عصر مدرن شبیه است تا رقابت‌های سالم و زیبایی انسانی، نشده است. بدین ترتیب، غلبه بر سوء استفاده از انسان‌ها، در جهتی که گفته شد تنها و تنها با پشت سر گذاشتن نظام سرمایه داری امپریالیستی ممکن است که طلیعه این نبرد به تدریج در این سو و آن سوی جهان در حال نمایان شدن است.

^۱ مارکس، م.، مترجم: حسن مرتضوی. (۱۸۴۴). دست نوشته های اقتصادی و فلسفی. ص ۲۱۸ و ۲۲۰

^۲ محسنی، م. (۱۴۰۰). شیخ نشین های خلیج فارس نمایشگاه سرمایه داری نئولیبرال و پایگاه ضد انقلاب جهانی. دوماهنامه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دانش و امید. سال دوم. شماره دهم. ص ۲۳۸-۲۲۹

امپریالیسم در آنتروپوسین^۱

(بخش اول)

جان بلامی فاستر؛ هانا هولمن، برت کلارک. نشریه مانتلی ریویو، ژوئیه ۲۰۱۹
ترجمه: آیدین کریمی شاد

جان بلامی فاستر سردبیر نشریه مانتلی ریویو و پروفیسور جامعه‌شناسی در دانشگاه اورگن است. هانا هولمن مدیر بنیاد مانتلی ریویو است و در دانشکده آمرست، دانشیار جامعه‌شناسی. برت کلارک دستیار ویراستار نشریه مانتلی ریویو است و استاد جامعه‌شناسی دانشگاه یوتا. همچنین نویسندگان از فرد مگ‌داف به خاطر کمک‌هایش سپاسگزارند.

انجمن بین‌المللی چینه‌شناسی^۲، شاخه‌ای فرعی به نام کمیسیون چینه‌شناسی دوره چهارم^۳ دارد، که خود، کارگروهی به نام آنتروپوسین را پایه‌گذاری نموده. این کارگروه در ۲۱ ماه می سال ۲۰۱۹، با بیش از ۶۰٪ آرای لازم، وجود دوره‌ی آنتروپوسین را در ادوار زمین‌شناختی به رسمیت شناخت. در تعریف این دوره از گاهشمار چینه‌نگاشتی که از حدود دهه ۱۹۵۰ آغازیده، گفته شده: «عصری از تاریخ زمین که در آن انسان تأثیری تعیین‌کننده بر وضعیت، برهمکنش‌ها و آینده‌ی سیستم زمین دارد.» تغییرات انسان‌ساختی که شروعاتشان از اواسط قرن بیستم بود، اکنون مبدل به نیرویی بنیادینی در شتاب‌گیری تکامل کل سیستم زمین شده‌اند. قرار است تا در سال‌های آتی، کارگروه آنتروپوسین برای این دوره‌ی نوین که به تصویب جمعیت بین‌المللی چینه‌شناسی رسیده، محل چینه‌شناختی مؤید آن یا نقطه عطفی مشخصی را در تاریخ زمین‌شناختی تعیین کند.

با به رسمیت شناختن دوره‌ی جدید زمین‌شناختی آنتروپوسین، اجماع بین‌المللی علمی قدرتمندی در حال شکل‌گیری است. اگرچه معمول است که ابداع اصطلاح آنتروپوسین به پائول کورتز^۴ و یوجین استومر^۵ در سال ۲۰۰۰ نسبت داده شود، اما دهه‌ها پیش برای نخستین بار در دایرةالمعارف عظیم شوروی تحت عنوان «(دوره) سیستم انسان‌ساخت»^۶ این واژه در زبان انگلیسی وارد شده بود. در جهان‌بینی علمی؛ آنتروپوسین هم بر کیفیت و هم بر کمیتی مجزا از تمام ادوار پیشین زمین‌شناختی دلالت دارد. پیشتر، آن مقیاس تغییرات که دوره‌های زمین‌شناختی را از هم جدا کنند، طی میلیون‌ها

سال اتفاق می‌افتادند. حالا به دلیل اعمال انسان در طول دهه‌ها یا حداکثر سده‌ها به وقوع می‌پیوندند. از همین منظر تفاوتی فاحش میان آنتروپوسین و دوره‌ی باثبات هولوسین^۷ نمود می‌یابد، عصری که با پایان آخرین عصر یخبندان در حدود یازده الی دوازده‌هزار سال پیش آغاز شده بود. نزد کارگروه آنتروپوسین و دانشمندان امروزی سیستم زمین، معمول است که آغاز دوره‌ی آنتروپوسین را محصول شتاب شدید تغییرات عوامل اقتصادی در میانه‌ی قرن بیستم ببینند. این دوران که اقتصاددانان بعضاً آن را «عصر طلایی» رشد سرمایه داری پس از جنگ جهانی دوم می‌نامند، منجر به عبور از محدودیت‌های متعدد سیاره‌ای شده و «از هم‌گسیختگی‌های انسان‌ساخت» متنوعی را پدید آورد.

میانه‌ی قرن بیستم دوران جنگ سرد هم بود، لذا «انتشار جهانی رادیونوکلئیدهای صناعی^۸ ناشی از آزمایش بمب‌های هسته‌ای در اوایل ۱۹۵۰» یکی از نشانگرهای ابتدایی آنتروپوسین است. از میان تغییرات دوران‌سازی که بر این شتاب شدید مؤثرند، شاهد افزایش سریع و ناگهانی در مواردی هستیم همچون: سوخت‌های فسیلی، انتشار کربن دی‌اکسید، اسیدی شدن اقیانوس‌ها، انقراض گونه‌ها (در واقع از دست رفتن تنوع حیات)، اختلال در چرخه‌ی نیتروژن و فسفر، کاهش آب شیرین، جنگل زدایی و آلودگی شیمیایی. حاصل همه‌ی این‌ها چیزی جز موقعیت اضطراری بوم‌شناختی سیاره یا بحران سیستمی زمین نیست.

امروزه دیگر تردیدی وجود ندارد که نیروی اصلی عامل این موقعیت اضطراری؛ رشد نمایی اقتصاد سرمایه‌داری جهان به خصوص از دهه‌های میانی سده‌ی بیستم است. سرمایه را می‌توان به معنای رابطه‌ی اجتماعی خودگسترش‌یابنده‌ی ارزش اقتصادی (متبلور در کالا) توصیف نمود. سرمایه‌داری یا نظام/انباشت سرمایه، بر استثمار طبقاتی بنا شده و حرکتش در انطباق با قواعد اجباری ناشی از رقابت بازار، هیچ محدودیتی برای هرچه گسترده‌تر کردن خود نمی‌شناسد. هیچ مقدار سودی، هیچ تل ثروتی، هیچ حدی از مصرف وجود ندارد که «بس» یا «بسیار» باشد. این نظام، به محیط سیاره‌ای به چشم محلی نگاه نمی‌کند که محدودیت‌هایی ذاتی و الزامی دارد و آدمی باید با دیگر گونه‌های زمین در آن زندگی کند، بلکه به دید جولانگاهی می‌نگرد برای بهره‌برداری، در فرآیند توسعه‌ی فزاینده‌ی اقتصادی و به‌چنگ آوردن سود بی‌منتها، که البته بیشترین بخش آن هم به دست عده بسیار اندکی ختم می‌شود. برحسب منطق باطنی سرمایه، کسب و کار همچون خود نظام، محکوم است تا رشد کند یا بمیرد.

بدینسان سرمایه‌داری «جنون منطق اقتصادی» را رواج می‌دهد که بیشتر به ویرانگر رابطه‌ی سالم اندام‌واره‌ای (متابولیک)، میان انسان و محیط می‌ماند. با این حال، نقد صرف سرمایه داری به عنوان یک نظام اقتصادی تجربیدی، توانایی پاسخ به مشکلات زیست محیطی امروزی را ندارد. در عوض

لازم است تا به بررسی ساختار انباشت در مقیاس جهانی در کنار تقسیم جهان به دولت-ملت‌هایی رقیب نیز پرداخته شود. بدون مقابله با نظام امپریالیسم جهانی یا سرمایه‌داری جهانی‌شده که بر طبقات و دولت-ملت‌ها بنا گشته و [جهان را] به مرکز و حاشیه تقسیم کرده‌است؛ نمی‌توان دربارهٔ معضلات سیارهٔ ما سخنی واقع‌بینانه گفت. این ضروریات‌اند که امروزه، طرح مسألهٔ امپریالیسم در آنتروپوسین را ایجاب می‌کنند.

امپریالیسم متأخر و آنتروپوسین

چنان که سمیر امین مطرح می‌کند؛ سود بسیار کلان رانت امپریالیستی که در طی فرآیند تولید کالایی از کشورهای حاشیه‌ای یا جنوب جهانی حاصل می‌شود، از نقطه نظر تاریخی دو شکل به خود می‌گیرند: ۱. انتقال ارزش مبادله و ۲. انتقال ارزش مصرفی. این دومی را می‌توان به فرآیند امپریالیسم در حوزهٔ زیست بومی تعبیر کرد که غالباً با استخراج منابع، کشورهای فقیر را ویران کرده و مالکیتشان را از «نعمات بی‌منت طبیعت برای سرمایه» در قلمرو خود آن‌ها، سلب نموده (با غصب آن بدون آنکه چیزی در مقابل پرداخت گردد)، و این تازه بدون در نظر گرفتن خسارت‌های وارده بر محیط زیست است.

به گفتهٔ گایکای تانو؛ ریاست واحد اقتصاد سیاسی جهان سوم-آفریقا که در [شهر] آکرا، پایتخت غنا مستقر است:

از اسناد تازه منتشر شدهٔ بانک غنا چنین برمی‌آید که از سود طلای صادر شدهٔ غنا توسط معادنی که در تملک خارجیان است، بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۲، دولت تنها ۶۸٫۶ میلیون دلار به عنوان حق امتیاز و ۱۸٫۷ میلیون دلار ذیل مالیات بر درآمد شرکت‌ها دریافت کرده است. به بیان دیگر دولت در مجموع کمتر از ۱٫۷٪ سهم از بازدهٔ جهانی را از طلای خود دریافت کرده. از آنجا که این ارقام ارزش طلای صادره را پایین تخمین زده‌اند بازده نصیب غنا از این هم کمتر است. بهت آورتر اینکه بر حسب تحلیل بانک غنا تنها ۰٫۱۱٪ سهم از این ثروت به جماعتی که مستقیماً با کار معدن در ارتباط اند تعلق می‌گیرد.

هرچند طلا مثالی است مشخصاً واضح و قابل اعتنا، ولی چنین چپاولی نمود پدیده‌ای است که به طور عام در سطوح مختلف که در ارتباط با تقریباً همهٔ منابع طبیعی اتفاق می‌افتد، خواه طلا، گوآنو^۱، نفت، قهوه یا سویا باشد. همه به شکل نظام‌مند از جنوب جهانی توسط شرکت‌های چندملیتی به تاراج می‌رود. نتیجه تحمیل انواع ضرر و زیان‌ها به زیست‌بوم و اقتصاد کشورهای فقیر و وابسته است. (فرآیندی که ادواردو گالیانو در کتاب *شریان‌های بازر/امریکای لاتین*، در ارتباط با قرن‌ها استعمار و نواستعمار در قارهٔ آمریکا به بررسی آن پرداخته است). حسابداری اقتصاد سرمایه‌داری که ارزش مبادله و نه ارزش مصرف را محاسبه می‌کند، در خدمت لاپوشانی آن بخش از رانت امپریالیستی

است که ناشی از سلب مالکیت ارزش مصرف است. از این رو موشکافی عمیق غارت زیست‌بومی از مردمان حاشیه اهمیت می‌یابد؛ روندی ذاتاً پرخشونت که در تاریخ با «ریشه‌کنی، به بردگی بردن و در معادن زنده به گور کردن» مردمان حاشیه‌ای گره خورده و امروزه با اشکال دیگر سلب مالکیت و استثمار بی حد و حصر و همچنین تجاوز به طبیعت همراه است.

مشخصهٔ امپریالیسم در قرون بیست و یکم، تسلط شرکت‌های بزرگ انحصاری است. این [خصلت] سرمایه‌داری انحصاری، راهنمای ولادیمیر ایلچ لنین در شناخت مرحلهٔ امپریالیستی سرمایه‌داری شد (در عین حال، او خاطر نشان کرد که «سیاست استعماری و امپریالیستی» در مفهومی عمومی‌تر پیشتر و حتی قبل از سرمایه‌داری وجود داشته است). از سال‌های ۱۹۷۰، نظام امپریالیستی در متأخرترین مرحلهٔ خود به شکل رشد مسلط سرمایهٔ انحصاری-مالی درآمده است که نمودش در جهانی‌شدن وسیع تولید به صورت زنجیره‌های جهانی کالا دیده می‌شود.

این زنجیره‌های جهانی کالا، با شتابی دیرپا در انتقال منابع مواد خام فیزیکی از کشورهای فقیر به کشورهای ثروتمند در هم تنیده است. [این جابجایی] مقادیر بسیار عظیم‌تری از «نیاز به مواد خام»^{۱۱} به جای می‌گذارد که به عنوان «تخصیص جهانی از مادهٔ خام استخراج شدهٔ مورد نیاز یک اقتصاد نهایی» تعریف شده. با استفاده از تحلیل نیاز به مواد خام، کاشف به عمل آمد که در سال ۲۰۰۸ حدود ۴۰٪ استخراج مواد خام برای ایجاد امکان تجارت در کشورهای دیگر صرف شده است. در آن سال چیزی در حدود هفتاد میلیارد تن مادهٔ خام استخراج شده که بیشترین مقدار در طول تاریخ بوده است. بالاترین سرانهٔ معادل مواد خام در تجارت (در قالب مواد اولیه)، به کشورهای ثروتمند مربوط است و ژاپن، انگلستان و ایالات متحده در راسشان هستند. در اقتصادهای پیشرفته گرایش کلی به سمت «برونی سازی روندهایی است که نیاز بیشتری به منابع خام دارند» و این گرایش آن‌ها را هر چه بیشتر به واردات مواد خام از باقی جهان وابسته می‌کند. در همین حال، حدود دو سوم از مجموع کل گردش مواد از منابع استخراج شده، عمدتاً در قالب ضایعات باقی‌مانده و مواد کمکی لازم در کشورهای صادرکنندهٔ مبدأ باقی مانده و آسیب‌هایی عمده به وجود می‌آورند که در مقوله عواقب بیرونی اقتصادی قرار می‌گیرند.

با اینکه معمولاً بزرگترین میزان نیاز مواد خام از همهٔ منابع جهان را به چین نسبت می‌دهند، اما این تصویردرستی نیست. چراکه چین هنوز با فاصله‌ای بسیار زیاد، صادرکنندهٔ اصلی مواد اولیه با توجه به میزان نیازش به این مواد است. با این چنین الگوی توسعه‌ای تحت شرایط مسلط مبادلهٔ نابرابر، از منظر مصرف، سود عمدهٔ مواهب منابع طبیعی به کشورهای ثروتمند رسیده، و در مقابل چیزی جز ضرر و زیان زیست‌بومی عظیم نصیب کشورهای جنوب جهانی نمی‌شود.

به جز غارت زیست بوم که در طول قرن‌ها به انحای مختلفِ استثمار و تصاحب، در جهان جنوب مستقیماً به مستعمره و نومستعمره‌ها تحمیل شده؛ تأثیرات امپریالیسم زیست‌بومی در ارتباط با منابع مشترک جهانی مثل اقیانوس‌ها و جو نیز مشهود است. پس از تصویب قانون حاکمیت بر دریاها در ۱۹۸۲ حدود نیمی از اقیانوس‌ها در قلمرو حاکمیت دولت-ملت‌هایی قرار گرفتند که اکثراً در داخل «مناطق انحصاری اقتصادی» اند. هشتاد و سه کشور که بیشتر ملل جزایر کوچک‌اند و همچنین دولت‌هایی وسیع‌تر مانند انگلستان و ایالات متحده بیش از زمین‌های سرزمینشان، نواحی دریایی را زیر حاکمیت خود دارند. تصاحب اقیانوس‌ها به این نحو تسهیل شده و هم در این عرصه، موقعیتی مسلط را برای کشورهای عمده امپریالیستی فراهم می‌آورد تا با سرمایه و فناوری خود، به چپاول منابع بپردازند. این کشورهای امپریالیست در نتیجه اعمال شیوه‌های خصوصی‌سازی در مدیریت دریاها، صاحب قدرت اقتصادی برتری شده‌اند. آنها اغلب با استفاده از همین برتری اقتصادی از کشورهای پیرامونی سوءاستفاده کرده و حاکمیت آنها بر دریاها را تضعیف می‌نمایند. این روند که در سال‌های اخیر به نام «صرف/اقیانوس» شناخته می‌شود؛ به بیرون رانده شدن ماهیگیران جزء و ملل کوچک و ورود شرکت‌های چندملیتی به صحنه می‌انجامد که بی هیچ محدودیتی شیلات و منابع بستر دریا را مورد بهره‌برداری بی حد و حصر قرار می‌دهند. در همین حال مرجع عالی بین‌المللی بستر دریا به دولت‌ها و شرکت‌ها اجازه می‌دهد تا از نفت، گاز طبیعی، معادن و فلزات گرانبها درون و زیر بستر دریاها، به بهره‌برداری برای سود خودشان بپردازند بی آنکه وقعی به واقعیت مشترک بودن منابع اقیانوس‌ها بگذارند.

البویر دو شاتر^{۱۲} گزارشگر ویژه سازمان ملل در موضوع حق دسترسی به خوراک در سال ۲۰۱۲ اعلام نمود: «تصرف اقیانوس در قالب قراردادهای مبهم حق استفاده، به ضرر ماهیگیران جزء تمام می‌شود... دور نگه داشتن منابع از دسترسی مردم محلی، باید به اندازه «تصرف زمین» خطرناک انگاشته شود.» تصرف اقیانوس به معنای حصارکشی به دور منابع مشترک آن است. بنیاد فراملیتی در ۲۰۱۲ اعلام کرد که «در قلمرو مناطق دریایی، منابع از ماهیگیران محلی و کل مردمی که بر زنجیره فعالیت‌های ماهیگیری سنتی متکی‌اند، توسط ناوگان‌های عظیم ربوده می‌شود. قراردادهای ماهیگیری اتحادیه اروپا با مراکش، موریس، موریتانی و دول جزایر اقیانوس آرام مثال‌هایی از رشد این نوع سلب مالکیت هستند. ناوگان‌های ماهیگیری جهان ظرفیتشان را از ۱۹۷۰، دو برابر افزایش داده‌اند و به ۳٫۵ میلیون کشتی رسانده‌اند، و تنها ۱٪ این کشتی‌ها که صنعتی هستند، ۶۰٪ صید غذاهای دریایی را انجام می‌دهند. کشورهای جزایر کوچک اغلب مبلغی جزئی در ازای فروش حق ماهیگیریشان به ناوگان‌های بین‌المللی دریافت می‌کنند.

پیامدهای تاریخی امپریالیسم در آنچه که گاه منابع مشترک جوی خوانده می‌شوند به شکلی کاملاً متفاوت نمود می‌یابند. جامعه جهانی در رویارویی با تغییرات اقلیمی ایجاد شده توسط انسان که عمدتاً از انباشت انتشار دی‌اکسیدکربن پس از انقلاب صنعتی به وجود آمد، وادار شد تا بودجه‌ای تام را برای محدود نمودن انتشار کربن در نظر بگیرد. این بودجه با تعیین حداکثر میزان تجمع قابل قبول کربن در جو مشخص شده است، به این بدان معناست که باید راهی بیابیم تا از تجمع امروزی ۴۱۴ ذره در میلیون کربن، به ۳۵۰ رسیده و به هر قیمتی آن را پائین تر از ۴۵۰ نگاه داریم. هدف، جلوگیری از افزایش میانگین دما به ۱٫۵ درجه سلسیوس نسبت به دوران پیش از انقلاب صنعتی است. افزایش ۲ درجه‌ای (که در ۴۵۰ ذره در میلیون ایجاد می‌شود) نماینده لبه پرتگاه است و با عبور از آن احتمالاً تغییرات اقلیمی در پرتگاهی بی‌بازگشت و خارج از کنترل فرو خواهد می‌افتد. در انطباق با این شاخص‌هاست که اخیراً هیأتی متمرکز بر روی تغییرات اقلیمی و متشکل از دولت‌های مختلف، برای به صفر رساندن انتشار کربن تا سال ۲۰۵۰ فراخوانی اعلام کرده که در صورت اجرا، با خوشبینی حداقل ۵۰٪ احتمال دارد که بتوان جلوی افزایش میانگین دمای جهانی بیش از ۱٫۵ درجه را بگیریم.

تا به امروز بیش از ۶۰٪ از حجم مجاز کربن از آن حدی که افزایش میانگین دمای جهان را صرفاً زیر ۲ درجه نگاه دارد (یعنی معادل ۴۵۰ ذره در میلیون)، در جو انتشار یافته. روال معمول امروزی، ما را در مسیری قرار می‌دهد که از انتشار تریلیون‌ها تن کربن فراتر رفته و تا سال ۲۰۳۵ به محدوده ۲ درجه‌ای یعنی نقطه بی‌بازگشت تغییرات اقلیمی برسیم. دی‌اکسید کربن منتشره متراکم می‌شود، لذا آن چه اهمیت دارد مقدار سهم هر کشور در آن است. ایالات متحده، کانادا، اروپا (اوراسیا) ژاپن و استرالیا در مجموع ۶۱٪ از کل انتشار را به خود اختصاص داده‌اند. این را مقایسه کنید با ۱۳٪ مجموع سهم هند و چین، ۷٪ روسیه، و ۴٪ سهم نقل و انتقالات هوایی و دریایی. سهم باقی دنیا از این انباشت ۱۵٪ است. با ادامه استفاده از الگوی انتشار مصرف محور به جای تولید محور، این اختلاف‌ها افزایش نیز می‌یابد.

از نقطه نظر کشورهای جهان جنوب، این بدان معناست که فضای جوی مورد نیازشان، برای مصرف سوخت‌های فسیلی جهت رشدشان، همین حالا هم توسط کشورهای امپریالیستی اشغال شده و فضای اندکی برای رشد اقتصادی این کشورها باقی مانده است. اصولاً کنوانسیون تغییر اقلیمی سازمان ملل متحد، تحت معاهده کیوتو مسئولیت بسیار بیشتری برای کشورهای ثروتمند در جهت کاهش انتشار دی‌اکسید کربن قائل شده و تصریح نموده که مقدم بر کشورهایی که انتشار انباشته کمتری دارند، کشورهای مذکور در پیوست نخست باید انتشار خود به شدت کاهش دهند.^{۱۳} با این حال، سرانه انتشار ایالات متحده همچنان سه برابر میانگین جهانی است و روی هم رفته افزایش

انتشارش ادامه دارد. محاسبه سهم سرانه انتشار دی اکسید کربن انباشته در ۲۰۱۲ [نشان می‌دهد] کشورهای اصلی سرمایه‌داری در حال حاضر هم از ۵۶۸ میلیارد تن، سهم عادلانه خود تجاوز کرده و بدهی یا تعهد کربن عظیمی در مقابل کشورهای توسعه‌نیافته برای خود خلق کرده‌اند. با آنکه مناطق قطبی نسبت به مناطقی با عرض جغرافیایی کوچکتر زودتر گرم می‌شوند، آثارش در مناطقی با عرض جغرافیایی میانی و یا نزدیک به استوا، به ویژه مناطق خشک می‌تواند مهلک باشد. گرمایش زمین، مناطق گرمسیری در عرض جغرافیایی کوچک‌تر یعنی مناطق حاره‌ای و تحت حاره‌ای را شدیداً تحت تأثیر قرار می‌دهد. بسیاری از کشورها در این نواحی، شاهد چنان افزایش دمای هستند که با خطر زیست‌ناپذیری مواجه‌اند. به این ترتیب وضعیت سیستم زمین تعیین می‌کند، کدام منطقه از جهان بیشتر تحت تأثیر آثار ژئوفیزیکی تغییرات اقلیمی قرار می‌گیرد و البته کشورهای مناطق استوایی زودتر آسیب می‌بینند. در سال ۲۰۱۱، تحقیقی مهم در نشریه/ادبیات پژوهش محیط زیست^{۳۴} نشان داد که: «کشورهایی که بیشترین تأثیر را از گرمایش تجربه خواهند کرد، عاملان آن نیستند. واقعیت این است که گرمایش چشمگیر منطقه‌ای، ابتدا در کشورهایی به وقوع می‌پیوندد که در عرض‌های جغرافیایی کوچک‌تری قرار داشته و میزان انتشار کمتری هم دارند، بی‌آنکه عاملی اقتصادی و یا اجتماعی خاصی وجود داشته باشد». و همچنان که دو دانشمند اقلیم‌شناس، جیمز هسن و مایکو ساتو^{۳۵} اعلام داشته‌اند: «بالا رفتن دما در کشورهایی با عرض جغرافیایی کوچکتر، خود به تنهایی اثری عظیم و خارج از مقیاس بر جای می‌گذارد... با ادامه روال معمول انتشار کربن ناشی از سوخت‌های فسیلی، تا پایان قرن، مناطقی از خاورمیانه غیرقابل سکونت خواهند شد.» مناطق تحت‌حاره‌ای به خصوص در مواجهه با تشدید خشکسالی آسیب‌پذیرترند. در مقابل کشورهای واقع در عرض‌های جغرافیایی بزرگتر که اکثراً ثروتمندترند، با آنکه تأثیرات تغییرات آب و هوایی را با افزایش شدت طوفان‌ها و خشکسالی‌ها و موج گرما تجربه می‌کنند، اما در مواردی میانگین دمایشان بیشتر به سمت دمای مطلوب جهانی میل خواهد کرد.

با توجه به این واقعیت که بنابر دلایل تاریخی-اجتماعی، کشورهای مناطقی با عرض جغرافیایی کوچک‌تر و گرم‌تر، فقیرتر هم هستند، تأثیر بی‌تناسب گرمایش زمین، تنها موجب بدتر شدن موقعیت آنها خواهد شد. یکی از آثار تغییرات اقلیمی تشدید نابرابری جهانی است که همین حالا هم وجود دارد. بنابر این انتظار می‌رود فجایع ناشی از این تغییرات ابتدا در جنوب جهانی پدید آید. شمال جهانی هم تحت خطر است ولی به دلایل هم اجتماعی و هم محیطی حداقل در اوایل به وسعتی کمتر. تحلیلی در [نشریه‌ی] نیچر^{۳۶}، معیار تقریبی به دست می‌دهد که بر اساس آن: «تا سال ۲۱۰۰، بدون در نظر گرفتن تغییرات اقلیمی، میانگین درآمد ۴۰٪ از فقیرترین کشورها حدود ۷۵٪ افت خواهد داشت، در حالی که ۲۰٪ ثروتمندترین کشورها از آنرو که عمدتاً خنک‌ترند افزایش درآمد اندکی را

هم شاهد خواهند بود.» شاید این اعداد جای تفحص داشته باشند ولی واگرایی این روند آشکار است.

این تفاوت سرنوشت شمال و جنوب جهانی ناشی از ابعاد از هم گسیختگی متابولیک امپریالیستی، همین امروز نیز ملموس است. مقاله‌ای با عنوان «گرمایش زمین، نابرابری اقتصادی را افزایش داده»، به قلم نوح اس. دیفن‌باخ و مارشال بروک^{۱۶}، در مجموعه مقالات آکادمی ملی علوم^{۱۷} در ۱۴ ماه می ۲۰۱۹ منتشر شده که اشاره دارد که: «شواهدی روزافزون وجود دارد حاکی از تأثیرات منفی بیشتر بر افراد و کشورهای فقیرتر؛ خواه به دلیل نداشتن منابعی برای مقابله با تغییرات اقلیمی، خواه به دلیل سکونت در مناطق گرم‌تر که گرمایش بیشتر در آنها، هم به سلامت و هم به تولید آسیب وارد می‌کند.» وقتی هر دو عامل اجتماعی و محیطی را ترکیب کنیم، به نظر می‌رسد که در پاره‌ای موارد: «کشورهای فقیر تاوان حاصل از گرمایش را می‌دهند و در مقابل برخی کشورهای ثروتمند از گرمایش منتفع می‌شوند.» پیچیدگی‌های وضعیت اقلیمی و خطرات کنیز ناشی از تغییرات ناگهانی اقلیمی نشان می‌دهد که، در همان زمانی که کشورهای فقیر در جنوب جهانی تأثیرات فاجعه‌باری را تجربه می‌کنند، شمال جهانی هم به هیچ وجه از خطر در امان نیست. با این حال، عامل اصلی و تعیین کننده در اختلاف میان این پیامدها، قطعاً عامل اجتماعی است که با ثروت بیشتر و دسترسی به منابع بیشتر در شمال مربوط می‌شود.

عوامل دیگری از تغییرات اقلیمی نیز وجود دارند که لطمات بیشتری را متوجه جنوب می‌کنند تا شمال. کشورهایی چون ویتنام و بنگلادش که در مناطق پست ساحلی واقع شده‌اند و معمولاً جمعیت متراکمی دارند، و دول در حال توسعه‌ای که از جزایر کوچک تشکیل یافته‌اند، همه با بالا آمدن سطح آب، به خطر می‌افتند. (از این جزایر، سی‌وهفت کشور عضو سازمان ملل و پانزده تای دیگر در مقوله نواحی تابعه قرار می‌گیرند). یخچال‌های کوهستانی و سرچشمه‌ها در حکم آب‌انبار عمل می‌کنند؛ آب را در زمستان ذخیره کرده و به آهستگی در تابستان رهایش می‌کنند، از دست رفتن «منابع ذخیره آبی در ارتفاعات^{۱۸}» که به این منابع وابسته‌اند، بزرگترین ضربه به چین و شبه‌قاره هند خواهد بود، جایی که میلیاردها نفر یا حتی بیشتر، با ذوب یخچال‌های هیمالیا، منبع تأمین آب خود را از دست خواهند داد. احتمالاً طوفان‌های موسمی هم دچار اختلال شده که با پیامدهایی عظیم اما غیرقابل پیش‌بینی همراه است. از عوامل مهمی که در پایداری آب و هوایی منطقه‌ای و جهانی نقش مهمی ایفا می‌کنند، جنگل‌های استوایی با تنوع حیاتی غنی هستند که نسبت به گرمایش بسیار آسیب‌پذیرند.

واکنش کلی ساختار قدرت اقتصادی و نظامی در شمال به این گسست اقلیمی، با توجه به ماهیت امپریالیسم، بررسی آسیب‌پذیری‌های شدیدتر جنوب نسبت به شمال جهانی دارای دو جنبه خواهد

بود: ۱. کاوشی در مسائل امنیتی حاصل از این آسیب‌پذیری‌های جنوب جهانی و ۲. چگونگی استثمارشان در جهت افزایش تسلط امپریالیسم. هردو جنبه را در سیاست ایالات متحده به وضوح می‌توان مشاهده کرد. استراتژی کلان دولت دونالد ترامپ یکی از موارد «سلطه بر انرژی» جهانی از طریق گسترش تولید سوخت فسیلی و استفاده از آن به عنوان اهرمی در جهت افزایش قدرت ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک آمریکاست. بطور همزمان ارتش ایالات متحده در پی راه‌هایی برای مواجهه با آسیب‌پذیری‌های جدید، خاصه در زمینه آب و نفت، و همچنین تدارک مداخله جهت حفظ هژمونی جهانی‌اش در بحبوحه این تغییر موقعیت است. ایالات متحده در تعامل با شرکای کوچکتر خود یعنی اروپا و ژاپن، با ترکیب منافع اقتصادی و نظامی، در پی راهبردی کردن ابزارهایی است که در عین ایمن سازی زنجیره ارزش جهانی و منابع، دژ آمریکا را مستحکم نماید. این بازآرایی موقعیت امپریالیسم در آنتروپوسین به وضوح در مسابقه‌ای برای سلطه بر منابع طبیعی در دو حوزه آب و انرژی، قابل مشاهده است.

^۱ Imperialism in the Anthropocene:

<https://monthlyreview.org/2019/07/01/imperialism-in-the-anthropocene>

^۲ Stratigraphy: چینه‌شناسی یا لایه‌نگاری شاخه‌ایست از علم زمین‌شناسی که به مطالعه‌ی ترتیب، توالی و ساختار و برهمکنش لایه‌های پوسته‌ی زمین در طول زمان می‌پردازد.

^۳ Quaternary: دوره‌ی چهارم زمین‌شناسی که از حدود ۲/۵ میلیون سال پیش آغاز شده و عصر هولوسین در انتهای آن قرار دارد.

^۴ Paul Crutzen

^۵ Eugene Stoemer

^۶ Anthropogenic system

^۷ Holocene: عصری است در دوره‌ی چهارم زمین‌شناسی که از حدود دوازده‌هزار سال پیش آغاز شده.

^۸-Artificial (Synthetic) Radionuclides: به مواد هسته‌ای گفته می‌شود که به طور طبیعی وجود ندارد و به منظور مشخصی توسط انسان ساخته شده است. م

^۹ Gyekye Tanoh

^{۱۰}-Guano: از انباشت مدفوع پرندگان و خفاش خاص می‌شود و در بهره‌وری کشاورزی مؤثر است. م

^{۱۱} Material Footprint

^{۱۲} Oliver de Schutter

^{۱۳}- در معاهده کیوتو، کشورها در پیوست‌های مختلف دسته‌بندی شده‌اند که نام کشورها در پیوست نخست به شرح زیر است: استرالیا، اتریش، بلژیک، بلغارستان، کانادا، کرواسی، جمهوری چک، دانمارک، استونی، فنلاند، فرانسه، آلمان، یونان، مجارستان، ایسلند، ایرلند، ایتالیا، ژاپن، لاتویا، لیختن‌اشتاین، لیتوانی، لوکزامبورگ، موناکو، هلند، رلاندنو، نروژ، لهستان، پرتغال، رومانی، روسیه، اسلواکی، اسلونی، اسپانیا، سوئد، سوئیس، اوکراین، انگلستان، ایالات متحده‌ی امریکا.م

^{۱۴} Makiko Sato & James Hansen

^{۱۵} Nature

^{۱۶} Marshall Bruke & Noah S. Diffenbaugh

^{۱۷} Proceedings of the National Academy of Science

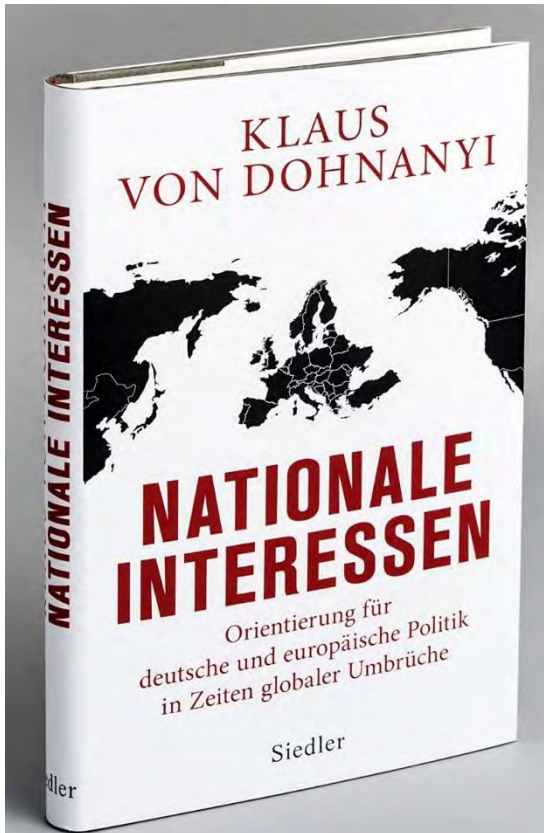
^{۱۸} Water towers

نظرات یک سیاستمدار کهنه کار آلمان

در مورد جنگ اوکراین

هوشمند انوشه

کلاوس فون دونانی Klaus von Dohnanyi عضو حزب سوسیال دموکرات آلمان از سیاستمداران کهنه کار و استخوان دار آلمان به شمار می آید. فون دونانی در دوران فعالیت سیاسی خود مسئولیت های مهمی بر عهده داشته است که مهم ترین آنها مسئولیت وزارت علوم در کابینه ویلی برانت، معاونت وزارت امور خارجه در کابینه هلموت اشمیت و پس از آن مسئولیت شهرداری



هامبورگ بوده است. او همچنین سال های زیادی نماینده در پارلمان سراسری آلمان بوده است. فون دونانی در کتابی که تحت عنوان **منافع ملی: جهت یابی سیاسی برای آلمان و اروپا در تحولات جهان امروز** در ماه ژانویه امسال منتشر شد،

به بررسی رابطه میان آمریکا و اروپا پرداخته و نظرات و پیش بینی های جالبی در مورد تشنج در روابط میان روسیه و اوکراین بیان کرده است. این کتاب بلافاصله پس از انتشار در لیست کتاب های پرفروش قرار گرفت و به زبان های مختلف ترجمه شد. فون دونانی در دانشگاه های کلمبیا و استنفورد آمریکا تحصیل کرده و به همین دلیل با فرهنگ و خلق و خوی آمریکایی ها آشناست.

هسته اصلی نظرات ابراز شده در این کتاب در رابطه با منافع اروپا و آلمان می‌باشد و اینکه منافع اروپا با منافع آمریکا یکی نیست و اروپا نباید همیشه دنباله‌روی آمریکا باشد. نویسنده در این کتاب به رابطه میان اروپا و روسیه می‌پردازد و تعقیب کورکورانه سیاست آمریکا در مورد روسیه را برای اروپا بسیار خطرناک می‌داند. فون دونانی معتقد است، اروپا که در همسایگی روسیه قرار دارد، نمی‌تواند همان سیاستی را تعقیب کند که آمریکا با چند هزار کیلومتر فاصله با روسیه دنبال می‌کند. این سیاستمدار پخته و کهنه‌کار امنیت اروپا را در برقراری یک سیاست صلح‌آمیز و فارغ از تنشج در کنار روسیه می‌داند. شهادت کم‌نظیر در بیان صریح این نظرات از سوی یک سیاستمدار شناخته‌شده موجب شد تا این نظرات از سوی رسانه‌های آلمان در ماه‌های اخیر به طور وسیع پوشش داده شوند. برای آشنایی خوانندگان با نظرات مطرح شده در این کتاب، در اینجا گزیده‌ای از آنها را نقل می‌کنیم.

رابطه میان آمریکا و اروپا را چگونه باید دید؟

فون دونانی بر آن است که سیاست هر کشوری بر اساس دفاع از منافع آن کشور شکل می‌گیرد. او همین امر را در سیاست آمریکا می‌بیند و در مورد سیاست آمریکا در جهان امروز در کتاب فوق‌الذکر چنین قضاوت می‌کند: «نمونه‌های زیادی وجود دارد که آمریکا دفاع از منافع خود را زیر جملات انسان‌دوستانه پنهان می‌کند. منافع آمریکا همواره جنبه ژئوپلیتیک و اقتصادی دارد و از این باور نشأت می‌گیرد که آنها یک ملت/استثنایی هستند.»

فون دونانی سپس این نظر رایج که آمریکا و اروپا به اصول و ارزش‌های مشترکی پایبند هستند را رد می‌کند: «اروپای امروزی و آمریکای امروزی به اصول و ارزش‌های به کلی متفاوتی اعتقاد دارند... آمریکا به دلیل پایبندی به ارزش‌های خود حتی شرایطی را ندارد که بتواند امروزه به عضویت اتحادیه اروپا پذیرفته شود.»

فون دونانی برای نشان دادن باور آمریکا به عنوان یک ملت استثنایی چند مثال ذکر می‌کند: «مداخله در امور خاورمیانه از دهه ۱۹۵۰ و سرنگون کردن دولت قانونی مصدق توسط سازمان سیا دلالت بر این دارند که تفکر به کلی متفاوتی بر سیاست خارجی آمریکا حاکم است. آمریکا، چنانچه خطری برای امنیت خود احساس کند، به خود این حق را می‌دهد، اعضای یک دولت دیگر را بدون هیچ محاکمه‌ای به قتل برساند همچنان که در ماه ژانویه سال ۲۰۲۰ این کار را در مورد قاسم سلیمانی انجام داد.»

فون دونانی سپس بر اساس این نظر چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «اروپا باید بالاخره قبول کند که اروپایی‌ها تنها از نظر منافع ژئوپلیتیک مورد توجه آمریکا هستند و ما هیچگاه با یکدیگر متحد

نبوده‌ایم چرا که ما هیچگاه حق اظهار نظر نداشته‌ایم. این از نظر ملت و ابر قدرت آمریکا کاملاً قابل فهم است... ولی ما باید این موضوع را در سیاست خودمان در نظر داشته باشیم.»

سیاست تفرقه‌اندازی میان اروپا و روسیه

فون دونانی در کتاب خود نشان می‌دهد که سیاست دولت کنونی آمریکا تحت ریاست جمهوری بایدن همان خطی را دنبال می‌کند که بیش از ۱۰۰ سال پیش توسط پژوهشگر و سیاستمدار بریتانیایی هلفورد مکیندر Halford J. Mackinder تدوین شده بود. او بر این اعتقاد بود که تسلط بر قاره اوراسیا لازمه تسلط بر دنیا است. حال چون نه بریتانیا و نه آمریکا هیچ‌یک قادر نیستند بر این قاره مسلط شوند تنها راه چاره استفاده از روش «تفرقه بینداز و حکومت کن» میان کشورهای این قاره است. سیاست بریتانیا و سپس آمریکا در تمام این سال‌ها بر اساس این روش جلوگیری از نزدیکی میان اتحادیه اروپا و روسیه بوده است.



هلفورد مکیندر

فون دونانی سپس این نتیجه‌گیری را چنین بسط می‌دهد: «با توجه به اختلاف نظر میان اروپا و آمریکا در رابطه با موضع‌گیری در مورد روسیه و چین، آمریکا تلاش می‌کند تا منافع خود را با توسل به "ارزش‌های مشترک" پیش ببرد.» نویسنده بر این اعتقاد است که دنباله‌روی از سیاست آمریکا به نفع اروپا نیست و می‌نویسد: «اروپا باید از راه‌های دیپلماتیک با روسیه نیز در تماس باشد و حتی اگر لازم باشد بدون آمریکا این کار را انجام دهد. چرا که من شک دارم که اروپا بتواند آمریکا را قانع کند که سیاست اروپا در رابطه با روسیه نه تنها به نفع اروپا بلکه به نفع آمریکا نیز خواهد بود. این نظر در آمریکا بسیار جا افتاده است که به روسیه به چشم یک "امپراتوری شیطانی" نگاه کنند. باید گفت که

این نظر نه به دلیل رفتار روسیه بلکه بیشتر به دلیل برخورد آمریکا با فدراسیون روسیه از سال ۱۹۹۰ به بعد جا افتاده است. این آمریکا بود که از سال ۱۹۹۰ بدون دلیل، برخوردهای خصومت‌آمیز با روسیه را مجدداً ادامه داد.»

اوکراین و ناتو

فون دونانی سپس به بررسی دلایل بروز تنش در روابط میان روسیه و اوکراین می‌پردازد: «با آنکه رابطه میان جزیره کریمه و اوکراین از یک سو و از سوی دیگر میان کریمه و روسیه بسیار پیچیده

است، ولی باید در نظر داشت که اگر ناتو در سال ۲۰۰۸ درهای خود را به روی اوکراین و در نتیجه بر روی کریمه تا این حد نگشوده بود، روسیه در سال ۲۰۱۴ این جزیره را اشغال نمی‌کرد... آیا ما در غرب به این مسئله فکر نکردیم که حضور کشتی‌های ناتو در بندر سواستوپول به چه معنی است؟ این مساله نمی‌توانست از نظر سیاست داخلی و همچنین تاریخی برای رئیس‌جمهور روسیه یک دورنمای قابل قبولی باشد... برنز، رییس کنونی سازمان سیا در کابینه بایدن، با ذکر خاطرات خود به عنوان سفیر آمریکا در مسکو می‌نویسد که گسترش ناتو به سمت شرق را می‌توان در بهترین حالت بسیار زودرس و در بدترین حالت یک تحریک بی‌معنی دانست.»

فون دونانی سپس مسئله عضویت اوکراین در ناتو را بررسی می‌کند. او با اشاره به اینکه علی‌رغم مخالفت آلمان و فرانسه با عضویت اوکراین، ناتو بر این موضوع اصرار داشت، در این رابطه از مشاور سابق کاخ سفید برژینسکی نقل قول می‌کند که در مصاحبه‌ای در سال ۲۰۱۵ اظهار داشت: «برای جلوگیری از تبدیل جنگ سرد جدید به یک جنگ گرم باید غرب و مسکو به طور جدی برای دستیابی به یک راه حل وارد مذاکره شوند... به نظر من بهترین راه حل این خواهد بود که به اوکراین وضعیتی شبیه به فنلاند اعطا شود. در این وضعیت اوکراین خواهد توانست روابط تنگاتنگی با اروپا برقرار کند و در مقابل به روسیه تضمین داده می‌شود که اوکراین هیچگاه به عضویت ناتو در نخواهد آمد.»

فون دونانی در کتاب خود از جورج کنان George F. Kennan، از صاحب‌نظران مشهور آمریکا در مورد مسایل مربوط به روسیه، نقل قول می‌کند. کنان در یک مصاحبه در سال ۱۹۹۷ با روزنامه نیویورک تایمز نظر خود را بدین شکل بیان کرده بود: «گسترش ناتو یک اشتباه فاجعه‌بار در دوران پس از پایان جنگ سرد خواهد بود. چنین تصمیمی موجب تقویت نیروهای ملی‌گرا، ضد غرب و نظامی‌گرا در روسیه خواهد شد و تأثیر منفی بر رشد دموکراسی در روسیه خواهد داشت. این امر باعث خواهد شد رابطه میان غرب و شرق به فضای دوران جنگ سرد برگردد و سیاست خارجی روسیه را به سمتی سوق دهد که به هیچوجه به نفع ما نباشد.»

امنیت اروپا تنها در کنار روسیه میسر است

فون دونانی که از موضع اروپا به درگیری با روسیه می‌نگرد، چنین نتیجه می‌گیرد: «در صورت حمله نظامی روسیه، فقط منافع آمریکا مد نظر خواهد بود و نه اروپا. کسی به حرف ما گوش نخواهد کرد. خطر نابودی کامل اروپا وجود دارد زیرا که اروپا در درجه اول از دید منافع ژئوپلیتیک برای آمریکا اهمیت دارد. استراتژی آمریکا و ناتو بر این پایه استوار است که در صورت حمله نظامی روسیه، این

فقط اروپا است که عرصه درگیری‌های نظامی خواهد بود بدون آنکه هیچ خطری آمریکا را تهدید کند. آلمان به عنوان پایگاه مرکزی لجستیکی فوراً بمباران خواهد شد. ناتوی اتمی و سازمان نظامی آن امروزه هیچ تضمینی برای امنیت اروپا نیست.»

بر پایه این منطق است که این سیاست‌مدار دنیادیده و با تجربه تنها راه جهت تضمین امنیت آلمان و اروپا را فقط در کنار روسیه می‌بیند. «تنها راه، در پیش گرفتن سیاست تشنج‌زدایی در روابط فی‌مابین است. امنیت بلندمدت در اروپا فقط در کنار روسیه و نه علیه روسیه امکان‌پذیر است. ما اروپایی‌ها می‌دانیم که در یک جنگ علیه روسیه حتی اگر پیروز هم شویم، بازنده خواهیم بود. فقط یک سیاست تشنج‌زدایی می‌تواند خطر جنگ را کاهش دهد. به همین دلیل تشنج‌زدایی باید به یک اصل در سیاست ناتو در برابر روسیه تبدیل شود.»

رابطه با چین

فون دونانی در مورد رابطه با چین چنین می‌نویسد: «چین امروزه به دنبال رشد اقتصادی و اجتماعی است و نه به دنبال جهان‌گشایی نظامی. اگر اروپا بتواند منافع چین را به درستی درک کند و عملکرد خود را متناسب با آن تنظیم کند، ما سال‌های زیادی همزیستی مثبتی خواهیم داشت. آمریکا ولی قصد دارد از این امر جلوگیری کند. آمریکا بر آن است تا بر سیاست خارجی اتحادیه اروپا مسلط شود و آن را در جهت دلخواه خود براند. آمریکا مایل است تا اروپا را به عنوان بخشی از "مجموعه غرب با ارزش‌های یکسان" در چارچوب سیاست جهانی خود به یک درگیری با چین بکشاند.»

مصاحبه با کانال تلویزیونی شمال آلمان

به دنبال انتشار کتاب فون دونانی و آغاز جنگ در اوکراین که در کتاب پیش‌بینی شده بود، بسیاری از رسانه‌های آلمان مصاحبه‌هایی با نویسنده کتاب کلاوس فون دونانی انجام دادند. در اینجا ترجمه بخش‌هایی از مصاحبه کانال تلویزیونی شمال آلمان با فون دونانی جهت اطلاع خوانندگان عرضه می‌شود. این مصاحبه در تاریخ ۲۲ ماه آوریل انجام شد.

پیش از آغاز جنگ در اوکراین من وقوع این جنگ را پیش‌بینی کرده بودم. من در کتابم نوشتم: «اگر اوکراین همچنان به سوی عضویت در ناتو کشانده شود، همانطور که سیاست آمریکا اقتضا می‌کند، در این صورت وقوع جنگ در مرز شرقی اروپا محتمل است. مسئولان آمریکایی و به ویژه رئیس سازمان امنیت بایدن در سال ۲۰۱۹ در این مورد هشدار دادند. باعث تأسف است که وقوع این جنگ پیش‌بینی می‌شد ولی از آن جلوگیری نشد.»

برای جلوگیری از جنگ فقط کافی بود که رئیس‌جمهور آمریکا بایدن بگوید: «رئیس‌جمهور پوتین، حالا که مسئله برایتان خیلی مهم است، ما حاضریم در مورد آینده اوکراین با شما مذاکره کنیم.» بایدن از این کار خودداری کرد. پوتین در ماه دسامبر در نامه‌ای به آمریکا نوشته بود: «من این بار خواهان یک نسخه کتبی هستم. من از شما می‌خواهم کتباً اعلام کنید چه برنامه‌ای برای آینده اوکراین دارید.» پاسخ بایدن این بود: «ما در مورد این مسئله با شما مذاکره نخواهیم کرد.» وقتی این اتفاق افتاد، من انتظار داشتم در آلمان طغیان شود. ما باید می‌گفتیم: «این به هیچ‌وجه قابل قبول نیست. به دلیل آنکه اگر جنگی روی دهد آنگاه همانطور که خودتان هم گفته‌اید، آلمان هم درگیر خواهد بود.»

بایدن و فشار انتخابات میان دوره‌ای در آمریکا

«من عمیقاً اعتقاد دارم که رئیس‌جمهور بایدن به دلیل مبارزات انتخاباتی در آمریکا از مذاکره با روسیه بر سر اوکراین امتناع کرد. در آمریکا هر دو سال یک بار انتخابات برای تمامی مجلس نمایندگان و یک سوم از مجلس سنا صورت می‌گیرد. بایدن این انتخابات را که در ماه نوامبر برگزار می‌شود پیش رو دارد... بایدن در شرایط بسیار دشواری به سر می‌برد چرا که اگر در این انتخابات شکست بخورد، دیگر حرفی برای گفتن نخواهد داشت. بنابراین ما در حال حاضر اختیارمان در دست رئیس‌جمهوری است که از آزادی عمل برخوردار نیست و برای پیروزی در انتخابات مجبور است سیاستی در پیش بگیرد که نه در خط حزب دموکرات بلکه در خط جمهوری‌خواهان است.»

تحریم‌ها راه به جایی نخواهند برد

«سیاست واقع‌گرایانه آن است که هر کشور در حین حفظ اصول و ارزش‌های خود، این اصول را به کشورهای دیگر نیز گوشزد کند ولی در عین حال بداند که هیچ دو کشوری مانند یکدیگر نیستند. در آلمان نمی‌توان مانند سوئیس حکومت کرد. در آمریکا هم نمی‌توان مانند سوئیس حکومت کرد. کشورها متفاوت هستند و مشکلات متفاوتی دارند. باید این واقعیت را پذیرفت. با تحریم نه می‌توان روسیه را تغییر داد و نه چین را. این کاری احمقانه است. با تحریم روسیه آنها را هر چه بیشتر به سوی چین می‌رانیم. ولی با این کار نخواهیم توانست روسیه‌ای که قرن‌ها حکومت‌هایی به شکل دیگری داشته را مجبور کنیم حکومتی به شیوه ما داشته باشد.»

چین بازپرداخت وام کشورهای فقیر را می‌بخشد^۱ امپریالیست‌ها معترضند

ترجمه کورش تیموری فر

مطلب زیر، روز ۳۰ مرداد ۱۴۰۱ توسط خبرگزاری بلومبرگ منتشر شده است. خشم این رسانه وابسته به جناح راست سرمایه مالی، از اقدام چین، در جای‌جای گزارش مستتر و گاه عیان است.



پکن (بلومبرگ) - چین، بزرگترین وام دهنده دولتی^۲ به اقتصادهای نوظهور، اعلام کرد که ۲۳ فقره وام بدون بهره را به ۱۷ کشور آفریقایی خواهد بخشید و ۱۰ میلیارد دلار (۱۴ میلیارد دلار سنگاپور) از ذخایر خود در صندوق بین‌المللی پول را به کشورهای این قاره هدایت می‌کند.

طبق گزارش وزارت امور خارجه چین، وانگ یی، وزیر امور خارجه، در نشست هفته گذشته مجمع همکاری چین و آفریقا، این بخشودگی را اعلام کرد.

این سازمان جزئیاتی در مورد ارزش وام‌هایی که به گفته خود در پایان سال گذشته سررسید شده‌اند، ارائه نکرد و همچنین اشاره نکرد که کدام کشورها این مبلغ را بدهکار بودند.

بر اساس گزارش منتشر شده توسط دانشکده مطالعات بین‌المللی پیشرفته دانشگاه جان هاپکینز، از سال ۲۰۰۰، پکن چندین دور بخشودگی وام‌های بدون بهره به کشورهای آفریقایی را اعلام کرده است و حداقل ۳٫۴ میلیارد دلار از بدهی خود را تا سال ۲۰۱۹ بخشوده است. بدهی لغو شده محدود به وام‌های کمک‌های خارجی سررسید شده بدون بهره بود و زامبیا بیشترین بخشودگی را در آن دوره دریافت کرد.

با این حال، اکثریت قریب به اتفاق وام‌های اخیر چین در آفریقا مانند وام‌های امتیازی و وام‌های تجاری، هرگز برای لغو در نظر گرفته نشده است، اگرچه برخی از آن تمدید شده است.^۳

تورم فزاینده موجی از افزایش نرخ بهره توسط بانک‌های مرکزی در سراسر جهان از جمله فدرال رزرو ایالات متحده را برانگیخته است که هزینه‌های بازپرداخت وام‌های دولتی را افزایش می‌دهد.^۴ در همین حال، کشورهای در حال توسعه، یک‌ربع تریلیون دلار از بدهی‌های مشکوک به بازپرداخت بالا آورده‌اند که تهدیدی برای ایجاد یک موج تاریخی **نکول** توسط اقتصادهایی است که حتی قبل از همه‌گیری کووید-۱۹ هم با مشکل مواجه بودند.

بر اساس گزارش بانک جهانی، پکن که به دلیل شیوه‌های وام‌دهی خود به کشورهای فقیرتر مورد انتقاد قرار گرفته است^۵، تقریباً ۴۰ درصد از بدهی‌های دوجانبه و بدهکاران خصوصی را تشکیل می‌دهد که فقیرترین کشورهای جهان در سال جاری به آن نیاز دارند.^۶

این اقدام چین (مشارکت در تعلیق بازپرداخت‌ها) به تصمیمات گروه ۲۰ در طول همه‌گیری، مبنی بر کاهش بدهی‌ها، شکل داده است. اعلامیه هفته گذشته، در چارچوب تلاش‌های چین برای ایجاد روابط با کشورهای در حال توسعه — به‌ویژه از طریق ابتکار کمربند و جاده — قرار دارد.

ایالات متحده و چین در رقابت برای افزایش نفوذ خود در سراسر جهان هستند و اعلامیه پکن در حالی منتشر شده است که روابط دو ابرقدرت، بدلیل افزایش تنش‌ها پس از سفر نانسی پلوسی، رئیس مجلس نمایندگان آمریکا به تایوان در اوایل ماه جاری و همچنین حمایت پکن از روسیه در بحبوحه تهاجم این کشور به اوکراین، در حلیض قرار دارد.

بر اساس همین گزارش، آقای وانگ گفت: «آنچه آفریقا نیازمند آنست، یک محیط همکاری مساعد و دوستانه است، نه ذهنیت جنگ سرد با حاصل جمع صفر».

صندوق بین‌المللی پول، در سال گذشته رکورد تزریق ۶۵۰ میلیارد دلار، به‌منظور کمک به اعضای این صندوق برای مقابله با اثرات شیوع کووید-۱۹ را ثبت کرد؛ اما کریستالینا جورجیوا، رئیس صندوق از کشورهای ثروتمند خواسته است تا با قرض دادن ذخایر خود به کشورهای فقیرتر، کارهای بیشتری انجام دهند.

چین معادل حدود ۳۸,۲ میلیارد دلار آمریکا را از طریق تزریق اخیر صندوق بین‌المللی پول، از «حق برداشت ویژه» دریافت کرد که مانند اضافه برداشت عمل می‌کند و بدون قید و شرط است. آقای وانگ گفت که چین مایل است ۱۰ میلیارد دلار از این «حق ویژه» خود را از طریق دو تراست این صندوق که برای کمک به کشورهای فقیر و با درآمد متوسط تشکیل شده‌اند، اختصاص دهد. آقای وانگ در این سخنرانی گفت که از زمان برگزاری مجمع همکاری چین و آفریقا در سنگال در نوامبر سال گذشته، پکن ۳ میلیارد دلار از ۱۰ میلیارد دلار تسهیلات اعتباری را به موسسات مالی آفریقایی ارائه کرده است. به گفته آقای وانگ، علاوه بر این، چین امسال با واردات بدون تعرفه ۹۸ درصد کالاهای صادراتی ۱۲ کشور آفریقایی موافقت کرده است و کمک‌های غذایی اضطراری به جیبوتی، اتیوپی، سومالی و اریتره ارائه کرده است.

^۱ <https://www.straitstimes.com/asia/east-asia/china-to-waive-some-africa-loans-offer-14-billion-in-imf-funds>

^۲ کشورهای امپریالیستی، وام‌های اسارت‌بار خود به کشورهای نیازمند را از طریق نهادهای وابسته به خود - بویژه صندوق بین‌المللی پول - با بهره بالا ارائه می‌کنند تا از مسئولیت بخشش بدهی فرار کنند.

^۳ گویا هر وام پرداختی توسط وام‌دهندگان، از همان ابتدا بعنوان کمک بلاعوض اعلام می‌شود!

^۴ و این دقیقاً خلاف سیاست اعلام شده توسط بانک مرکزی چین است که هفته گذشته نرخ بهره را کاهش داد.

^۵ و این، برای چین، یک نقطه قوت است. ببینید در کتاب «جهانی شدن؛ برای آگاهی شهروندان» چه نوشته است: «چین وام‌های کلانی را با بهره و بازه زمانی بازپرداخت مطلوب به کشورهای آفریقایی، برای توسعه زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی آن‌ها اختصاص داده است. اقدامی که با انتقاد شدید صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی روبروست.» (ص ۴۴۷). مجله دانش و امید، در همین شماره، این کتاب را معرفی کرده است.

^۶ به عبارت دیگر، فقیرترین کشورهای جهان ترجیح می‌دهند به چین بدهکار باشند تا صندوق بین‌المللی پول.

نخبگان قدرت و محافظان‌شان

بخش دوم: سازمان‌های اطلاعاتی

سازمان‌های اطلاعاتی در خدمت منافع حیاتی نخبگان قدرت جهانی

سازمان‌های اطلاعاتی در تمام کشورهای جهان فعالیت می‌کنند. سازمان سیا نیز در همه کشورهای فعال است. بسیاری از این سازمان‌ها برای تضمین آزادی غول‌های جهانی برای محافظت از سرمایه‌گذاری در هر نقطه جهان، بدون دخالت دولت‌ها و جنبش‌های مقاومت ملی، با یکدیگر همکاری نزدیکی دارند. به طور خاص، سازمان سیا روابط نزدیکی با سازمان‌های اطلاعاتی بریتانیا، استرالیا، کانادا، آلمان، لهستان، فرانسه، اردن و عربستان سعودی دارد. این سازمان‌های دولتی، در دغدغه‌های مشترک حفاظت از منافع حیاتی رشد اقتصادی‌شان باهم سهیم‌اند.

رابرت بلک ویل^۱، عضو ارشد شورای روابط خارجی هنری کیسینجر و مشاور امنیت ملی جورج دبلیو. بوش، در مقاله‌ای در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۷ آشکارا نوشته بود که دفاع از منافع حیاتی ایالات متحده باید دغدغه اول رئیس جمهور ترامپ باشد. **بلک ویل** علاوه بر محافظت از ایالات متحده در برابر تهدیدات هسته‌ای، خواستار حصول اطمینان از «دوام و ثبات سیستم‌های عمده جهانی: تجارت، بازارهای مالی، تامین انرژی و اقلیم» شد. وی نوشت: «ما باید توازن قدرت منطقه‌ای و جهانی را چنان حفظ کنیم که از طریق استحکام داخلی آمریکا، برتری بین‌المللی ایالات متحده و تقویت و دفاع از سیستم‌های هم‌بسته با ایالات متحده، از جمله اتحاد با اسرائیل، صلح و ثبات را ارتقا دهد.» **بنیاد هریتج**^۲ در نمایه‌های راهنمای **قدرت نظامی ایالات متحده** خود، منافع حیاتی ایالات متحده را این چنین تعریف می‌کند:

- دفاع از وطن؛
- پایان موفقیت‌آمیز جنگ بزرگی که بی‌ثبات کننده منطقه‌ای باشد که منافع حیاتی ایالات متحده در آن قرار دارد؛
- حراست از آزادی جابجایی منابع طبیعی مشترک جهان^۳: دریایی، هوایی و فضایی، و سپهر خارج از جو زمین که جهان از طریق آنها کسب و کار را هدایت کند.

پیتر دیل اسکات^۴، در کتابش، **دولت پنهان آمریکا**^۵، اهمیت وال استریت را در معرفی کارکنان و سیاست‌های کلیدی به سازمان‌های اطلاعاتی توصیف می‌کند. به‌طور حتم، **آلن دالس**^۶، وکیل وال استریت و مدیر سازمان سیا، نمونه خوبی از چنین رابطه نزدیکی بین وال استریت و سازمان اطلاعات ملی است. اسکات معتقد است که رشد قارچ‌گونه سازمان‌های اطلاعاتی پس از ۱۱ سپتامبر، باعث ظهور شبکه‌های اطلاعاتی «دولت پنهان» با قابلیت‌های مستقل شده است، حتی زمانی که همچنان مورد پشتیبانی برنامه کار وال استریت باشد.

دینا پریست و ویلیام آرکن^۷ در سال ۲۰۱۱ ایالات متحده را به عنوان دو دولت توصیف کردند: «یکی [آنکه] شهروندان با آن آشنایی دارند و کم و بیش در فضای باز فعالیت می‌کند و دیگری [یک] دولت فوق محرمانه موازی که با بخش‌هایی با رشد قارچ‌گونه در ظرف کمتر از یک دهه با یک دنیای غول پیکر و وسیع متعلق به خود که فقط برای کادری از سربازان کهنه‌کار تیزبین قابل مشاهده است- و کل آن، فقط توسط خدا قابل مشاهده است».

بنا به گزارش **اسکات** سازمان‌های اطلاعاتی جهانی به عنوان شبکه‌های **دولت پنهان**^۸ با هم همکاری می‌کنند. وی می‌گوید در زمانی که **سازمان سیا** تحت محدودیت‌های کنگره قرار گرفت و رئیس‌جمهور کارتر آن محدودیت‌ها را اعمال کرد، کشورهایی که با کمونیسم مبارزه می‌کردند در اواسط دهه ۱۹۷۰ سازماندهی شدند. برای غلبه بر محدودیت‌های اعمال شده از سوی واشنگتن بود که نمایندگان اطلاعاتی فرانسه، مصر، عربستان سعودی و ایران در **کنیا** در باشگاه **سافاری** با عوامل سازمان سیا از جمله **جورج اچ. دبلیو. بوش**، رئیس پیشین سازمان سیا ملاقات کردند. این امر به پیدایش **بانک اعتباری و بازرگانی بین المللی**^۹ منجر شد که به عنوان سپرده‌گذار وجوه مورد نیازِ عملیات مخفی خارج از کشور تشکیل شد و اسکات آن را یک **دولت پنهان** فراملی می‌نامد.

هر قدر که نخبگان قدرت جهانی به‌طور فزاینده‌ای بر ثروت تمرکز کنند، نیاز اربابان بزرگ به امنیت و محافظت افزایش می‌یابد و برای برآوردن این نیاز، به همکاری سازمان‌های اطلاعاتی دولت‌های مقتدر کشورهای سرمایه‌گذار با یکدیگر، و در صورت لزوم، تغییر رژیم‌ها، جنگ‌ها، اشغال‌ها، ترورها و اقدامات پنهانی نیازمند خواهند شد. این **شورای آتلانتیک**^{۱۰} است که این نگرانی‌های نخبگان قدرت جهانی را بازتاب و توصیه‌هایی را در مورد نسبت (پارامتر) مقادیر مشخص اقدامات مورد نیاز ارائه می‌دهد.

شورای آتلانتیک

شورای آتلانتیک، سازمانی غیرانتفاعی است که در سال ۱۹۶۱ به عنوان اتحاد داوطلبانه کشورها در سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)^{۱۱} تاسیس شد. هدف اعلام شده آن ایجاد سیاست‌ها و نهادهایی است که امنیت و صلح جمعی را ارتقا دهند. با بودجه سالانه ۲۰ میلیون دلاری و با ۷۴ درصد وجوه گردآوری شده از کمک‌های اعضا و کمک‌های بلاعوض، این شورا گزارش‌های سیاسی، کتابها و مقالات زیادی را تولید می‌کند. حفاظت از سرمایه جهانی و مسائل نظامی/امنیتی ایالات متحده/ناتو از اولویت‌های بالای شورای آتلانتیک است.

شورای آتلانتیک، نام ۱۴۶ نخبه قدرت جهانی از ۲۸ کشور را در هیئت مدیره خود فهرست کرده است. در میان مدیران ذکر شده، چهار فرمانده سابق ناتو و سیزده نماینده از چندین پیمانکار بزرگ دفاعی شامل بوئینگ، ریتان، بکتل، لاکهیدمارتین، بی‌ای‌ئی سیستمز، اس‌ای‌آی‌سی، کارلایل گروپ، و بوز آلن همیلتون^{۱۲} وجود دارند. یازده مدیر آن، ارتشبد(ژنرال) و دریاسالار نظامی فعلی یا سابقند. چهل و یک مدیر آن در سازمان‌های امنیتی دولتی یا خصوصی مانند شورای امنیت ملی ایالات متحده و گروه‌های مختلف سیاست‌های امنیتی دولتی و خصوصی با تمرکز بر امنیت کامپیوتری (فضای سایبر) فعالند. **جی ۴ اس**^{۱۳}، یک شرکت امنیتی بین‌المللی و دومین کارفرمای بزرگ خصوصی جهان، در شورای آتلانتیک نمایندگی دارند.

مدیریت جهانی سرمایه و حفاظت از شیوه‌های سرمایه‌گذاری متمرکز، در صدر اولویت‌های شورای آتلانتیک قرار دارند. ما ۴۰ نفر را در هیئت حکام^{۱۴} یافتیم که با مدیریت سرمایه‌گذاری مرتبطند. اشخاصی که عضو هیئت مدیره شش بنگاه غول‌پیکر مالی هستند نیز در فهرست مدیران شورای آتلانتیک‌اند. بسیاری از سایر شرکت‌های مدیریت/سرمایه‌گذاری مالی نیز اعضای در شورای آتلانتیک دارند.

اکثر شرکت‌های عظیم رسانه‌ای، نمایندگانی در شورای آتلانتیک دارند، از جمله **تایم وارنر، سی بی اس، ان بی سی و رویترز**^{۱۵}. علاوه بر این‌ها، ما چهار نماینده از بزرگترین شرکت‌های روابط عمومی جهان در شورای آتلانتیک را یافتیم. این پیوندها بنگاه‌های رسانه‌ای، صنعت روابط عمومی و شرکت‌های تبلیغاتی را به‌طور مستقیم به مدیریت سرمایه و سیاست‌های نظامی/امنیتی وصل می‌کنند.

بناگاه‌های اقتصادی بزرگ اهدا کننده کمک‌های مالی به شورای آتلانتیک

Coca-Cola	کوکا کولا	Airbus	ارباس
ConocoPhillips	کونوکوفیلیپس	Chevron	شوران
Eni	انی	Google	گوگل
FedEx	فدکس	Lockheed Martin	لاکهید مارتین
McAfee	مکافی	Raytheon	ریتیان
Microsoft	مایکروسافت	Southern Company	ساترن کامپنی
Target	تارگت	BP	بریتیش پترولیوم
Boeing	بوئینگ	ExxonMobil	اکسان موبیل
Caterpillar	کاترپیلار	General Electric	جنرال الکتریک
Daimler	دایملر	Northrop Grumman	نورترپ گرامن
Gallup	گالوپ	Panasonic	پانا سنیک
HSBC	اچ اس بی سی	Thomson Reuters	تامسون رویترز
Dow Chemical	داو کیمیکال	SAIC	اس ای آی سی
Comcast	کام کست	United Technologies	یونایتد تکنالاجیز
Rolls-Royce	رولز رویس	Barclays Capital	بارکلیس کپیتال
Bank of Tokyo Mitsubishi UFJ	بانک توکیو میتوسوبیشی یو اف جی.	Bloomberg	بلومبرگ
نیروی هوایی ایالات متحده، تفنگداران دریایی ایالات متحده، وزارت خارجه ایالات متحده، ارتش ایالات متحده، بنیاد کلینتون، امارات متحده عربی و بحرین نیز در فهرست اعطا کنندگان کمک مالی به شورای آتلانتیک قرار دارند.			

ما همچنین نمایندگان نخبه قدرت از **مجمع جهانی اقتصاد** (۶ عضو)، **کمیسیون سه جانبه** (۵ عضو)، **مؤسسه آسپین** (۷ عضو) و یک یا دو عضو از **بانک جهانی**، صندوق بین‌المللی پول، **گروه بیلدبرگ**، و **باشگاه بوهیمین**^{۱۶} را در شورای آتلانتیک یافتیم.

شورای آتلانتیک، متمایز از **مجمع جهانی اقتصاد** و **گروه بیلدبرگ**، گزارش‌های منظم هفتگی و توصیه‌های سیاسی به‌روزی را به‌عنوان بخش اصلی فعالیت‌های خود منتشر می‌کند. این گزارش‌ها بدون دخالت مستقیم دولت تهیه می‌شوند و به این ترتیب، تفسیرهای یک نخبه قدرت طبقه سرمایه‌دار فراملی در امور جهان بیش از گزارش‌های دولتی به نشریات مجلس قانون‌گذاری یا مجلات دموکراتیک عرضه می‌شوند.

شورای آتلانتیک برای سیاست‌گذاری جهانی نخبگان، راهکار پیشنهاد و به مقامات رسمی دولتی و سازمان‌های اطلاعاتی در جهت اجرای معاهدات امنیتی و حفاظت از سرمایه جهانی رهنمود می‌دهد. برخی از گزارش‌های **شورای آتلانتیک** در چند ماه اول سال ۲۰۱۷، عبارتند از «**استراتژی محدودیت**^{۱۷}» (درباره روسیه)، «**رشد اقتصادی اروپا و اهمیت آن برای موفقیت آمریکا**^{۱۸}» و «**ارزیابی تحریم‌های غرب علیه روسیه**^{۱۹}».

در سال ۲۰۱۶ **شورای آتلانتیک** گزارشی با عنوان «**آینده ارتش ۲۰**» منتشر کرد. در این گزارش سعی شده بود اطمینان داده شود که ارتش ایالات متحده به‌عنوان «نیروی جنگی سرآمد جهان تا پایان قرن جاری» باقی می‌ماند. توصیه‌های کلیدی سیاسی شامل گزارش دوره زمانی ۲۰۱۶-۲۰۲۰، افزایش عملیات ویژه در خارج از کشور، تیپ‌های نظامی و دفاع سرزمینی می‌شوند. گزارش دوره زمانی ۲۰۲۰-۲۰۲۵، افزایش نیروها در خارج کشور، واحدهای آموزش دیده در عملیات شهری، پایگاه‌های حضور دائمی خارج کشور و سیستم‌های ضد پهپاد را مطرح می‌کند. این گزارش از این دوره تا سال ۲۰۴۰ و دوره‌های بعد از آن، نیاز به شرکت‌های مستقل، کوچک و متحرک جنگی هم در داخل ارتش و هم از طریق منابع بخش خصوصی را مطرح می‌کند. «**آتیۀ ارتش**» همچنین نیاز به آموزش با واقعیت مجازی، با استفاده از میدان‌های جنگ روباتیک [خودکار] و هوش مصنوعی را مطرح می‌کند.

گزارش **شورای آتلانتیک** از **گروه ویژه راهبرد خاورمیانه**^{۲۰} به سرپرستی **مادلین آلبرایت** و **استیون هدلی** در نوامبر ۲۰۱۶ منتشر شد. این گزارش به تداوم بحران جهانی متجلی در خاورمیانه با خشونت و تروریسم مداوم آن اذعان کرد و خواستار راهبردی جدید با تأکید بر مشارکت آن دسته از رهبران منطقه شد که مسئولیت کامل ترسیم چشم‌اندازی جدید و مثبت برای جوامع خود را پذیرا باشند. بنابراین گزارش، اولویت مسائل امنیتی نیازمند «برداشتن وزنه سنگین» توسط

نیروهای خارجی و مستلزم اتخاذ «رویکرد کل منطقه^{۲۲}» است. این گزارش مدعی است که داعش از سوء استفاده‌های بشر دوستانه رژیم اسد در سوریه، بهره‌مند می‌شود. ضرورت اقدام نظامی علیه رژیم اسد احتمالاً ثابت خواهد شد. این گزارش نتیجه گرفت که در عراق حمایت مداوم نظامی از ارتش ملی عراق، برای شکست داعش ضروری است. در لیبی، ایالات متحده باید همچنان نقش رهبری در حمایت از حکومت توافق ملی را به عهده داشته باشد. در یمن، همزمان با تلاش‌های ضد تروریستی علیه القاعده، باید در پی راه حلی سیاسی بود. این گزارش خواستار راه حل دو جانبه پایدار برای مناقشه اسرائیل-فلسطین و جلوگیری از ادامه نفوذ ایران در منطقه شد.

واضح است که شورای آتلانتیک، تدوam سیاست‌های ایالات متحده و ناتو در خاورمیانه را توصیه و در عین حال، گفتگو و همکاری منطقه‌ای را درخواست می‌کند. این گزارش به شکل جالبی، خواستار قرارداد اجتماعی جدیدی در منطقه است که به موجب آن دولت‌ها در ازای حق حاکمیت‌شان، امنیت را تأمین کنند. قرارداد اجتماعی جدید مورد نیازی بر اساس روابط شهروند-حاکمیت که فراگیر، کارآمد و پاسخگو باشند، با سمت‌گیری به سوی اصلاحات نظارتی از نوع **انفجار بزرگ^{۲۳}** که از کارآفرین‌های کسب‌وکار و اشخاص خوشنام مورد نیاز سرمایه‌گذاری خارجی حمایت کند. این گزارش آشکار می‌کند که خط مشی نظامی ایالات متحده-ناتو، چنان که توسط **شورای آتلانتیک** توصیه شده است، حمایت از ایجاد دولت-ملت‌های سازگاری در خاورمیانه است که فرصت‌های سرمایه‌گذاری مطمئن را برای سرمایه‌گذاری نخبگان قدرت سرمایه‌داری فراملی فراهم کنند.

باز، از خوانندگان درخواست می‌کنیم شرح حال کامل کمیته اجرایی شورای آتلانتیک را مطالعه کنند^{۲۴}. این کار، امکان درک کیفی از ابعاد قدرت نمایندگی این ۳۵ نفر در کمیته اجرایی را فراهم می‌کند که با سوابق مشابه، منافع سرمایه و شرکت‌های سیاسی متحد شده‌اند. به‌ویژه، توجه کنید به تعداد فرماندهان امپراتوری بریتانیا، معاونان وزیر امور خارجه (۲ نفر)، معاون وزیر بازرگانی، معاون وزیر خزانه داری، سُرّای سازمان ملل و سایر کشورها (۳ نفر)، عضویت در شورای روابط امور خارجی (۱۰ نفر)، شورای امنیت ملی (۶ نفر)، پروژه برای قرن جدید آمریکایی^{۲۵} (۲ نفر)، مؤسسه کیتو، مؤسسه آسپن (۵ نفر)، کمیسیون سه جانبه (۲ نفر)، ناتو (۲ نفر)، مجمع جهانی اقتصاد (۶ نفر)، پیمانکاران عمده دفاعی، اطلاعات نظامی (۴ نفر) و اعضای سابق کنگره.

[...] ۳۵ عضو اصلی کمیته اجرایی شورای آتلانتیک، گروه غیردولتی نخبه قدرتمندی است که سرمایه‌داران مالی را با کارشناسان امنیتی سطح بالا و افراد داخلی ترکیب می‌کند. نوزده نفر از اعضای کمیته اجرایی در مسائل امنیتی جهانی تخصص دارند که بسیاری از آنها چندین دهه در پست‌های امنیتی کار کرده‌اند. چهارده نفر با شرکت‌های عمده سرمایه‌گذاری همکاری کرده یا آنها

را مدیریت کرده‌اند. ۱۹ نفر دارای پست‌های عالی در دولت‌های ایالات متحده، چندین مورد در چند دولت و از هر دو حزب بوده‌اند. در مجموع، آنها بر ایجاد نسبت‌های سیاسی و توصیه‌هایی برای تغییر نظارت می‌کنند که کادرهای دولت‌ها، ارتش‌ها و سیاست‌ها به عنوان رهنمودهای قابل قبول عملی مورد ملاحظه قرار می‌دهند. ساختار فرماندهی نظامی **ناتو-آمریکا** و مدیران دولت‌ها و سازمان‌های اطلاعاتی آنها همگی به گزارش‌های شورای آتلانتیک توجه می‌کنند. حفاظت از سرمایه‌داری جهانی و توانایی طبقه سرمایه‌دار فراملی برای سرمایه‌گذاری ایمن و مطمئن در سراسر جهان، نخستین دستور کار آنها است.

^۱ Robert Blackwill

^۲ Heritage Foundation

^۳ global commons

^۴ Peter Dale Scott

^۵ The American Deep State : Peter Dale Scott

دولت پنهان یا **دولت عمیق**، نوعی از حکومت پنهان است که از شبکه‌های بالقوه مخفی و غیرمجاز قدرت تشکیل شده است که مستقل از رهبری سیاسی یک دولت، در تعقیب برنامه و اهداف خود عمل می‌کند. دولت پنهان به سازمانی پنهان اشاره دارد که به دنبال اداره بدنه سیاسی حکومت است.

^۶ Allen Dulles

^۷ Dana Priest and William Arkin

^۸ Deep State

^۹ Bank of Credit and Commerce International (BCCI)

^{۱۰} Atlantic Council

^{۱۱} North Atlantic Treaty Organization (NATO).

^{۱۲} Boeing, Raytheon, Bechtel, Lockheed Martin, BAE Systems, SAIC, Carlyle Group, and Booz Allen Hamilton

^{۱۳} **G4S** یا **G4 Securicor**، گروه ۴ سکوریکور، یک شرکت امنیتی چند ملیتی بریتانیایی است که مقر آن در لندن، انگلستان است. این شرکت در سال ۲۰۰۴ و زمانی که Securicor مستقر در لندن با شرکت دانمارکی Group 4 Falck ادغام شد، تأسیس گردید. این شرکت طیف وسیعی از خدمات از جمله تامین پرسنل امنیتی، تجهیزات نظارتی، واحدهای پاسخگویی و حمل و نقل امن زندانیان را ارائه می‌دهد. G4S همچنین با دولت‌های خارج از کشور برای ارائه خدمات امنیتی همکاری می‌کند. G4S بر اساس درآمد، بزرگترین شرکت امنیتی جهان است. این شرکت با بیش از ۵۳۳۰۰۰ کارمند در بیش از ۸۵ کشور فعالیت دارد، تا سال ۲۰۱۲ بزرگترین کارفرمای خصوصی اروپایی و آفریقایی بود. [برگرفته از اینترنت، م.]

^{۱۴} Board of Governors

^{۱۵} Time Warner, CBS, NBC, and Reuters

^{۱۶} Bohemian Club باشگاه بوهمی‌ها: این انجمن که در سال ۱۸۷۲ در پایان یک گردهمایی منظم از روزنامه نگاران، هنرمندان و موسیقیدان‌ها تأسیس شد، به زودی شروع به پذیرش تجار و کارآفرین‌ها بعنوان اعضای دائمی کرد. همچنین به روسای دانشگاه‌ها (به ویژه برکلی و استنفورد) و فرماندهان نظامی پیشنهاد عضویت موقت داد. امروزه، این باشگاه دارای اعضای بسیاری از رهبران محلی و جهانی است، از هنرمندان و نوازندگان گرفته تا بازرگانان. [برگرفته از اینترنت، م]

^{۱۷} Strategy of 'Constrainment

^{۱۸} European Economic Growth and Its Importance to American Prosperity

^{۱۹} Evaluating Western Sanctions on Russia

^{۲۰} The Future of the Army

^{۲۱} Middle East Strategy Task Force

^{۲۲} whole region approach

^{۲۳} Big Bang: اصطلاحی به معنای مقررات زدایی ناگهانی در بازارهای مالی، که برای توصیف اقداماتی از جمله لغو هزینه‌های کمیسیون ثابت و تمایز بین سهامداران و کارگزاران سهام در بورس لندن و تغییر از اعلام آزاد قراردادهای معاملات توسط دلال‌ها به اعلام الکترونیکی ابداع شد. هم چنین بمعنای تجارت مبتنی بر کامپیوتر که در دوران مارگارت تاچر، نخست وزیر بریتانیا در سال ۱۹۸۶ آغاز شد. مقررات زدایی از بازارهای مالی ژاپن در حدود سال ۱۹۹۷، به طور مشابه با عبارت Big Bang برچسب گذاری شده است. [برگرفته از اینترنت، م]

^{۲۴} این کتاب در دست ترجمه است. م.

^{۲۵} Project for the New American Century

امپراتوری‌ها، در دوران زوال تسلط جهانی خود: خطرناک‌تر از همیشه!

نیاز یعقوب‌شاهی

مرگ، ایستِ برگشت‌ناپذیرِ نشانه‌های زیستی در انسان و جان‌داران دیگر است. هر یک از اینان، چرخه‌ای از زایش، کودکی، نوجوانی، جوانی، میان‌سالی، پیری و سرانجام مرگ را از سر می‌گذرانند. روندها، ساختارها، پدیده‌ها و تمدن‌ها نیز از این قانون مستثنی نیستند، و پدیده‌های بی‌جان نیز. همه چیز می‌میرد. حتی آهن و سنگ. مرگ، در ذات همه پدیده‌های جهان است. هم‌چنان که نوزایش و نورویش نیز.

از احساس‌ها و واکنش‌های پدیده‌های بی‌جان در مراحل پذیرش بازه زمانی زوال و مرگ، بی‌خبریم. اما این‌ها را در مورد انسان هوشمند؛ و روندها، ساختارها، پدیده‌ها و به ویژه تمدن‌ها که پدیده‌هایی هوشمندند، تا آن جا که دانش زیست‌شناسی و دیالکتیک تاریخ به ما اجازه می‌دهد، چیزهای چشم‌گیری می‌دانیم.

روشن است که هیچ انسان، یا تمدنی، نمی‌خواهد بمیرد. اما می‌میرد. زیرا مرگ خود را بر دوش می‌کشد. به گفته آکیرو کوروساوا، کارگردان بزرگ ژاپنی: «انسان با گریستن پا به جهان می‌گذارد، و هنگامی که به اندازه کافی گریست، چشم از آن فرو می‌پوشد». تمدن‌ها نیز، کمابیش، و به گونه‌ای، چنین‌اند.

الیزابت کوبلر - راس Elisabeth Kübler-Ross روان‌پزشک آمریکایی - سوئیسی و از پیش‌گامان و صاحب‌نظران برجسته پژوهش‌های مرتبط با تجربیات و احساسات افراد، پیش از مرگ، یا تجربه نزدیک به مرگ، بود. وی که سال‌ها مراحل پذیرش واقعیت مرگ از سوی بیماران را مورد پژوهش و بررسی قرار داده است، شرح می‌دهد که آنان چه گونه و طی چه مراحل سرانجام مرگ خود را می‌پذیرند. به باور او، در میان همه موجودات روی زمین، تنها انسان است که از مرگ می‌ترسد. زیرا تنها اوست که به مرگ می‌اندیشد و در واقع می‌تواند به مرگ بیندیشد.

کوبلر راس، مراحل پذیرش واقعیت مرگ را در پنج مرحله، چنین برمی‌شمارد: انکار، خشم، چانه زنی، افسردگی و سرانجام تسلیم در برابر زوال و مرگ.

انکار، نخستین مرحله از مراحل پذیرش مرگ است. انسان در ناخودآگاه خود مرگ خود را ناممکن می‌داند و به همین دلیل تقریباً تصورناپذیر است که بپذیرد او نیز روزی با مرگ روبه‌رو خواهد شد. در این مرحله، بیمار می‌کوشد تا با انکار بیماری، شرایط روحی خویش را حفظ کند. در این مرحله با خود می‌اندیشد: «من؟ نه، ممکن نیست».

اما در پایان مرحله نخست، که دیوار انکار فرومی‌ریزد، و جای خود را به خشم، حسادت و نفرت می‌دهد، بیمار خشم و نفرت خود را بدون هیچ نظم و قاعده‌ای متوجه محیط پیرامون خود می‌کند. سرانجام زمانی فرا می‌رسد که بیمار دیگر قادر به انکار بیماری خود نیست و احساس خشم و نفرت او جای خود را به احساس زوال و افسردگی می‌دهد. آن‌گاه بیمار خود را برای از دست دادن همه چیز آماده می‌کند. و سرانجام، به مرگ تن در می‌دهد.

چنان که اشاره شد، روندها، ساختارها، پدیده‌ها و تمدن‌ها نیز از این قانون مستثنی نیستند. نظام‌های بهره‌کش برده‌داری و زمین‌داری نیز خود را جاودانی می‌پنداشتند و نمی‌خواستند بمیرند. اما مردند. عبارت حسرت‌بار و نومیدانه پایانی «من؟ نه، ممکن نیست»، روزگاری بر زبان آن‌ها نیز روان شده‌است. اما سرانجام و به‌ناگزیر، تن به مرگ سپرده‌اند. تمامی قدرت‌ها و امپراتوری‌های بزرگ تاریخ، کمابیش، این مراحل ناگزیر را پیموده‌اند.

و اکنون، نظام بسیار بهره‌کش‌تر و بسیار تبه‌کارتر سرمایه‌داری نولیبرال جهانی، به رهبری آمریکا نیز، در سیر زوال سرکردگی خود بر جهان، از مرحله نخستین «انکار» گذشته و به مرحله «خشم و حسادت و نفرت» رسیده است. به همین سبب است که این همه را، بدون هیچ نظم و قاعده‌ای، و بی‌توجه به تمامی قوانین و عرف‌های بین‌المللی، حتی بقا و منافع درازمدت خود، متوجه سراسر جهان پیرامون خود می‌کند. رعشه‌های پیش از مرگ تسلط بلامنازعش بر جهان، کم‌ترین عقل و درایتی در کاسه تهی سرش باقی نگذاشته است؛ و با این که دست به هر تبه‌کاری و دسیسه‌ای که در سطح جهان می‌زند، هم‌چون بومرنگ، به پیشانی خودش باز می‌گردد، به‌هیچ‌وجه دست‌بردار نیست و ممکن است در یکی از این تشنج‌های پیش‌امرگ تسلط همه جانبه خود بر جهان، جهان را به سوی زمستان اتمی سوق دهد و پایان جهان را رقم زند؛ دیگی که دیگر برای من نمی‌جوشد، بگذار سر سگ در آن بجوشد.

کارل مارکس Karl Marx متفکر بزرگ آلمانی و از بنیان‌گذاران بزرگ علوم اجتماعی نوین معاصر، گفته است که نظام سرمایه‌داری مانند نظام‌های اقتصادی - اجتماعی پیشین، به‌ناگزیر تضادها و تنش‌های درونی حل‌ناشدنی ایجاد می‌کند که منجر به نابودی آن می‌شود. در این سیستم اقتصادی، تغییر در روابط اجتماعی تابعی از تغییر در روابط اقتصادی و ماهیت مالکیت بر ابزار تولید است که

پیوسته در حال تکامل است. و در این روند، این سیستم اقتصادی نیز مانند سایر نظام‌های اقتصادی پیشین؛ مرحله‌ای گذراست، که پس از صنعتی‌شدن جامعه، سرانجام با رشد تضادهای ذاتی و درونی خود، از طریق برخورد با شیوه‌ای انقلابی، می‌میرد و جای خود را به نظام سوسیالیستی می‌سپارد. مرگ، «کهنه»ای ست که می‌رود، و جای خود را به «نو» می‌سپارد. اما رفتن کهنه‌ها، به ویژه امپراتوری‌ها، هیچ‌گاه بدون آفرینش فاجعه‌ها و رنج‌های بسیار برای جهان و جهانیان، نبوده است. از این‌سان، این پدیده روبه‌زوال، اکنون مانند پلنگی زخمی‌ست، که از هر زمان دیگری در درازنای دوران زیستن خود، خطرناک‌تر است. ورزایی غول‌آساست که در میدان گاوپازی جهان کهنه، نیزه‌هایی از جهان نو بر پشت خون‌چکان خود دارد و کف بر دهان و غران، گیج‌سرانه به هر سو می‌تازد و به هر آن‌چه بر سر راه خود می‌بیند حمله‌ور می‌شود و آن را درهم می‌شکند. از این‌قرار، جهان ما دوران گذار بسیار هراس‌آورتری از همیشه را در پیش روی خود خواهد داشت. دوران گذاری که از سراپای پیکر جامعه بشری، جویبارهای بی‌شمار خون روان خواهد بود؛ تا زمانی که این گاو وحشی دیوانه، بر اثر خون‌ریزی تدریجی، به درجه‌ای از سستی و ضعف دست‌یابد که اندک اندک به افول و افسردگی تن دردهد و سرانجام، مرگ ناگزیر یکه‌تازی جهانی خویش را بپذیرد.

در این مرحله خطرخیز گذار، نیروها و سازندگان جهان نو، باید بکوشند تا در دام دیوانگی‌ها و وحشی‌گری‌های ناگزیر و نابه‌خود این هیولای روبه‌مرگ فرونیفتند و تا حد ممکن، از برخورد با آن دوری جویند؛ و با اراده استوار و شکیبایی بسیار، ساختمان جهانی نو را پی‌افکنند؛ و در پی آن، در شرایط مناسبی که دیر یا زود بی‌تردید فراهم خواهد آمد، سیستم فناپذیر سوسیالیسم جهانی را مستقر سازند.

آدرس دستیابی به شماره‌های مجله در کانال تلگرام

<https://t.me/DaneshvaMardom>

شماره ۱- شهریور ۱۳۹۹

<https://t.me/DaneshvaMardom/577>

شماره ۲- آبان ۱۳۹۹

<https://t.me/DaneshvaMardom/578>

شماره ۳- دی ۱۳۹۹

<https://t.me/DaneshvaMardom/579>

شماره ۴- اسفند ۱۳۹۹

<https://t.me/DaneshvaMardom/580>

شماره ۵- اردیبهشت ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/581>

شماره ۶- تیر ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/582>

شماره ۷- شهریور ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/583>

شماره ویژه فلسطین

<https://t.me/DaneshvaMardom/584>

شماره ۸- آبان ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/585>

شماره ۹- دی ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/586>

شماره ۱۰- اسفند ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/587>

شماره ۱۱- اردیبهشت ۱۴۰۱

<https://t.me/DaneshvaMardom/588>

شماره ۱۲- تیر ۱۴۰۱

<https://t.me/DaneshvaMardom/592>

شماره ۱۳- شهریور ۱۴۰۱

<https://t.me/DaneshvaMardom/634>

دانش و امید

سال سوم، شماره چهاردهم، آبان ۱۴۰۱

نقشه آزادی

با نقطه، نقطه،

نقطه خون، خون رهروان

خون هزار مهسا، خون بسی جوان

این نقشه بر سراسر میهن

در حال شکل گیری و گسترانگی

می گسترده هرسو در بیکرانگی.

این نقشه را، شبانه، به یکبار

نتوان کشید و دید

در طول سالیانش، با خون توان کشید

با خون نسل ها

پررنگ و آشکار شود، در برابرت

تا ناکجای هرگزی حیرت آورت

این نقشه شکفتگی و شادی وطن

این نقشه رهایی و آزادی وطن

محمد رضا شفیعی کلکنی، مهر ۱۴۰۱